مُلقِّنًا بسبیلِ النجاحِ اِلی تحصیلِ الفلاحِ منیبًا اِلی القیّومِ الحیِّ مستحفظًا عن شرورِ الغیِّ مبتهلًا
اِلی الجوادِ الغنیِّ داعیًا عن هفواتِ الغبیِّ فها انا ابتدئ بالمقصودِ متوکّلًا علی واهبِ العقلِ والجود

امّا بعد ثنای قادر مطلق مخفی نماند که قادر اسمی است از اسمای حسنی و بروایت بخاری و مسلم و ترمذی
و ابن ماجه حاکم و ابن حبّان از ابو هریره رضی الله تعالی عنه مصحّح شده که فرمود رسول خدا علیه الصلوة
والثنا من احصاها دخل الجنة یعنی هر که احصا کند نامهای حق تعالی را در آید به بهشت باید دانست که
در تفسیر احصا شرّاح حدیث را اختلاف بسیار نموده اند مختار بعضی آنست که مراد از احصا احاطهٔ آنست
بمعانی آنها و ایمان آوردن و تعظیم کردن مسمّای اسما و بعضی گویند که مراد ورد ساختن آنهاست
آناء اللیل و اطراف النهار بر صفت ذوق و حضور لکن مختار اکثر آنست که مقصود حفظ کردن و یاد
داشتن اسماست در دل و احصا بمعنی حفظ بسیار مستعمل شده و اختیار بخاری نیز همین است و مؤید او
آنچه در بعضی روایات بخاری من حفظها بدل من احصاها واقع گشته و نیز پوشیده نماند که چون امر
شده تخلّقوا باخلاق الله یعنی متّصف شوید بصفات خدای تعالی بقدر طاقت پس حظ بنده از نام
پاک او جلّت اسماؤه که قادر است یعنی توانا بر هر چیز آنست که توانا باشد بر باز داشتن نفس و طبع از هوا
و لذات کذا فی شرح الحصن الحصین و در ذکر مطلق تصریح است بآنکه قدرت او تعالی کبریاؤه منزه است از
قیود و آلات بل هذه الامن شیون الممکنات فهو القادر تحقیقی التام فی جمیع صفاته و تجلیاته کرامتها
ادراک و سماع تحقیقش عنقریب بدلائل قطعیه مفحمه هویدا خواهد شد عطا فرموده و صلوة کامله تحیت نماید که
صلوة از مؤمن دعاست و از ملائکه استغفار و از حق تعالی رحمت و تعلق رحمت او سبحانه جلّ شانه
بهر کس باندازه طلب و استعداد وی باشد توضیح این ابهام آنکه رحمت او تعالی بر عاصی عفو باشد و مغفرت
و جنت و حور و قصور و بر صالح با اینهمه نعمت لقا و دیدار باشد و جزآن مما لا عین رأت و لا اذن سمعت
و لا خطر علی قلب بشر و بر عارف با وجود اینهمه افاضهٔ علوم و معارف یقینیه است و بر انبیا

تبتل از دنیا بریدن برای خدا ۱۲ منتخب

علیهم الصلوة والثنا واولیاء قدست اسرارهم باین همه متجلی بودن حق است بتجلیات ذاتیه وصفاتیه
واسمائیه کذا فی شرح الفصوص همه روح سید المرسلین در مجمع البحار مذکور است که سید را بر مالک
وشریف وفاضل وکریم وحلیم ورئیس ومقدم اطلاق میکنند علیه وعلی آله یعنی اهلبیت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که صدقه بر ایشان حرام است وصحابه الصلوة والسلام صحابی در اصطلاح عبارت است از
مومنی که آنحضرت علیه التسلیمات را در حال ایمان دید واز دنیا با ایمان رفته باشد وهذا ما اختاره
جمهور المحدثین که در احادیث صحیحه بدان بشارت داده برارباب بصیرت واصحاب حقیقت
پوشیده نماند که زیارت بالکسر بمعنی دریافتن مقام متبرک یا شخص متبرک کذا فی المنتخب وقبور
بضمتین جمع قبر بالفتح بمعنی گور ودر گور داخل کردن گویند قبر الرجل عبده اذا ادخله فی القبر
واقبار بالکسر حکم بگور کردن گویند اقبر الرجل عبده اذا حکم بان یقبر قال الله جل مجده فاقبره یعنی
پس گور کنانید او را ای حکم فرمود بگور کردن انسان درینجا فواید چند زیب قلم می نمایم

**فائده اول** مراد از قبر در بحث عذاب قبر عالم برزخ است که واسطه است میان دنیا
وآخرت وتعلق دارد بهردو ومقام آثار اعمال از خیر وشر دران عالم نمایان میشوند واگر دران
بحث تخصیص کنند بمعنی مشهور قبر که عبارت است از گوی که مرده را دران گور کنند لازم آید که
متحقق نشود عذاب قبر در حق کسیکه در شکم جانور تحلیل رود ویا در آب غرق شود ویا در آتش
سوخته گردد والیس فلیس **فائده دوم** بدانکه صورت حکم فرمودن الله تعالی بگور کردن
مردگان در اول چنان واقع شده که چون قابیل هابیل را کشت ومردن آدمی زاد اول همان وقت وقوع
یافت قابیل هیچ ندانست که این مرده را چه باید کرد تا چار جثه هابیل را در چادر کلانی پیچیده همراه
خود میداشت چون درین نقل وتحویل مشقت بسیار کشید وبتنگ آمد حیران شد روزی در صحرا
مغموم نشسته بود که ناگاه زاغی پیدا شد وبا زاغی دیگر جنگ کرده او را کشت باز منقار خود

فائده اول
فائده دوم

بزمین

و پنجه‌های خود زمین را کافته جثهٔ زاغ مرده در گوی انداخت و بالای آن خاک بسیار بمقدار خود
توده کرد قابیل ازین حرکت زاغ پی برد که مرده را همچنین باید کرد جثهٔ برادر خود را نیز دفن کرده
قبر راست نمود باز چون حضرت آدم علیه السلام وفات یافتند فرشتگان از آسمان
نازل شده بحضور اولاد ایشان طریق غسل و تکفین و تجهیز و کندن گور بعمل آوردند از آن
باز همین طریق معمول شد و این تعلیم الهی اولا قابیل را بسبب قصور استعداد او بواسطهٔ زاغ واقع
شد و ثانیا اولاد حضرت آدم علیه السلام را بواسطهٔ فرشتگان نمایان شد هکذا فی تفسیر الفتح العزیز

فائده سوم
**فائده سوم** تعلیم فرمودن آدمی را طریق قبر و دفن بر آدمی نعمتی است عظیم چه اگر مرده
بدستور جانوران دیگر بر روی زمین میگذاشتند متعفن شده بوی میکرد و مشام جهانیان را گنده
میساخت و مردم از آن متنفر میشدند و بدگوئی ها میکردند و نیز سباع درنده و پرنده اعضای
او را لخت لخت کرده میبردند و جانوران ناپاک مردار خوار او را طعمه خود میساختند و حقارت
عظیم باو لاحق می شد لاجرم برای تکریم آدمی این صنع را از غیب تعلیم فرمودند

فائده چهارم
**فائده چهارم** در دفن کردن مردگان علاقهٔ روح با بدن علی وجه الکمال باقی میماند و توجه روح بر زائرین
و مستأنسین و مستفیدین بسهولت واقع میشود زیرا که بسبب تعیین مکان بدن گویا مکان روح هم
متعین است و آثار این عالم از صدقات و فاتحه ها و تلاوت قرآن مجید چون در آن بقعه
که مدفن او است واقع شود بسهولت نافع میشود پس دفن کردن گویا مسکنی برای روح ساختن
است بنابرین است که از اولیاء مدفونین و دیگر صلحای مومنین انتفاع و استفاده جاری است و
آنها را افاده و اعانت نیز متصور کذا فی التفسیر العزیزی

فائده پنجم
**فائده پنجم** قبر در جوار صلحاء و اهل خیر
ساخته شود که موجب برکت و مغفرت و باعث صفا و نورانیت است و میت از جوار بد
ایذا می یابد مانند ایذا یافتن زنده از آن هکذا فی شرح سفر السعادت و العثور علی دار السرور

و در فتاوی لآلی فاخره مسطور ست الافضل الدفن في المقبرة التي فيها قبور الصالحين كذا في الفتاوی
العالمكيرية قال عليه السلام ادفنوا موتاكم وسط قوم صالحين فان الميت يتاذى بجار السوء فان
الميت الفاسق اذا دفن بجنب الصالح يتاذى الصالح بتعذيب الفاسق انتهى و بروايت صحيح
ثابت شده که مردی بعضی احباب خود را که انتقال کرده بود در خواب دید که در عذاب سخت گرفتار است
باز بعد یک هفته او را در رویا معاینه کرد و در راحت و آسایش مشاهده نمود و بطریق استعجاب
مستفسر کیفیت حال شدی و بیان نمود که مردی صالح متقی قریب گور ما مدفون شد و آن
مرد صالح همراه دیگر اموات را که نزدیک قبرش دفن بودند شفاعت نمود و از عذاب و نکال
رهانید برای فاتحه خوانی و عبرت گرفتن از حال اموات و موت خود یاد کردن چنانچه افاده
المحقق الجامی قدس سره السامی شعر جامی آن به که درین مرحله آن پیشه کنی که ز موت
دگران موت خود اندیشه کنی و بی رغبت شدن از دنیا و برای مرده بدعا و استغفار نمودن
و آخرت را یاد کردن و تجلیه قلوب و تصفیه صدور حاصل ساختن و نعمت رقت قلب بدست
آوردن و در مظاہر حق ترجمہ ہندی مشکوٰۃ شریف مرقوم است اور کہا امام نووی نے کہ
زیارت کی کئی قسمیں ہیں ایک تو فقط واسطے یاد کرنے موت کی اور آخرت کی ہے پس اسکی لئے
تو کافی ہے دیکھنا قبروں کا بغیر پہچانے مردوں کی دوسری واسطے دعا وغیرہ کی ہے پس وہ مسنون ہے
ہر مسلمان کی لئے ہے اور تیسری برکت حاصل کرنے کی لئے ہے پس وہ زیارت اچھے لوگوں کی قبروں کی
ہے اس لئے کہ اونکی لئے برزخ میں تصرفات اور برکات ہیں بیشمار اور چوتھی واسطے ادای حق
دوستی اور قرابت کی ہے جیسا کہ حدیث ابی نعیم کی میں آیا ہے کہ جو کوئی زیارت کرے
ماں باپ کی یا ایک کی دن جمعہ کی تو ہوتی ہے مانند حج کی اور پانچویں مہربانی اور انست کی بھی
ہوتی ہے جیسے کہ آیا ہے حدیث میں کہ جو کوئی گذرے اوپر قبر مومن بھائی اپنے کی اور سلام کرے

اوسپر

او سپر تو وه پهچانتا هی اوسکو اور جواب سلام کا دیتا هی بلا شبهه مشروع یعنی مسنون و مستحب است

در صحیح مسلم بروایت بریده رضی الله عنه مسلّم شده که فرمود رسول مقبول صلی الله علیه وسلم نهیتکم

عن زیارة القبور فزوروها یعنی نهی کرده بودم شما را از زیارت قبور پس زیارت کنید آنها را

پیش ازین از زیارت کردن قبور نهی کرده بودم پس الآن آن حکم را منسوخ دانید و گفته اند که

قرب عهد بجاهلیت بود و خوف آنکه بگویند و بکنند آنچه در جاهلیت میگفتند و میکردند اما الآن

پس قواعد اسلام مقرر و ثابت شدند و اندیشه مفاسد جاهلیت زائل شد کذا فی ترجمة المشکوة

للمحقق الدهلوی و بروایت ابن ماجه از ابن مسعود رضی الله عنه باثبات رسید که فرمود پیغمبر خدا علیه

انی کنت نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها فانها تزهد فی الدنیا و تذکر الآخرة یعنی بودم من

نهی میکردم شما را از زیارت قبور پس زیارت کنید آنها را که زیارت قبور بی رغبت میکرداند

در دنیا یعنی نفرت می بخشد ازان که چون عاقبت کار این است نباید تعلق بدنیا

و یاد میدهد آخرت را ازینجا معلوم میشود که وقت زیارت قبور بصفت عبرت باید بود نه

ذاهل و غافل کذا فی شرح المشکوة و فی البحر الرائق قال فی البدائع لا باس بزیارة القبور والدعاء للاموات

ان کانوا مومنین من غیر وطی القبور لقوله صلی الله علیه وسلم انی کنت نهیتکم عن زیارة القبور الا فزوروها

و لعمل الامة من لدن رسول الله صلی الله علیه وسلم الی یومنا هذا انتهی و صحح فی المجتبی بانها مندوبة

**تفصیل مقام** آنست که زیارت قبور از اعمال خیر و اوضاع دین است و آن حضرت

صلی الله علیه وسلم در ابتدا ازان نهی فرموده بودند و در آخر رخصت و اذن داده اند بالجملة از اقوال

و افعال آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه و تابعین و تبع تابعین و دیگر علما و صلحا زیارت قبور ثابت گردیده

تا آنکه در سلک مسائل اجماعیه قطعیه منسلک شده و اختلاف کرده اند درانکه رخصت زیارت قبور خاص

در حق مردان است یا زنان هم در رخصت داخل اند پس مختار بعضی آنست که نهی سابق در حق زنان

علی حال باقی ست و ایشان را بیرون آمدن برای زیارت قبور جائز نیست مگر زیارت قبر مطهر
حضرت سرور کائنات علیه التسلیمات زنان را نیز مستحب است و ایشان استدلال کرده اند
بظاهر حدیث مذکور که دران خطاب بمردان است و نیز متمسک شده اند بحدیثیکه ابو هریره رضی الله
عنه روایت کرده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لعن الله زوارات القبور یعنی لعنت کناد خدا تعالی
زنان زیارت کنندگان را که وقت زیارت جزع و فزع و نوحه و بکا و ندبه بسیار می کنند قال
الامام النووی فی شرح الصحیح مسلم فی هذه الاحادیث دلیل علی استحباب زیارة القبور والسلام علی
اهلها والدعاء لهم والترحم علیهم وصریحة فی نسخ نهی الرجال عن زیارة القبور واجمعوا علی انها سنة
للرجال واما النساء ففیهن خلاف انتهی قدر ما الیه مرقوم است زیارت قبور بمردان جائز است
نه زنان را وفی اللآلی الفاخرة اعلم ان زیارة القبور ماذون فیها الرجال وعلیه عامة اهل العلم واما النساء
فقد روی عن ابی هریرة انه علیه السلام لعن زوارات القبور وقال جمهور العلماء من اثبت
الرخصة للنساء فی الزیارة فانما استدل بحدیث نهیتکم الخ وهو استدلال بالفارق لان خطاب
الرجال لا یشمل النساء فلا یعم الرخصة والصحیح انه لا یباح للنساء زیارة القبور کذا فی شرح البرزخ و فی
نصاب الاحتساب فی الباب الثامن الاولی للمرأة ان لا تزور قبرا سوی قبر رسول الله صلی الله
علیه وسلم وروی انه سئل القاضی النخعی عن جواز الخروج للنساء الی المقابر فقال لا تسأل عن
الجواز والفساد فی هذا وانما تسأل عن مقدار ما یلحقها من اللعن فاعلم انها کلما نوت الخروج کانت
فی لعنة الله وملائکته واذا خرجت تحفها الشیاطین من کل جانب واذا اتت القبر یلعنها روح المیت و
اذا رجعت کانت فی لعنة الله فان اذن او ذهب معها بعلها فهو شریک فی اللعن واذا اتت
القبر کفرت وبانت من الزوج کما تفعل بعض النساء لقلة العقل وکثرة الجزع فلا یجوز لهن الخروج الی
قبور بعض المتبرکین کما اعتادت النساء الا زیارة قبر الوالدین ان لم یکن ثمة قبر اجنبی الی زیارة قبر

رسول الله صلى الله عليه وسلم لانه ابو الامة والى قبره يرحم محرم منها ان لم تحضر موته لما روي
ان عبد الرحمن بن ابي بكر مات خارج مكة على اثنى عشر ميلا فنقل الى مكة ودفن فجاءت عائشة
رضي الله عنها حاجة فزارت قبره وقالت اما والله لو شهدتك ما زرتك قال السرخسي
يعني ان ترك الزيارة اولى ولكن هيجت في زيارتها عذرا وهو انه فات عنها لقاءها عند الموت
فزارت لتكون قائمة مقام لقائها عند الموت فاذا كان ترك زيارة قبر الاخ اولى فكيف يكون
الرخصة في زيارة قبر الاجنبي للنساء احسن فيكره بالاثر الآن الاثر دل على ان لقاء الميت وقت
الموت للمحارم سنة وروي عن ابي هريرة رضي الله عنه انه عليه الصلوة والسلام خرج من
المسجد فوقف على باب داره فاتت فاطمة رضي الله عنها فقال صلى الله عليه وسلم من اين جئت
قالت كنت خرجت الى منزل فلانة التي ماتت فقال هل ذهبت الى قبرها فقالت معاذ الله ان
افعل بعد ما سمعت منك ما سمعت فقال عليه السلام لو زرت قبرها لم تروحي رائحة الجنة فدل الحديث على
انه لا يباح للنساء زيارة القبور ولا التشييع للجنازة كذا في شرح البرزخ انتهى في الغنية شرح المنية
ويستحب زيارة القبور للرجال وتكره للنساء انتهى **خلاصه عبارتهای منقوله** ازین
آنست که هرگاه زن اراده رفتن برای زیارت قبور کند لعنت خدا وفرشتگان یعنی دوری از
رحمت حق بروی نازل شود وچون بنابر زیارت قبور از خانه بیرون آید از همه طرف او را
شیاطین در گیرند وچون زن در مقبره برسد روح میت در حق وی نفرین نماید وچون بخانه
باز گردد نفرین او لعنت الله شامل حال وی می شود واگر شوهر او را برای زیارت قبور برد یا کسی دیگر زن
باهمراه او بجهت زیارت قبور برود پس شوهر زن هر دو در لعنت شریک شوند وچون
سجده تعبدی بقبر کند کافر گردد واز شوهر فرقت پذیرد وزنان را زیارت قبر والدین روا است
بشرطیکه قبر اجنبی آنجا نباشد وزیارت مزار فائض الانوار حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق

خلاصه عبارتهای

زنان نیز مستحب است و زیارت قبر کسیکه قرابت محرمه از زن داشته باشد هم مباح است
در صورتیکه هنگام انتقال وی موجود نباشد چرا که باثبات رسیده که عبد الرحمن بن ابی بکر
رضی الله عنهما بیرون مکه معظمه بفاصله دوازده میل وفات کرد و جنازهٔ شان بمکه آورده
دفن کردند پس حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها که برای ادای حج بخانه کعبه وارد
شدند بنابر زیارت قبر شان رفتند و فرمودند که بخدای عزوجل اگر بوقت انتقال شما
حاضر میبودم کنون زیارت قبر شما نمیکردم سرخسی رح میگوید که ترک زیارت قبور در حق
زنان مستحب است لکن ام المؤمنین رضی الله عنها عذر خود بیان نمودند که وقت موت عبد الرحمن
اتفاق ملاقات نشد ازان سبب زیارت قبر شان بعمل آمد تا این زیارت بمنزله ملاقات او
در حالت احتضار معدود شود پس هرگاه در حق زن ترک زیارت قبر او را اولی شد چگونه
در حق وی زیارت قبور اجانب مستحسن خواهد شد و از قول حضرت ام المؤمنین رضی الله عنها
هویدا گشت که زنان را وقت موت ملاقات محارم مسنون است و از ابو هریره رضی الله عنه مروی
است که روزی پیغمبر خدا علیه الصلوة والثناء از مسجد بیرون تشریف آوردند و بر در مجلسی استاده بودند
که ناگاه حضرت سیدة النساء فاطمه زهرا رضی الله عنها حاضر شدند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند
ای فاطمه از کجا می آئی عرض نمودند که بمکان فلان زن که وفات کرده رفته بودم آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمودند که آیا برای زیارت قبر ایشان آن اتفاق رفتن شده بود گذارش کردند که
بخدا پناه میجوییم ازینکه بعمل آرم چیزی که آنجناب نهی ازان فرموده باشند پس فرمودند آن حضرت
صلی الله علیه وسلم که ای فاطمه اگر زیارت قبر او میکردی بهشت نمی یافتی و خوشبوی نمیکشیدی
از خوشبوی بهشت و این حدیث دلالت صحیح دارد برانکه زنان را زیارت قبور رفتن نیز
چنان جائز نیست و در شرح غنیة المصلی مسطور است که مردان را زیارت قبور مستحب است و زنان را

مکروه و مختار بعضی آنست که زنان را نیز رخصت زیارت قبور ثابت ست و همین ظاهر مذهب امام
محمد رح و ماثور شمس الایمه سرخسی رح و صاحب کشف بزدوی و بحر الرائق و صاحب در مختار
و جامع الرموز و فتاوی سراجیه آفا و القاضی ثناء الله فی اللآلی الفاخرة فی التذکرة الآخرة زیارة
القبور مستحبة للرجال و کذا للنساء علی الاصح و فی مختار الفتاوی لا باس بزیارة القبور و هذا قول
ابی حنیفة رح و ظاهر مذهب محمد رح یقتضی الجواز للنساء ایضاً لانه لم یخصص الرجال و فی المبسوط
اختلف فی زیارة القبور للنساء قال شمس الایمة السرخسی رح الاصح انه لا باس بها کذا فی فتاوی
الغرائب و فی کشف البزدوی فی بحث نسخ السنة بالسنة الاصح ان الرخصة ثابتة للرجال
والنساء جمیعاً و فی السراجیة لا باس لهن بزیارة القبور ای للحائض و الجنب کذا فی خزانة الروایات
و فی البحر الرائق الاصح ان الرخصة ثابتة للنساء و جواب داده اند از تمسکات مانعین باین
طریق که تسلیم نداریم که خطاب قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم نهیتکم الحدیث مخصوص
بمردان ست بلکه بجهت شرافت و کرامت بمردان خطاب شده و مراد تعمیم حکم ست برای مرد و
همچنانکه در آیه وضو و تیمم و امثال آنها نیز زنان داخل اند و لعنت و منع که در حق زنان مروی
شده پیش از رخصت بود قال الترمذی هذا کان قبل ان یرخص النبی صلی الله علیه و سلم فی زیارة
القبور فلما رخص دخل فی رخصته الرجال و النساء کذا فی المشکوة و در کتب فقه طور زیارت قبور

---

مرقوم مثل آنکه بوقت زیارت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بالاثر بگوید

تفصیل مرام

**تفصیل مرام** آنکه در صحیح ترمذی بروایت ابن عباس رضی الله عنهما ثابت شده مر النبی
صلی الله علیه و سلم بقبور بالمدینة فاقبل علیهم بوجهه فقال السلام علیکم یا اهل القبور الحدیث یعنی
بگذشتند آنحضرت صلی الله علیه و سلم بگورهای که در مدینه بودند پس مقابل شدند آنحضرت
بایشان بروی مبارک خود پس فرمودند سلام باد بر شما ای صاحبان قبرها بیامرزد

خدای تعالی ما او شما را شما پیش گذشتگان باید و ما پس شما میرسیم و در صحیح مسلم و سنن النسائی و ابن ماجه
و قزوینی بروایت بریده اسلمی رضی الله عنه باثبات رسیده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم صحابه
تعلیم میفرمودند که وقت رسیدن در مقابر این دعا بخوانید السلام علیکم اهل الدیار من
المومنین والمسلمین وانا ان شاء الله بکم للاحقون نسأل الله لنا ولکم العافیة یعنی سلام باد بر شما
ای اهل سرایها از مومنین و مسلمین و ما اگر خواسته خداست بشما هر آینه رسندگان و پیوستگانیم
می طلبیم از خدا تعالی برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت و
رهائی از هر مکروه بدانکه دیار بالکسر جمع دار است و دار نام بنائیست که آن را عرصه و فضائی
باشد و دور کرده باشد او را دیوار کذا ذکره المطرزی و استعمال او در منازل احیا آید و در مقابر
که منازل اموات اند نیز مستعمل میشود و جهت گردانیدن اموات در حکم احیا و قبور در حکم عمارا
بلکه عمارت بمناسبت و سوای آن خرب قال الشیخ شمس الدین محمد فی حوشیه علی الحصن الحصین
یرید بالدیار المقابر و هو جائز لغة قال الخطابی ان الدیار تقع علی الربع العامر المسکون و الخراب
اما قوله علیه السلام دار قوم منصوب علی النداء ای یا اهل دار قوم فحذف المضاف واقیم المضاف
الیه مقامه وقیل منصوب علی الاختصاص و یجوز جره علی البدل من الضمیر المجرور فی علیکم انتهی و
استعمال ان شاء الله بسبیل تبرک و تیمن است و امتثال حکم او تعالی است در کریمهٔ لا تقولن لشیء
انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله و بعضی گویند که قید مشیت بجهت لحوق بهمین مقبره است
بعینها و نزد بعضی برای تحسین کلام است مانند کریمهٔ لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین و بعضی
گویند که این استثنا نظر بایمان است زیرا که مخاطب جماعهٔ مومنان اند یعنی ان شاء الله مسلمان
میمیریم و بشما لاحق میشویم هذا ما افاده مولانا فخر الدین رحمه الله فی شرح الحصن الحصین نقلا
عن المصنف و در زاد اللبیب مسطور است که ان در ان شاء الله بمعنی اذ است و در روایت النسائی

اینقدر زیاده کرده انتم لنا فرط و نحن لکم تبع یعنی شما ما را پیش کنندگانید و ما مر شما را تابع و در پی هستیم

شما پیش هستیم و فرط بفتحتین جمع فارط است بمعنی سابق و وی کسی است که از مردمان قافله

پیش رود تا در منزل اسباب از آب و خور مهیا کند و مسلم و نسائی و ابن ماجه از ام المؤمنین

عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت کرده اند قالت کیف اقول یا رسول الله تعنی فی

زیارة القبور قال قولی السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین ویرحم الله المستقدمین منا والمستأخرین

وانا ان شاء الله بکم للاحقون یعنی پرسید عائشه رض از ان حضرت که چه گویم و چه خوانم ای پیغمبر خدا

اراده میکند عائشه ازین پرسیدن که چه گویم وقت زیارت قبور و این دلالت دارد

بر جواز زیارت قبور برای زنان فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بگو سلام باد بر اهل

سراها از مؤمنین و مسلمین و رحمت کند خدای تعالی شانه پیش روندگان را از ما و پس ماندگان را

یعنی زندگان مردگان همه را و ما اگر خواسته خدا است بشما رسنده گانیم هکذا فی الترجمة للشیخ

الدهلوی و در صحیح مسلم و سنن نسائی از عائشه صدیقه رضی الله عنها مروی شده کان

رسول الله صلی الله علیه وسلم کلما کان لیلتها من رسول الله صلی الله علیه وسلم یخرج من آخر اللیل الی

البقیع فیقول السلام علیکم دار قوم مؤمنین و اتاکم ما توعدون غدا مؤجلون و انا ان شاء الله بکم

لاحقون اللهم اغفر لاهل بقیع الغرقد یعنی گفت عائشه رض عنها که بود آنحضرت صلی الله

علیه وسلم هرگاه میبود شب نوبت عائشه از ان حضرت بیرون می آمد در آخر شب بسوی بقیع

که نام مقبره مدینه است پس میفرمود سلام باد بر شما ای اهل سرای مؤمنان و آمد شما را

چیزی که وعده کرده شده بود بشما از ثواب و عقاب فردا قیامت مدتی معین مهلت داده

شده اید شما و ما اگر خواسته خدا است بشما پیوستگانیم خداوندا بیامرز مر اهل بقیع غرقد را

بغین معجمه و قاف نام درختی است که سابق در زمین مقبره مدینه بسیار بود کذا فی ترجمة المشکوٰة

للشیخ الاجل قدس سره و مروی است که چون ابن عمر رضی الله عنه در شب و روز بگوری میگذشت
بر ایشان سلام میکرد و از ابو هریره رضی الله عنه بثبوت پیوسته که گفت اذا مررت بالقبور
تعرفهم فقل السلام علیکم اصحاب القبور و اذا مررت بالقبور لا تعرفهم فقل السلام علی المسلمین یعنی
چون بگذری بقبرهایی که می ساختی صاحبان قبور را در حالت زندگی پس بگو سلام باد
بر شما ای صاحبان گورها و اگر بگذری بگورهاییکه شناسانی نمی داشتی از صاحبان آن
گورها پس بگو سلام باد بر مسلمین

تنبیه

بدانکه از اخبار و آثار صحیحه مرویه هویدا می شود که موتی را
سماع و ادراک و شعور حاصل است زیراکه سلام و خطاب از جمله چیزهایی است که مخاطب نمی شود بآن
مگر کسیکه سمع و فهم داشته باشد و الا لازم آید خطاب بلا عقل و شک نیست که چنین خطاب
عبث و مخالف عقل است افاد ابن القیم قد شرع النبی صلی الله علیه وسلم لامته ان یسلموا علی اهل القبور
والسلام مما یخاطب به من یسمع و یعقل انتهی و فی شرح الصدور للجلال الملة والدین السیوطی امرنا
بالسلام علی القبور و لو ان الارواح لا تدرک لما کان فیه فائدة یعنی مامور هستیم بسلام کردن
بر قبور وقت زیارت و اگر ارواح را علم و فهم نمی بود سلام نمودن بر ایشان بیفایده می شد
و درین مقام منکران سماع اموات چند خدشه وارد می کنند و بذیل آنها تمسک میکنند

خدشه اول

خطاب و ندا با اموات که در احادیث سابقه و اخبار سالفه مروی شده مقصود از آن
اسماع و شنوانیدن اموات نیست چه گاهی خطاب ندا برای توبیخ و تحسر و عبرت و مبالغه
نیز می آید چنانچه در فن بدیع بیان شده که قسمی است از اقسام تحسین معنوی که علمای بدیع
آنرا تجاهل العارف تسمیه کرده اند و سکاکی او را السوق المعلوم مساق غیره نامیده و در
قرآن و حدیث و اشعار عرب از همان قسم خطاب ندا اکثر جا وارد شده قال الله تعالی حکایة
عن قول ابراهیم علیه السلام للاصنام الا تاکلون ما لکم لا تنطقون و روی البخاری عن ابن

اربعه

ربیعه قال رایت عمر رضی الله عنه یقبل الحجر ویقول انی لاعلم انک حجر ما تنفع ولا تضر ولولا انی رایت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبلک ما قبلتک وقال الشاعر شعر اخلتی سلمی سلام علیکما
بل الارض الا مضیین واجع وقال شعر تالله یا ظبیات القاع قلن لنا الیلای منکن
ام لیلی من البشر ومن المعلوم ان الخطاب فی هذه الامثلة کلها لیس للاسماع والافهام
فلیجز ان یکون الخطاب المروی فی الاحادیث ایضا من هذا القبیل فانهدم جدار الاستدلال
هذا ما اورده بعض حملة عرش الفلسفة ومقتفی آثار الفلاسفة وجواب این خدشه برکسانیکه مذاق

المراد به المولوی محمد علی المرادآبادی ۱۲

از عربیت دارند ظاهر است چه جائی که خطاب نداء حقیقی متعذر باشد آنجا محمول بر تحسر و
توبیخ وعبرت می کنند چنانچه در امثله مورده که خطاب ونداء به تبان وحجر اسود وحیوانات
واقع شده البته مخاطبه بانها حقیقة مستقیم نمیشود بخلاف ما نحن فیه که معنی حقیقی نداء وخطاب
متعین است چه شناختن اموات احیا را وشنیدن ایشان سخنان آنان از احادیث کثیره که
عنقریب ذکر خواهیم کرد بثبوت پیوسته پس قطعا مراد از خطاب اسماع است لاغیر وشبهه نیست در آنکه عدول از معنی
حقیقی خطاب بسوی معنی مجازی آن بلا ضرورت ملجئه در حیز بطلان است وحمل الامر ان
القیاس علی الامثلة المذکورة مما لا یخفی فساده علی اهل الخبرة فاعلم وعلم المرتبة خدشه
دوم مقصود از سلام که مشروعیت آن از احادیث صحیحه بثبوت پیوسته طلب کردن
دعا است برای اموات نه خطاب کردن وشنوانیدن ایشان را بر آنکه اگر مطلوب از سلام سماع وخطاب میبود جواب سلام
بر مسلم علیه واجب میشد واهل قبور که اینجا مسلم علیه اند جواب سلام نمی دهند فلا یکون المقصود
من السلام هو الاسماع وجواب این خدشه نیز ظاهر است چه اگر مقصود از سلام صرف دعا میبود
نه خطاب واسماع پس خطاب ونداء بلفظ یا مروی نمی شد ونیز آنکه نداء کردن اشجار واحجار در چنین
که مفهم شعر کیاست جایز نیست ونیز در مقام دعا السلام علیهم میگفتند السلام علیکم

از بعضی اصحاب ابی یوسف رح نقل کرده که چون در بازار می رفت سلام اللّٰه علیهم میگفت نه
السلام علیکم و نکته اش عند الاستفسار بیان کرد که تسلیم تحیت است و اجابت تحیه بحکم نص
قرآن فرض و چون ایشان جواب ندهند امر بالمعروف واجب گردد و سلام اللّٰه علیهم
دعاست تسلیم نیست اگر جواب ندهند بر ایشان چیزی لازم نیاید و بر من امر بالمعروف
لازم نگردد و از آن سبب سلام اللّٰه علیهم اختیار کردم و اما جواب ندادن اهل قبور ممنوع
بلکه باطل است چه احادیث کثیره دلالت صحیحه دارند بر جواب دادن ایشان اخرج ابن
عبد البر فی الاستذکار و التمهید عن ابن عباس رضی اللّٰه عنهما قال قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه
وسلم ما من احد یمر بقبر اخیه المؤمن کان یعرفه فی الدنیا فسلم علیه الا عرفه ورد علیه السلام صححه
عبد الحق یعنی هر که بگذرد بقبر برادر مسلمان که می شناخت وی را در دنیا و سلام کند
بر وی پس می شناسد او را و جواب سلام میدهد و اخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابن
عمر رضی اللّٰه عنهما قال مر رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم علی مصعب بن عمیر حین رجع من احد
فوقف علیه و علی اصحابه فقال اشهد انکم احیاء عند اللّٰه فزوروهم وسلموا علیهم فو الذی نفسی
بیده لا یسلم علیهم احد الا ردوا علیه الی یوم القیمة کذا فی شرح الصدور و خدشه نمودم در سنن
ابی داود و صحیح ترمذی مروی شده که شخصی بجناب رسالت مآب صلی اللّٰه علیه وسلم حاضر
شده عرض نمود علیک السلام یا رسول اللّٰه پس فرمود آن حضرت مگو علیک السلام
زیرا که این تحیت اموات است پوشیده نیست که این حدیث دال است بر آنکه میان سلام
کردن بر احیا و اموات فرقی است بین چه جائیکه توقع جواب باشد چنانکه در زندگان مشابهت السلام
علیکم بتقدیم دعا بر معمول گویند و جائیکه امید جواب نباشد چنانکه در مردگان معاینست علیکم السلام بتقدیم معمول بر دعا گویند الحاصل
تفرقه فرموده آنحضرت صلی اللّٰه علیه وسلم میان تحیه احیاء و اموات مبنی بر آن نیست که اموات شعور ندارند و جواب نمی دهند

واحادیث سابقه که بتقدیم لفظ سلام در باب زیارت قبور مروی شده قابل احتجاج نماند
چه این حدیث صحیح معارض آنها است تقریر جواب این خدشه بچند وجه است اول
آنکه حدیث مذکور صلاحیت ندارد که معارض شود باحادیث سابقه که بتقدیم لفظ سلام
مروی شده اند چه آنها اصح واقوی اند از حدیث قوم و مؤید اوست آنچه شارح مصابیح و امام نووی
و خطابی تصریح کرده اند بآنکه میان سلام احیا و موتی فرقی نیست یعنی در هر دو صورت
بتقدیم لفظ سلام باید گفت و توقع جواب در هر دو جا متیقن فی شرح المصابیح الاحادیث
تدل علی ان التسلیم علی الاموات کالتسلیم علی الاحیاء قال الامام النووی فی شرح صحیح مسلم
نقلا عن الخطابی ان السلام علی الاموات والاحیاء سواء فی تقدیم السلام علی علیکم بخلاف
ما کان الجاهلیة علیه من قولهم ع علیک سلام الله قیس بن عاصم دوم آنکه مختار ابن قیم
آنست که قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم علیک السلام تحیة الموتی محمول است بر عرف
و عادت عرب چه ایشان هنگام سلام بر قبور علیکم السلام می گفتند پس پیغمبر خدا علیه الصلوة
والثنا تکلم فرمودند موافق عادت مروجه شان بالجمله مقصود ازان اخبار سابقه از امر وا
که در زمان جاهلیت بر زبانهای ایشان جاری بود نیست مقصود ازان تشریع و تعلیم
وقت زیارت قبور علیکم السلام باید گفت نه السلام علیکم فی شرح المصابیح واما قوله صلی الله
علیه وسلم فی حدیث آخر علیکم السلام تحیة الموتی انما قال ذلک لان عرف العرب
یقولوا اذا سلموا علی قبر علیک السلام فتکلم رسول الله صلی الله علیه وسلم علی وفق عادتهم انتهی
نیز ابن قیم گفته که از جمله نکتهای بدیعه درین مقام آنست که در محل دعای خیر احسن آنست که دعا
بدعوله مقدم کنند مانند سلام علی ابراهیم سلام علی نوح سلام علیکم بما صبرتم و در مقام دعای
شر بهتر آنست که بدعو علیه ابر مدعو به مقدم سازند مانند علیک لعنتی علیهم دائرة السوء و علیهم

تخصیص کذا فی الطریقة الوسطی و شرح الصدور و در قرائت سورهٔ فاتحه و آیة الکرسی نماید بدانکه ثواب
عباداتهای بدنی و مالی و مرکب از هر دو مانند ثواب ختم قرآن مجید و تسبیح و تهلیل و نماز
و روزه و حج و اذکار و استغفار و صدقات و خیرات و ثواب زیارت قبور انبیا علیهم السلام
و قبور شهدا و اولیا و صلحا قدست اسرارهم و ثواب تکفین موتی و اوقاف باموات میرسد
و در حق ایشان نافع می شود و همین ست مذهب امام اعظم و احمد بن حنبل و جمهور سلف و مذهب
مشهور امام شافعی و امام مالک اینست که ثواب عبادت مالی باموات میرسد و ثواب عبادات
بدنی بایشان نمیرسد و بعضی گویند که امام شافعی و امام مالک ازین قول رجوع کرده
اند و مزعوم فرقه معتزله ضاله اینست که ثواب اعمال بدنی باشد یا مالی باموات نمیرسد بلکه
دعا نیز در حق ایشان نفع نمیکند و این مذهب مردود و مطرود ست بآیات قرآنیه و احادیث
نبویه و اخبار صحیحه و روایات فقهیه و عقاید کلامیه اما الآیات القرآنیة فمنها قوله تعالی و قل
رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا یعنی و بگو ای پروردگار من ببخشای برایشان ای پدر و
مادر چنانکه پرورش کردند مرا در خردسالی ازین آیت شریف آشکار است که استغفار و دعا
اولاد در حق والدین نافع ست پس انکار نمودن ازینکه عمل یکی در حق دیگری مفید نمیشود
باطل محض ست مرویست که شخصی از سفیان ثوری رح پرسید که اولاد در حق والدین
چه قدر دعا و استغفار بعمل آرند آیا هر روز یک بار بخوانند یا در هر ماه یک بار یا در سال
یک مرتبه جواب داده اند که کفایت میکند دعای اولاد در حق پدر و مادر در هر نماز در آخر تشهد و
شخصی از ایشان پرسید که صدقات و خیرات احیا در حق اموات مفید ست یا نه فرمود
که مفید ست و ثواب آنها میرسد لکن استغفار بسیار نافع ست زیرا که اگر زیاده از حج
مفید می شد او سبحانه و تعالی در حق والدین بآن امر میفرمود

الله صلی الله علیه وسلم انه اباه یاخذ ماله فدعا به فاذا شیخ یتوکأ علی عصا فسأله فقال انه کان

ضعیفا وکنت قویا وکان فقیرا وکنت غنیا فکنت لا امنعه شیئا من مالی والیوم انا ضعیف

وهو قوی وانا فقیر وهو غنی ویبخل علی بماله فبکی صلی الله علیه وسلم وقال ما من حجر ولا مدر یسمع

ذلک الا بکی ثم قال صلی الله علیه وسلم للولد انت ومالک لابیک انت ومالک لابیک

یعنی مردی بحضور فیض گنجور پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گله پدر خود عرضه داد که او مال مرا

میگیرد پس آنحضرت او را طلب فرمودند وی بصورت پیر مردی عصا در دست گرفته حاضر شد

پس آنحضرت کیفیت حال از وی استفسار فرمودند عرض نمود که اول این پسرم ضعیف بود ومن قوی

واو محتاج بود ومن توانگر وی مال من تصرف میکرد وهرگز بخیلی نمیکردم ومن او را منع نمیکردم

وامروز حال بالعکس شد او قوی است ومن ضعیف وی غنی است ومن فقیر ومال او که با وجود

بخل اختیار کرده مال او از من عزیز میکند پس بگریستند رسول مقبول صلی الله علیه وسلم وفرمود

که هر سنگی که این سخن را شنیده است میگرید باز فرمودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم که تو و مال تو

برای پدر تو اند یعنی جان ومال هر دو فدای پدر است ودر تفسیر نیشاپوری مذکور است قال

بعض المفسرین هذه الآیة منسوخة بقوله تعالی ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین

قیل مخصوصة لان التخصیص اولی من النسخ وقیل لا النسخ ولا التخصیص لان الوالدین اذا کانا

کافرین فله ان یدعو الله لهما بالهدایة والارشاد وان یطلب الرحمة لهما بعد حصول الایمان

ثم ان ظاهر الامر للوجوب من غیر تکرار فیکفی فی العمر مرة واحدة ان یقول رب ارحمهما او

ینبغی ان یدعو لهما کلما ذکرهما او ذکر شیئا من انعامهما انتهی ومنها قوله تعالی الذین یحملون

العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون به ویستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت

کل شیء رحمة وعلما فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم ربنا وادخلهم جنات

عدن التی وعدتهم ومن صلح من اباٴیهم وازواجهم وذریاتهم انک انت العزیز الحکیم وقهم السیئات ومن تق السیئات یومئذ فقد رحمته وذلک هو الفوز العظیم یعنی وازانجمله است قول او تعالی الذین یحملون العرش الآیة آنانکه بر میدارند عرش را وآنانکه گرداگرد عرش اند تسبیح میگویند همراه ستایش پروردگار خویش وایمان می آرند باو وآمرزش میخواهند برای مومنان میگویند ای پروردگار ما فراگرفتی همه چیز را به بخشایش ودانش پس بیامرز آنانرا که توبه کردند وپیروی راه تو نمودند ونگاه دار ایشانرا از عذاب دوزخ ای پروردگار ما ودرآر ایشانرا ببوستانهای همیشه ماندن که وعده کرده بایشان ودرآر نیز هر که شایسته کار باشند از پدران ایشان وزنان ایشان وفرزندان ایشان هرآینه توئی غالب با حکمت وهر که بازداری از وی بدیها را امروز درین جهان پس بدرستیکه تو بخشنده بر وی در آخرت وآن نگاهداشت تو آن فیروزیست بزرگ چه هر صاحب دولتی که امروز در پناه عصمت الهی است فردا در سایهٴ رحمت نامتناهی خواهد بود ودرین نکته گفته اند شعر امروز کسی را که در آری به پناه فردا بمقام فرشش بخشی راه وآن را که رهش ندادهٴ بدرگاه فردا چه کند گر نکند ناله وآه پوشیده نماند که درین آیتها استغفار ملائکه برای مومنین ودعای محفوظ ماندن ایشان از عذاب دوزخ وداخل گردیدن ایشان در بهشت مذکورست پس لایح گردید که عمل یکی در حق دیگری نافع میشود وقاعدهٴ مستحکم اساس معتقد اهل السنة والجماعة را قطع عرق ما ظنه المعتزلة المضلة ونیز باید دانست که حاملان عرش فرشته اند وعلامه زمخشری در تفسیر کشاف بیان نموده که بحکم حق سبحانه وتعالی جمیع فرشتگان صبح وشام از روی اجلال واکرام بر فرشتگان حاملان عرش سلام میکنند ودر تفسیر نیشاپوری مسطورست قیل خلق الله العرش من جوهرة خضراء وبین القائمتین من قوائمه خفقان الطیر المسرع

بما بین الف عام وعدد حملة العرش یوم القیمة ثمانیة اما الذین حول العرش فقیل سبعون الف صف من الملائکة
یطوفون به مهللین مکبرین ومن ورائهم سبعون الف صف قیام قد وضعوا ایدیهم علی عواتقهم رافعین اصواتهم بالتهلیل
والتکبیر ومن ورائهم مائة الف صف قد وضعوا الایمان علی الشمائل ما منهم احد الا وهو یسبح بما لا یسبح به الاخر
وفی تقدیم الرحمة علی العلم فائدة هی ان مطلوب الملائکة فی هذا المقام هو ان یرحم الله المومنین فکانهم
قالوا ارحم من علمت منه التوبة واتباع الدین قال اهل التحقیق هذا الاستغفار من الملائکة یجری مجری
الاعتذار من قولهم اتجعل فیها من یفسد فیها اما قوله تعالی وقهم عذاب الجحیم فصریح بالمطلوب بعد الرمز
لان دلالة المغفرة علی الوقایة من العذاب کالضمنیة وحین طلبوا لاجلهم اسقاط العذاب ضمنا
وصریحا طلبوا ایصال الثواب الیهم لقوله ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم انتهی
ومنها قوله تعالی والملائکة یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون لمن فی الارض الا ان الله هو الغفور الرحیم
یعنی از انجمله است قول او تعالی والملائکة یسبحون الآیة ای فرشتگان تسبیح میگویند همراه
حمد پروردگار خویش و آمرزش طلب میکنند برای آنانکه در زمین اند آگاه شو بتحقیق خدا
اوست آمرزگار مهربان و درین آیت تصریح است باستغفار ملائکه در حق مومنین پس
لائح گشت که دعای یکی در حق دیگری مفید میشود و بعضی گویند که قول او تعالی لمن
فی الارض شامل است فساق و کفار را نیز چه مقصود فرشتگان آنست که حق سبحانه جل شانه
بزودی در حق ایشان عذاب نازل نکند شاید که نعمت ایمان نصیب ایشان کرد کذا فی التفسیر
ومنها قوله تعالی والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان
ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم یعنی و از انجمله است قول او
والذین جاؤا من بعدهم الآیة ای و آنانکه آمدند پس از مهاجران و انصار مراد تابعان
صحابه اند تا روز قیامت میگویند ای پروردگار ما بیامرز ما را و برادران ما را در دین آنانکه

سبقت کردند بایمان و پیدا مکن در دلهای ما هیچ کینه نسبت آنانکه ایمان آوردند ربنا انک رؤف رحیم
یعنی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ای پروردگار ما هر آینه تو بخشاینده مهربانی و از
الحسنی گفته‌اند هرکه را کینه یکی از صحابه رضی الله عنهم در دل باشد از اهل این آیت نیست
صاحب انوار آورده که حق سبحانه مومنان را بر سه مرتبه فرود آورده مهاجر و انصار
تابعین که موصوف باشند بسادگی دل و پاکی طینت پس هرکه بدین صفت نباشد
از اقسام مومنان خارج بود درین آیت تصریح است بدعا کردن مومنین لاحقین در حق
مومنین سابقین بمغفرت و منها قوله تعالی واستغفر لذنبک وللمومنین والمومنات یعنی
و از جمله است قول او تعالی واستغفر الآیة ای آمرزش طلب کن برای گناهان خود و در حق
مردان مسلمان و زنان مسلمان و در تفسیر معالم التنزیل مذکور است که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم با وجود مغفوریت مامور شدند باستغفار و تحقیقش آنکه تا امت در پیروی سنت بان حضرت
اقتدا کنند و در تبیان آورده که مراد اینست که طلب عصمت کن از خدا تا ترا از شر کفار نگاه دارد
و درین آیت اکرامی است عظیم از خدا تعالی در باره این امت که پیغمبر ایشان را برای استغفار
گناهان ایشان امر کرد و از امام علام فخر الدین رازی رحمه الله منقول است که حق سبحانه پیغامبر
خود را امر کرد باستغفار امت و خلاف امر الهی از آن حضرت متصور نیست پس استغفار
فرموده باشند و طلب آمرزش کرده و از حق تعالی و او سبحانه کریم است از آنکه حبیب
خود را فرماید که از من چیزی طلب کن و چون بطلبد عطا نکند پس معلوم شد که امت
را دولت آمرزش خواهد بود شعر هرگاه چو تو شفیع باشد ما را نا امید از خدا چرا باشند
چون نشان شفاعت کبری تو یافت برنام امت طغرا خواستان با گناه کار رها مسعود اند
امیدوار رها کذا فی التفسیر الحسینی و در تفسیر نیشاپوری مذکور است فی الآیة نکتة وهی ان

النبی

النبی صلی اللہ علیہ وسلم الاحوال ثلث حال مع اللہ وہی توحیدہ وحال مع نفسہ وہی طلب العصمۃ من الذنوب
وان یستر اللہ جنس الآثام حتی لا تقع فیہا وحال مع غیرہ وہی طلب ستر الذنوب علیہ بعد وقوعہ فیہا
انتہی واما الاحادیث فمنہا ما روی الطبرانی والدارقطنی عن علی رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ
وسلم قال من مر علی المقابر وقرء قل ہو اللہ احد عشر مرۃ ثم وہب من اجرہا للاموات اعطی
من الاجر بعدد الاموات یعنی کسیکہ بگذرد بر گورستان وبخواند سورۂ اخلاص یازدہ بار وبسپس
ببخشد مزد آن بہ مردگان دادہ می شود وی از مزد بشمار مردہا ومنہا ما روی الطبرانی
والدارقطنی ان رجلا سال النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال کان لی ابوان ابرہما حال حیوتہما
فکیف لی برہما بعد موتہما فقال لہ علیہ الصلوۃ والسلام ان من البر ان تصلی لہما مع صلوتک و
ان تصوم لہما مع صومک یعنی مردی بجناب سالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم عرضہ داد کہ
در حالت زندگی با والدین خود احسان ونکوئی میکردم واکنون کہ ایشان انتقال کردند بچہ
طریق احسان با ایشان بجا آرم پس بوی فرمودند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بالفعل احسان
با ایشان اینست کہ ثواب نماز نفل وروزہ نفل با ایشان برسانی ومنہا ما روی ابو حفص
العکبری عن انس رضی اللہ عنہ انہ سال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا رسول اللہ
انا نتصدق عن موتانا ونحج عنہم وندعو لہم فہل یصل ذلک الیہم قال نعم انہ لیصل الیہم
ویفرحون بہ کما یفرح احدکم بالطبق اذا اہدی الیہ یعنی پرسید انس رضی اللہ عنہ از پیغمبر
خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ ما صدقہ میدہیم از طرف مردگان خود وحج میکنیم از جانب ایشان
ودعاء مغفرت میکنیم در حق ایشان پس آیا ثواب این اعمال بسوی این اموات میرسد
فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ آری میرسد وخوش میشوند باین ایصال چنانکہ خوش
میشود یکی از شما وقتیکہ ہدیہ دادہ میشود بوی خوان نعمت ومنہا ما روی ابو داود عن معقل

الحدیث الاول

الحدیث الثانی

الحدیث الثالث

بن یسار رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرءوا علی موتاکم سورة یس یعنی
بخوانید بر مرده های خود سورة یس ومنها ما روی عن انس رضی الله عنه انه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من دخل المقابر فقرء سورة یس خفف عنهم یومئذ وکان
له بعدد من فیها حسنات یعنی فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هر که داخل شود در گورستان
پس بخواند سورة یس تخفیف کرده شود از مردگان دران روز و باشد او را نیکوئی ها
بشمار مردهای آن مقبره ومنها ما روی الشیخان فی صحیحهما انه صلی الله علیه وسلم ضحی بکبشین املحین
احدهما عن نفسه والآخر عن امته ای جعل ثوابه لامته وهذا تعلیم منه صلی الله علیه وسلم ان الانسان
ینفعه عمل غیره والاقتداء به علیه الصلوة والسلام هو الاستمساک بالعروة الوثقی یعنی قربانی
نمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم دو میش ابلق یکی ازان از طرف ذات مبارک خود و دیگری
از جانب امت خود یعنی ثواب قربانی برای امت خود مقرر فرمود واین قربانی تعلیم است
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین طریق که انسان را عمل دیگری نفع میکند وظاهر است که پیروی
رسول خدا صلی الله علیه وسلم وسیله ایست مستحکم پس هلاکت کسی که از ایصال ثواب
انکار می نماید ومنها ما روی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان سعد بن عبادة توفیت
امه وهو غائب فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله ان امی توفیت و
انا غائب فهل ینفعها ان تصدقت عنها قال نعم قال فانی اشهدک ان حائطی صدقة عنها
یعنی وفات کرد مادر سعد بن عبادة و بود سعد بن عبادة آن وقت غائب یعنی همراه
آن حضرت صلی الله علیه وسلم در غزوه تبوک حاضر بود پس آمد سعد بن عبادة
نزد آنحضرت پس گفت سعد ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدرستیکه مرد مادر من حالانکه
من غائب بودم یعنی اگر حاضر می بودم شاید که چیزی وصیت میکرد مادرم برای

صدقه پس آیا نفع کند او را اگر صدقه دهم از جانب وی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری
نفع کند او را صدقه کردن تو گفت سعد بن عباده پس بتحقیق من گواه میگیرم ترا ای رسول خدا
صلی الله علیه وسلم بتحقیق که باغ من صدقه است از جانب وی ومنها ما اخرج احمد والاربعة
عن سعد بن عبادة رضی الله عنه انه قال یا رسول الله ان امی ماتت فای الصدقة افضل
قال الماء فحفر بئرا وقال هذه لام سعد یعنی روایت کرد احمد در مسند خود و بخاری و مسلم و ابو داود
و ترمذی از سعد بن عباده رضی الله عنه که وی عرض کرد که ای رسول خدا مادر من وفات
یافت پس کدامی صدقه افضل است فرمودند آنحضرت که آب پس کندید سعد چاه را و گفت
سعد که این چاه صدقه است برای مادر سعد بدانکه در حدیث سابق مذکور شد که سعد باغ
تصدق کرد و درین حدیث تصدق کردن چاه مذکور است پس وجهش آنکه اول باغ را
تصدق کردند و بار دیگر چاه را ومنها ما اخرج ابن ماجه وابن خزیمة عن ابی هریرة رضی الله عنه
انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مما یلحق المؤمن من حسناته بعد موته علما نشره وولدا
صالحا ترکه او مصحفا ورثه او مسجدا بناه او بیتا لابن السبیل بناه او نهرا اجراه او صدقة اخرجها
من ماله فی صحته یلحقه بعد موته یعنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستیکه از آن چیزها که ملحق کرده
شود بمسلمانی از نیکیهای وی بعد از مرگ وی علمی است که پراگنده کرد او را و بیاموزانید
مردمان را از احکام دین و شرایع یا فرزند نیک که گذشت او را پس خود یا قرآن مجید که وارث
گردانید او را کسی یا مسجد که ساخت آن را برای نماز گزاردن مردمان یا خانه بنا کرد برای
مسافران یا جوی که جاری ساخت آن را از آب یا صدقه که بیرون کرد آن را از مال خود میرسد
ثواب این شیاهای مذکوره پس از مرگ وی ومنها ما اخرج ابو نعیم والبزار عن انس رضی الله عنه
انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبع یجری للعبد اجرها بعد موته وهو فی قبره من علم

علماً او اجری نهراً او غرس نخلاً او بنی مسجداً او ورث مصحفاً او ترک ولداً یستغفر له بعد موته یعنی فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم هفت چیز اند که جاری ماند مزد آنها در حق بنده پس از مردن وی
حال آنکه او در قبر است کسیکه بیاموزاند علم را یا روان سازد جوی را از آب برای نفع مردمان
یا بکند چاه را یا نشاند درختهای میوه برای نفع مردمان یا سازد مسجدی را برای نماز یا
وارث کرداند کسی قرآن را یا گذاشت پسری را که طلب مغفرت کند برای وی پس از مرگ وی و منها
ما اخرج الطبرانی عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یتبع
الرجل یوم القیمة من الحسنات امثال الجبال فیقول انی هذا فیقال باستغفار ولدک لک یعنی لاحق میشود
مرد را روز قیامت از نیکیها مانند کوهها پس گوید آن مرد از کجاست این عملها مر مرا پس گفته میشود
که باستغفار کردن پسر تست ومنها ما اخرج البیهقی فی شعب الایمان والدیلمی عن ابن عباس رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما المیت فی قبره الا شبه الغریق المتغوث ینتظر دعوة
تلحقه من اب او ام او ولد او صدیق فاذا لحقته کانت احب الیه من الدنیا وما فیها وان الله لیدخل
علی اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال وان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم
یعنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست مرده در گور مگر مانند غریق فریاد خواننده منتظر
میکند دعا را که ملحق شود او را از جانب پدر یا مادر یا پسر یا یاری صادق پس وقتی که ملحق
شود او را دعا باشد مر او را دوست تر بسوی وی از دنیا و آنچه در دنیا است و بتحقیق که حق تعالی
داخل میکند بر ساکنان قبرها از دعای اهل زمین مانند کوهها در عظمت و بزرگی و بدرستیکه تحفه
زندگان بسوی مردگان استغفار است برای ایشان و منها ما اخرج الطبرانی فی الاوسط عن
انس رضی الله عنه سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من اهل بیت یموت منهم میت فیتصدقو
عنه بعد موته الا اهدیها له جبرئیل علی طبق من نور ثم یقف علی شفیر القبر فیقول یا صاحب القبر

العمیق

العمیق ان هدیة اهدیها الیک اهلک فاقبلها فیدخل علیه فیفرح بها ویستبشر ویحزن جیرانه الذین لا یهدی
الیهم شی یعنی نیست هیچ کس از کسان خانه که بمیرد از ایشان کسی مرده پس تصدق کنند اهل وی
بعد مرگ وی مگر آنکه هدیه بردن آن را جبرئیل نزد مرده در حالیکه نهاده است او را بر طبقی از
نور پس بر پا ایستد جبرئیل بر کناره گور وی پس گوید جبرئیل ای صاحب قبر عمیق این هدیه
است که فرستاده است آن را بسوی تو کسان تو پس قبول کن آن را پس در آید جبرئیل بر مرده
پس خوشوقت گردد مرده بدان هدیه و بشارت گیرد و غمگین شوند همسایگان وی آنانکه هدیه نفرستاده
شده است بسوی ایشان چیزی و منها ما اخرج ابو القاسم سعد بن علی الزنجانی فی فوائده عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من دخل المقابر ثم قرأ فاتحة الکتاب و قل هو الله
احد و الهکم التکاثر ثم قال انی جعلت ثواب ما قرأت من کلامک لاهل المقابر من المؤمنین و
المؤمنات کانوا شفعاء له الی الله تعالی یعنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسیکه در آید در گورستان
پس بخواند سورة الحمد و قل الله و سورة الهکم التکاثر پس گوید خواندم به درستیکه من گردانیدم ثواب
آنچه خواندم از کلام مرا اهل این گورستان را که مسلمان اند باشند اهل گورستان مر خواننده را
شفاعت کنندگان بسوی حق تعالی و منها ما اخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حج عن میت فللذی حج عنه مثل اجره یعنی
کسیکه حج کند از جانب مرده پس آنکس را که حج کرده است از جانب وی مانند مزد وی است و
اما الاخبار فمنها ما روی جعفر الخلدی حدثنا العباس بن یعقوب بن صالح الانباری سمعت
ابی یقول رأی بعض الصالحین اباه فی النوم فقال له یا بنی لم قطعتم هدیتکم عنا قال یا ابت بل
تعرف الاموات هدیة الاحیاء قال یا بنی لولا الاحیاء لهلکت الاموات یعنی بعض صالحان در
خواب دید پدر خود را که وفات کرده بود پس گفت آن پدر مر پسر را که ای پسر که من چرا

موقوف کردی فرستادن هدیه از ما گفت پسر ای پدر من آیا می شناسند مردگان هدیه زندگان
را گفت پدر وی که ای پسرک من اگر نمی بودند زندگان البته هلاک می شدند مردگان و منها
ما اخرج ابن ابی الدنیا عن سفیان قال الاموات احوج من الاحیاء الی الطعام والشراب یعنی
گفت سفیان ثوری که مرده ها زیاده محتاج اند بنسبت زنده ها بسوی طعام و شراب و منها
ما قال القرطبی انه قد کان الشیخ عز الدین بن عبد السلام یفتی بانه لا یصل الی المیت ثواب
ما یقرء فلما توفی رآه بعض اصحابه فقال له انک کنت تقول انه لا یصل الی المیت ثواب ما یقرء
ویهدی الیه فکیف الامر قال له کنت اقول ذلک فی الدار الدنیا والآن فقد رجعت عنه
لما رأیت من کرم الله فی ذلک وانه یصل الیه ذلک یعنی گفت قرطبی تحقیق بود شیخ
عز الدین که فتوی میداد باینکه نمی رسد بسوی مرده ثواب آنچه خوانده شود برای مرده و هدیه فرستاده
شود و ثواب آن را بسوی مرده پس هرگاه که او وفات یافت دیدند او را بعضی یاران وی
در خواب پس گفت آن یار از شیخ عز الدین که تو بودی که میگفتی که نمی رسد بسوی مرده
ثواب آنچه خوانده شود و هدیه فرستاده شود بسوی وی پس چه طور است این کار گفت شیخ
مر یار خود را بودم من که می گفتم آن را در خانه دنیا و این وقت پس رجوع کردم بسبب آنچه
دیدم از کرم حق تعالی درین باب بدرستیکه شان این است که میرسد ثواب بسوی مرده و منها
ما اخرج القاضی ابو بکر بن عبد الباقی الانصاری فی مشیخته عن سلیمان بن عمیر قال قال حماد المکی خرجت
لیلا الی مقابر مکة فوضعت راسی علی قبر فنمت فرأیت اهل المقابر حلقة حلقة فقلت قامت
القیمة قالوا لا ولکن رجل من اخواننا قرء قل هو الله احد وجعل ثوابها لنا فنحن نقسمه منذ سنة یعنی
گفت حماد مکی که بیرون شدم یک شب بسوی گورستان مکه پس نهادم سر خود را بر گوری
پس خواب کردم و دیدم اهل قبور را حلقه حلقه پس گفتم که برپا شد قیامت که چنین حلقها کرده اند

اہل گورستان گفتند کہ قیامت برپا شدہ ہست ولکن سبب حلقہ حلقہ شدن مایان نیست کہ
مردی از برادران مایان خواند سورۂ اخلاص او بخشید ثواب آن را برای مایان پس مایان این
تقسیم آن میکنیم از مدت یکسال و تا حال ازان فارغ نگشتیم ومنہا ما روی حجۃ الاسلام الامام
الغزالی فی احیاء العلوم وعبد الحق فی العاقبۃ عن احمد بن حنبل رح قال اذا دخلتم المقابر فاقروا
الفاتحۃ الکتاب والمعوذتین وقل ہو اللہ احد واجعلوا ذلک لاہل المقابر فانہ یصل الیہم یعنی
گفت امام احمد بن حنبل رح کہ چون داخل شوید گورستان پس بخوانید سورۂ فاتحہ و معوذتین و
قل ہو اللہ و بگردانید ثواب این برای اہل گورستان پس ہر آئینہ میرسد این ثواب بسوی انہا
واما الروایات الفقہیۃ فمنہا ما فی ذخیرۃ العقبی الانسان لان یجعل ثواب عملہ لغیرہ عند اہل السنۃ
والجماعۃ من الصلوۃ والصوم والحج والصدقۃ والتلاوۃ وغیرہا من جمیع انواع البر ویصل الی المیت
وینفعہ وقالت المعتزلۃ لیس لہ شیء من ذلک یعنی مختار نزد اہل سنت وجماعت ہست کہ انسان را
جائز ہست کہ بخشد ثواب عمل خود برای غیر از نماز و روزہ و حج و صدقہ و تلاوت قران و سوای
انہا از جمیع انواع نیکی ومیرسد ثواب انہا بسوی مردہ و نفع میکند آن را و معتزلہ گفتہ اند کہ
ثواب ہیچ یکی از انہا بمیت نمیرسد ومنہا ما فی الزیلعی الاصل فی ہذا الباب ان الانسان لہ
ان یجعل ثواب عملہ لغیرہ عند اہل السنۃ والجماعۃ صلوۃ کان او صوما او حجا او صدقۃ او قراءۃ
القران او الاذکار الی غیر ذلک من جمیع انواع البر ویصل ذلک الی المیت وینفعہ وقالت
المعتزلۃ لیس لہ ذلک لا یصل الیہ ولا ینفعہ حاصلش بعینہ مانند ما سبق معلوم باید کرد
ومنہا فی البحر الرائق من صام او صلی او تصدق وجعل ثوابہ لغیرہ من الاموات والاحیاء
جاز ویصل ثوابہا الیہم عند اہل السنۃ والجماعۃ کذا فی البدائع وبہذا علم انہ لا فرق بین
ان یکون المجعول لہ میتا او حیا والظاہر انہ لا فرق بین ان ینوی بہ عند الفعل للغیر او یفعلہ

بنفسه ثم بعد ذلک یجعل ثوابه لغیره لاطلاق کلامهم وظاهر کلامهم انه لا فرق بین الفرض والنفل فاذا
صلی فریضة وجعل ثوابها لغیره فانه یصح ولکن لا یعود الفرض فی ذمته لان عدم الثواب لا یستلزم
عدم السقوط عن ذمته انتهی تلخیص مرام آنکه کسیکه روزه داشت یا نماز گزارد یا صدقه داد و ثواب بخشید
آن برای غیر خود از مردگان و زندگان رواست و میرسد ثواب آنها بسوی ایشان نزد
اهل سنت و جماعت همچنین است در بدائع و بهمین تقریر معلوم شد که تحقیق فرق کرده شده
درمیان آنکه مرده باشد آن کس که ثواب چیزهای مذکوره باو بخشیده است یا زنده باشد و
ظاهر اینست که فرق نیست درمیان آنکه این چیزها اینکه برای غیر کرده باشد یا اول برای ذات
خود بجا آورده باشد پس مقرر سازد ثواب آنها برای غیر خود بجهت اطلاق کلام ایشان درین
مسئله و عدم تخصیص بیکی از این هردو و ظاهر اطلاقات فقها فرقی ندارد درمیان فرض
و نفل پس چون بگزارد نماز فریضه و مقرر سازد ثواب آن برای غیر خود پس آن صحیح است
لکن فرض عائد نگردد در ذمه واهب یعنی این فریضه از ذمه او ساقط باشد زیراکه چون ادا
ثواب این فریضه بعد بخشیدن حاصل نشد بلکه ثواب آن به موهوب له رسید پس از این لازم نیاید
که این نماز از ذمه واهب ساقط نباشد زیراکه عدم ثواب مستلزم نیست عدم سقوط را از ذمه او
کما لا یخفی ومنها ما فی الملتقط رجل اعتق عبدا عن ابیه المیت فالولاء والاجر للاب من غیر ان
ینقص من اجر الابن وکذا الصدقات والدعوات للوالدین ولجمیع المؤمنین والمؤمنات
یکون الاجر لهؤلاء کلهم من غیر ان ینقص اجره یعنی مردی آزاد کرد بنده خود را از جانب پدر
خود که مرده است پس ترکه غلام برای آن مرد است که او را آزاد نموده و ثواب برای پدر او
حاصل است بدون آنکه از ثواب آن مرد چیزی کم شود و همچنین است حال صدقه ها و دعاها که
که برای پدر و مادر و برای همه مردان مسلمان و زنان مسلمان نموده آید چه صواب اینها برای

ایشان

ایشان میرسد واز ثواب عامل هیچ کم نمی شود ومنها ما فی اللآلی الفاخرة نقلاً عن نوادر الفتاوی
ثواب طاعت بمرده وزنده بخشیدن رواست انتهی باقی ماند درین مقام سوالی جواب طلب
تقریرش آنکه در عقد هبه قبضه موهوب له شرط است وهبه بدون قبض تمام نمی شود ودر صورت
هبه کردن ثواب صدقات وتلاوت قرآن وجز آن باموات شرط مذکور مفقود پس حکم بصحت
هبه وایصال ثواب چگونه مستقیم خواهد شد وتقریر جواب آنکه قبضه موهوب له در صورت هبه عینی
حسی البته شرط است اما در هبه عینی حکمی پس شرط نیست تفصیلش آنکه هبه دو نوع است یکی هبه
اموال ودیگر هبه طاعات وقبض موهوب له راکه از تممات هبه واز جمله شروط آن در کتب فقه
می نویسند در هبه اول شرط است نه در دیگر بلکه درین صورت در عرف شرع بنا بر فضال
الهی صرف ایجاب واهب بلکه قبول کافی ووافی است وبعضی باین نمط تقریر جواب کرده اند
که قبضه موهوب له در هبه حقیقی شرط است ودر هبه حکمی شرط نیست واینجا متحقق هبه حکمی است نه
هبه حقیقی فقدان القبض لا یقدح اصل المقصود فادرک وانصف واما العقائد الکلامیة فمنها ما فی
شرح العقائد النسفیة وفی دعاء الاحیاء للاموات وصدقتهم ای صدقة الاحیاء
عنهم ای عن الاموات نفع لهم ای للاموات خلافا للمعتزلة انتهی وهکذا فی جمیع الکتب الکلامیة
بالجمله از کتاب وسنت وفقه وعقاید باثبات رسیده که ثواب عمل غیر بدیگری میرسد زنده
باشد یا مرده قراءة قرآن باشد یا سوای آن فرض باشد یا نفل وامام نووی وجلال الدین
سیوطی اجماع مذاهب اربعه بلکه اجماع جمیع اهل سنت وجماعت بر وصول ثواب هبه بسوی زندها
ومرده نقل نموده وآنچه که خلاف امام شافعی رح در مسئله وصول ثواب قراءة قرآن نقل می کنند
پس آن قول اول است کذا فی بعض الرسائل ودر شرح صدور مرقوم است واما القراءة علی
القبر فجزم بمشروعیتها اصحابنا وغیرهم وقال الزعفرانی سالت الشافعی عن القراءة عند القبر فقال

واین جواب ضعیف است باین که شان نزول کریمه مذکوره دلالت دارد برآنکه حادثه که
برای روان آیت مرقومه نازل گردیده در مدت مرحومه آن حضرت علیه الصلوة والسلام
بوقوع آمده واما استناد آن بصحیفه حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهما السلام پس صرف
برای تبکیت واسکات قریش بوده است چه ایشان باین حضرات اعتقاد می داشتند تفصیل
شان نزول آنکه ولید بن مغیره که از اعزه قریش بود بت پرستی گذاشته اتباع دین مبین
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختیار نمود و آیات قرآنیه می خواند و می شنید و کفار مکه در حق
وی و دوستان طعن واکردند که دین آبا و اجداد را ترک نموده و در تیه ضلالت افتاده در حق
تو ظاهر همین است که دین جدید را گذاشته باز دین قدیم را اختیار نمائی پس ولید جواب داد که از
عذاب الهی می ترسم ازین جهت دین قدیم را گذاشتم باز کفار بولید گفتند که این قدر مال بما بده و از عذاب آخرت مترس که ما بار عذاب تو بر
گردنهای خود خواهیم برداشت القصه ولید از دین حق برگشت و قدری از مال مشروط بایشان هم داد
پس سبحانه جل شانه برای ابطال عقیده وی شان فرمود الا تزر وازرة وزر اخری الآیة بالجمله جواب عکرمه ظاهرا
مخالف صریح است با شان نزول که مذکور شد فافهم وتدبر جواب سوم آنکه مختار ربیع بن انس که مراد از انسان
در آیه مذکوره کافر است نه مسلمان پس برای مسلمان ثابت است آنچه سعی کند بذات خود و آنچه سعی کرده شود
برای وی پس از مرگ وی فی الزیلعی وقیل ارید بالانسان الکافر واما المؤمن فله ما سعی
اخوه وفی شرح الصدور الثالث ان المراد بالانسان هنا الکافر واما المؤمن فله
ما سعی وما سُعی له قاله الربیع بن انس انتهی و درین جواب تکلفی است ظاهر زیرا که مراد از
وازرة که در آیه اولی واقع است عام است کافر باشد یا مومن پس در آیت دوم تخصیص
کردن انسان بکافر ابا میکند از آن آیت اولی کما لا یخفی جواب چهارم آنکه حسین بن
فضل معنی آیه کریمه چنان افاده فرموده که نیست مر انسان را از راه عدل مگر آنچه سعی کرده

بود

خود دا اما از راه فضل و عنایت پس جایز است که زیاده کند حق تعالی برای او هر چه خواهد

تا آنکه ثواب اعمال دیگران هم باو عطا فرماید چرا که فضل او تعالی را حدی و پایانی نیست

فی الزیلعی و قیل لیس له من طریق العدل وله من طریق الفضل فی شرح الصدور الرابع

لیس للانسان الا ما سعی من طریق العدل فاما من باب الفضل فجایز ان یزیده الله ما شاء

قاله الحسین بن فضل پنجم آنکه لام در لفظ للانسان بمعنی علی است کما فی قوله تعالی وان

جواب پنجم

اسأتم فلها ای فعلیها وکقوله تعالی لهم اللعنة ای علیهم پس معنی آیت چنان است که نیست

بر انسان چیزی از گناه مگر آنکه سعی کند بنفس خود یعنی بجهت گناه دیگران ماخوذ نخواهد شد

هکذا فی الزیلعی شرح الصدور و بر لبیب پوشیده نماند که این توجیه مستلزم تکرار است چه بتقدیر

بودن لام بمعنی علی مضمون آیه مذکوره با مضمون آیه الا تزر وازرة وزر اخری متحد بحسب مآل

میشود مگر آنکه آیه لاحقه را تاکید آیه سابقه گردانند لکن ظاهر است که تاسیس اولی میباشد از تاکید پس

جواب ششم

مادامیکه تاسیس ممکن باشد بر تاکید حمل نشاید کرد ششم آنکه مختار اینجا هم رح آنست که

چون نصوص کثیره دلالت میکنند بر آنکه ثواب عمل یکی بدیگری میرسد و مثل چنین نصوص

زیادت بر ظاهر آیت قرآنیه درست میشود پس درینجا مستثنی دیگر محذوف است و تقدیر

الآیه هکذا لیس للانسان الا ما سعی او ما وهب له یعنی نیست مر انسان را مگر آنچه عمل کرد و آنچه

جواب هفتم

بخشیده شود برای وی هفتم آنکه لفظ ما سعی منصوب المحل است به نزع خافض یعنی با جاره

سببیه و مراد از ما سعی ایمان است و ظاهر است که در آیه اسم لیس وضمیرش مع متعلق که مستثنی

منه است محذوف هست فتقدیر الآیه هکذا لیس حسنة تصیر نافعة بسبب من الاسباب

للانسان الا ما سعی ای بسبب سعیه وهو الایمان یعنی نیست نیکی که نفع کند مر انسان را در عقبی

بهیچ سببی از اسباب مگر بسبب ایمان وی چه ظاهر است که بدون ایمان کدام نیکی خواه

عمل این کس باشد یا از عمل دیگر مفید نخواهد شد استاد المولی الاعظم حسن بن محمد بن الحسین المشتهر
بالنظام النیسابوری رح فی تفسیره قال المحققون ان سعی غیره لما لم ینفع الا مبنیا علی سعی
نفسه وهو ان یکون مومنا صالحا کان سعی غیره کانه سعی نفسه انتهی وفی البحر الرائق لیس له
الا سعیه لکن سعیه قد یکون بمباشرة اسبابه بتکثیر الاخوان وتحصیل الایمان حتی صار ممن
ینفعه شفاعة الشافعین انتهی و ایام برای زیارت قبور مقرر نموده اند مانند پنجشنبه
جمعه و شنبه و دوشنبه فی عین العلم و قد تعین لها یوم الخمیس یعنی و مقرر شده است برای
زیارت قبور روز پنجشنبه و جمعه و روز جمعه که زیارت قبور در ان روز بهتر است از روزهای
دیگر خصوصا در اول روز جمعه و همین است متعارف در حرمین شریفین و در بعضی روایات
آمده است که داده میشود برای میت علم و ادراک بیشتر از انچه داده میشود در روزهای
دیگر تا آنکه می شناسد زیارت کننده را بیشتر از روزهای دیگر و انچه مشهور شده است در
دیار ما در عامه مردمان از منع زیارت روز جمعه و اثری در ان نقل میکنند اصلی صحیح ندارد
هکذا فی ترجمة المشکوة للمحقق الدهلوی و در شرح عین العلم مذکور است ففی روایة ابن [illegible] یعنی
عن ابی بکر رضی الله عنه من زار قبر والدیه او احدهما یوم الجمعة فقرء عنده یس غفر له
کسیکه زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی را ازین هر دو در روز جمعه پس بخواند سوره
یس آمرزیده شود مر آنکس را و فی مشکوة المصابیح عن محمد بن النعمان یرفع الحدیث الی
النبی صلی الله علیه وسلم قال من زار قبر ابویه او احدهما فی کل جمعة غفر له و کتب برا یعنی روایت
است از محمد بن نعمان که از ثقات تابعین است در حالیکه میرساند حدیث را تا پیغمبر صلی الله
علیه وسلم کسیکه زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی را ازین هر دو در هر جمعه آمرزیده
شود مر آنکس را و نوشته شود در دیوان اعمال نیکی کننده به پدر و مادر و فی شرح

بسعادة. و در روز جمعه ارواح مومنان بقبور خویش نزدیک میشوند نزدیک شدنی مخصوص
و تعلق و اتصال روحانی نظیر و مشابه اتصالیکه ببدن دارد. و زائران که نزدیک بقبور
می آیند می شناسند شناختنی زیاده بر شناخت سائر ایام انتهی و در شرح صدور
مسطور است که مردی از اولاد عاصم جحدری میگوید که در خواب دیدم عاصم را بعد از دو سال از
مردن وی پس گفتم آیا نه مرده بودی گفت آری مرده ام گفتم پس کجا هستی گفت سوگند بخدا که
من و جماعتی از یاران در باغهای بهشت و من و یاران من در شب جمعه و روز جمعه مجتمع میشویم
نزدیک ابی بکر بن عبدالله مزنی پس ملاقات میکنیم باز سواران شما گفتم بدنهای شما ملاقات
میکنند یا ارواح شما پس گفت عاصم چه بعید است فهم تو بدنها بوسیده شدند ارواح ما
ملاقات میکنند گفتم پس آیا خبردار میشوید از زیارت کردن ما گفت عاصم که از زیارت خبردار
می شویم در آخر روز جمعه و در تمام روز جمعه و در روز شنبه تا طلوع آفتاب و بعضی روایات
تخصیص بوسه دادن قبر والدین نیز آمده است کما فی الخزانة و سبب در روز شنبه که فضیلت
دارد بجهت قرب او بجمعه و الاثنین و در روز دوشنبه که فضیلت او بانواع کثیره ثابت شده
و در خزانة الروایات مسطور است که زیارت قبور در روز جمعه بعد نماز جمعه بهتر است و در روز
تا طلوع آفتاب روز پنجشنبه در اول روز و بعضی گفته اند که در آخر روز پنجشنبه اخرج ابن
ابی الدنیا و البیهقی فی الشعب عن محمد بن واسع قال بلغنی ان الموتی یعلمون بزوارهم یوم الجمعة
و یوما قبله و یوما بعده و در فتاوی لآلی فاخره نقلا عن الاحتساب مذکور است که مستحسن
است زیارت قبور در شب برات و عیدین و عاشوراء و عشره ذی الحجه و فی کنز العباد زیارة
القبور فی کل الاسبوع مستحبة و افضل ایامها اربعة یوم الاثنین و الخمیس و الجمعة و السبت
یعنی زیارت قبور در هر هفته مستحب است و بهترین روزها برای زیارت چهار روز اند دوشنبه و پنجشنبه

جمعه و شنبه و فی اللآلی الفاخرة و یستحب الزیارة فی کل اسبوع و ما فی رسالة عمر النسفی انه یجب الزیارة علی المؤمنین فی کل اسبوع فالمراد منه الحق الثابت لا الوجوب انتهی یعنی مستحب است زیارت قبور در هر هفته و آنچه در رساله عمر نسفی مرقوم است که وجب است زیارت قبور مسلمانان در هر هفته مراد از وجوب حق ثابت است نه وجوب بمعنی متعارف که مقابل استحباب است و درین مقام باید دانست که از آداب زیارت قبور آنست که پشت جانب قبله و رو بجانب قبر کند و مقابل روی میت بایستد و سلام بدهد بطریقی که تفصیلش سابقا گذشت و بعد سلام تکبیر گوید تا آتش عذاب قبر از کیش فرو میرد و هفت بار سورة اخلاص بخواند و خواندن سورة یس و سورة ملک و آخر سورة حشر مستحب است و در بعضی روایات آمده که یازده بار سورة اخلاص ایستاده بخواند بعد از ان بنشیند و مشهور آنست که سورة اخلاص سه بار بخواند که بمنزله ختم قرآن مجید می شود فی شرح عین العلم و یقرء القرآن ما تیسر ففی صحیح مسلم عن ابی امامة الباهلی رض اقرؤا القرآن فانه یاتی یوم القیمة شفیعا لاصحابه ثم یسبح و یکبر و یدعو بالرحمة و المغفرة لنفسه و للمؤمنین فان الاذکار کلها نافعة له فی تلک الدار و عن جابر رضی من مر بالمقابر فلم یکبر لنفسه و لم یدع لهم فقد خان لنفسه و خانهم و ورد قرأة یس فی المقابر ای فی الاحادیث المشهورة و الاخلاص سبعا ای سبع مرات و المشهور انه یقرء ثلث مرات لانه بمنزلة ختم القرآن بجمیع الآیات فی روایة لعقیلی عن رجاء الغنوی من قرء قل هو الله احد ثلاث مرات فکانما قرء القرآن اجمع انتهی و خواندن سورة فاتحه و معوذتین و آیة الکرسی و اذا زلزلت و الهکم التکاثر برای منفعت اهل قبور نیز ماثور است و فی الملتقط قرأة القرآن عند القبور نرجوان یونسه یعنی خواندن قرآن نزدیک قبور را امید میداریم که مونس شود میت را و در فتاوی سراجیه مرقوم است که خواندن قرآن شریف نزدیک قبر مکروه است

نزد امام ابوحنیفه رح و نزد امام محمد رح مکروه نیست و فتوی بر قول امام محمد است و در فتاوی
لآلی فاخره مذکور است که خواندن قرآن بآواز بلند نزدیک قبر مکروه است و آهسته خواندن
مکروه نیست و بعضی گویند که خواندن سوره ملک نزد قبر بآواز بلند مکروه نیست و در شرح
حصن حصین نقلاً از فتاوی غرائب آورده کسیکه زیارت قبور کند پس بخواند اللهم انی
اسئلک بحق محمد و آل محمد ان لا تعذب هذا المیت بردارد خدای تعالی عذاب را از آن میت
تا قیامت و در لآلی فاخره نقلاً از وسیلة القلوب آورده کسیکه این آیت را در گورستان
بخواند زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلی و ربی لتبعثن ثم لتنبؤن بما عملتم و ذلک علی الله
یسیر آمرزش کند حق تعالی خواننده را و اهل گورستان را و در اینجا چند آداب زیارت قبور مسطور
میکنیم پس از آنجمله است که ترسان و هراسان در مقابر رود و از خندیدن و قهقهه و کلام لایعنی احتناب
نماید و در گورستان چیزی نخورد و نیاشامد و خواب نکند و قبور را پامال نه نماید اگر ضرورت
چون فرود آوردن میت در قبر یکه میان قبرها باشد و برهنه پا رفتن در مقابر مستحب است و در
شرح عین العلم بروایت خطیب ثابت شده که انگشت را زیر پا کردن حرام است از پامال
کردن قبور و فی شرعة الاسلام و من السنة ان لا یطأ القبور فی نعلیه فانه کان یکره ذلک و السنة
ان یمشی فی المقابر حافیا و یدعو الله تعالی و یستغفر لهم و رأی رسول الله صلی الله علیه و سلم رجلا یمشی فی القبور
فی نعلیه فامره النبی صلی الله علیه و سلم بخلعها یعنی از جمله سنت است که زیر پا نکند گورها را
بنعلین خود زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و سلم مکروه میداشت این و مستحب است که در گورستان
برهنه پا رود و دعای خیر کند در حق اموات و آمرزش گناهان طلبد در حق ایشان از حق سبحانه
و تعالی و دید پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مردی را که میرفت در گورستان بنعلین پس حکم فرمود
بکشیدن نعلین از پا و از آنجمله است که بر قبر ننشیند و تکیه نه دهد بر آن و نماز نه گزارد

بسوی قبر و در صحیح مسلم بروایت ابو مرثد غنوی رضی الله عنه ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیها یعنی منشینید بر گورها که منافی عزت و اکرام
مومن است و نماز مگزارید بجانب آن و در صحیحین بروایت ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله
عنها ثابت شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم لعن الله الیهود والنصاری
اتخذوا قبور انبیائهم مساجد یعنی لعنت کند خدای تعالی یهود و نصاری را که ساختند
گورهای پیغمبران خود را مسجدها بدانکه قبور را مسجد ساختن بدو طریق متصور میشود
یکی آنکه سجده جانب قبور نمایند و آن را مقصود از عبادت دانند چنانکه بت پرستان
بت پرستند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت او تعالی باشد ولکن اعتقاد دارند که توجه
ایشان نماز و عبادت حق موجب قرب و رضای حق تعالی است و موضع وی عظیم
نزد او تعالی از جهت اشتمال وی بر عبادت و مبالغه در تعظیم انبیای او و این هر دو طریق
نامرضی و نامشروع است چه اول شرک جلی و کفر است و ثانی نیز حرام است از جهت آنکه درو
نیز اشراک بخدا است اگرچه شرک خفی است و بهر دو طریق ملعون و مطرود است اما نماز گزاردن
بجانب قبر نبی یا مردی صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام است هیچ کسی را در این خلاف نیست
اما اگر در قرب گور ایشان مسجدی بنا کنند یا نماز گزارند نه توجه بجانب آن تا بقصد
مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان است و یا ارواح و نور ایشان اند و بجا آوردن
ایشان رعایت کمال و قبول است پس در مقصود ترجیح مسجد نزدیک ایشان هیچ
باکی نیست کذا فی ترجمة المشکوة للشیخ المحقق الدهلوی نقلا عن الشیخ ابن حجر المکی و مروی است
ابوداود و ترمذی و دارمی از ابوسعید ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الارض
کلها مسجد الا المقبرة والحمام یعنی زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در وی جائز است الا گورستان

مگر مقبره از جهت آنکه غالب آنجا قذارت و نجاست اوست با آنچه جدا می شود از مرده ها از آنجا ست
و اگر مکان پاک و نظیف باشد هیچ باکی نیست و کراهتی نه و بعضی بر آنند که نماز در مقبره مکروه
ست مطلقاً از جهت ظاهر این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است بالاتفاق و اما حمام از جهت
آنکه محل کشف عورات و ماوای شیاطین است و فی المنیة و شرحها یکره ان یکون قبلة المسجد
الی المخرج ای الخلاء او الی الحمام او الی القبر و فی الخلاصة هذا اذا لم یکن بین المصلی و بین هذه المواضع
حائل کالحائط و ان کان حائط لا یکره انتهی و فی شرح المناسک لملا علی القاری ان کان
بین المصلی و بین القبر حجاب من جدار فلا یکره الصلوة انتهی یعنی نماز بجانب بیت الخلا و حمام
و قبر در آن صورت مکروه است که میان مصلی و این مواضع چیزی از دیوار و مانند آن
حائل و حاجب نباشد و اگر دیواری حائل باشد پس نماز در آن مواضع مکروه نیست و
فی جامع الرموز لا یکره فی جهة القبر الا اذا کان بین یدیه بحیث لو صلی صلوة الخاشعین وقع بصره
علیه انتهی یعنی نماز جانب قبر در آن صورت مکروه است که در حالت گزاردن نماز بطور
خشوع نگاه مصلی بر قبر واقع شود و اگر قبر موضع نگاه مصلی نباشد پس نماز بجانب قبر مکروه
نیست و فی العینی شرح البخاری لما کانت الیهود و النصاری یسجدون لقبور الانبیاء تعظیما
لشانهم و یجعلونها قبلة یتوجهون فی الصلوة نحوها و اتخذوها اوثانا لعنهم النبی صلی الله علیه و سلم و منع المسلمین
عن مثل ذلک و فی مشکوة المصابیح عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
لان یجلس احدکم علی جمرة فتحرق ثیابه فتخلص الی جلده خیر من ان یجلس علی قبر رواه مسلم یعنی
فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هر آینه اینکه بنشیند یکی از شما بر اخگر سوزان پس بسوزاند
اخگر جامه های او را پس برسد آن اخگر و اثر سوختن وی تا پوست آن بهتر است او را از
نشستن وی بر قبر و در شرح سفر السعادة مذکور است که نهی فرمود پیغمبر خدا صلی الله

علیه وسلم از نماز گزاردن در گورستان و در برابر گور و نهی فرمود از خوار داشتن گور بحدی که پامال
کنند یا بران تکیه نمایند یا بالای آن نشینند و درین باب تشدیدی واقع شده در حدیث
مسلم و ترمذی و غیرهما آمده که منشینید بر قبور و نه گزارید نماز بسوی آن و از عمرو بن حزم
مروی است که گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در حالیکه تکیه کننده ام بر قبری پس
فرمود که ایذا مده صاحب این قبر را قال الشیخ الاجل فی شرح المشکوة لعل المراد ان روحه
لا یرضی بالاتکاء علی قبره بل یکره لتضمنه اهانة استخفافا و در لآلی فاخره مذکور است که مکروه
است نهادن سر بر قبر برای خواب مرویست که ابو ندابه بر قبری خواب کرد پس صاحب
قبر را در خواب دید که می گوید که ایذا دادی مرا امشب قال الطیبی وحکم زیارة القبور واحترام
اهلها والاستقبال والجلوس والتادب والتکلم کان فی حالة الحیوة انتهی و ازانجمله است که از نزدیک
نشاشیدن بر قبر یا نزدیک قبر که حرام است اجتناب نماید الغرض هر فعلیکه موجب اهانت مومن
باشد حرام است بجا آوردن آن بقبور مومنین عموما و بقبور کاملین خصوصا و ازانجمله است که هنگام
زیارت قبور اولیاء الله رفع درجات قرب در حق مزور و طلب برکت برای ذات خود
از خدای تعالی بخواهد و ازانجمله است نهادن سبزه و گلهای تازه و خوشبوها بر قبر چه تا وقتیکه
این چیزها تر هستند تسبیح خدا می کنند و میت را راحت و انس بجهت تسبیح حاصل میشود و ثابت
شده که بگذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جانب دو قبر پس فرمود که این هر دو بسبب گناه
کبیره در عذاب قبر گرفتار اند یکی ازان هر دو احتیاط نمی کرد در استنجا و دیگری سخن چینی می نمود
پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شاخی از درخت خرما و دو نیمه کرد آن را و نشانید آن را
بر هر یک قبر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که شاید تخفیف کند خدا تعالی عذاب را ازان
هر دو قبر تا وقتیکه خشک نشوند این هر دو شاخ فی مائة المسائل نقلا عن المشکوة عن النبی صلی الله

علیہ وسلم بقبرین فقال انہما لیعذبان فی کبیر اما احدہما فکان لا یستبری من البول وفی روایۃ المسلم لا یستنزہ من البول واما الاٰخر فکان یمشی بالنمیمۃ ثم اخذ جریدۃ رطبۃ فشقہا بنصفین ثم غرز فی کل قبر واحدۃ قالوا یا رسول اللہ لم صنعت فقال لعلہ ان یخفف عنہما ما لم ییبسا انتہی و محقق دہلوی رح افادہ فرمودہ کہ تمسک کنند باین حدیث در انداختن سبزہ و گل و ریحان بر قبور و بعضی از محققان تصریح کردہ اند کہ از حدیث مذکور بدلالت نص لائح میشود کہ انداختن اشیای تر و تازہ بر قبور موجب تخفیف عذاب اہل قبور می شود چہ معلق فرمودن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عدم تخفیف عذاب را بر یبوست شاخہا اشارت است باینکہ ضد یبوست یعنی رطوبت علت ست مر تخفیف عذاب را و موجب ویست چنانچہ در علم اصول فقہ مبرہن شدہ انتہی وفی شرح الصدور قال الخطابی ہذا عند اہل العلم محمول علی ان الاشیاء ما دامت علی اصل خضرتہا او خلقتہا و طراوتہا فانہا تسبح حتی یجف طوبتہا او تحول خضرتہا او تقطع عن اصلہا و قال غیر الخطابی فاذا خفف عنہ بالتسبیح فکیف بقراءۃ المومن القراٰن قال و ہذا الحدیث اصل غرس الاشجار عند القبور و در رسالہ فراح قوم ست کہ بر کندن گیاہ تازہ از قبر مکروہ ست فی البحر الرائق ناقلا عن الخلاصۃ و یکرہ قطع الحطب و الحشیش من المقبرۃ الا اذا کان یابسا و لا یستحب قطع الحشیش الرطب انتہی وفی العالمگیریۃ وضع الورد و الریاحین علی القبور حسن و علم و شعور میت بزائر و جواب سلام دادن و شناختن میت از زائر از کتب فقہ و احادیث متحقق و ثابت بالجملہ خبر دار شدن اموات از زیارت زائران و جواب سلام دادن و شناختن ایشان زائر را اول دلیل ست بر آنکہ اموات را شعور و سمع حاصل ست قال ابن القیم الاحادیث و الاٰثار تدل علی ان الزائر متی جاء علم بہ المزور و سمع کلامہ و انس بہ و رد علیہ السلام و ہذا عام فی حق الشہداء و غیرہم یعنی احادیث و آثار دلالت میکنند بر آنکہ ہر گاہ کسی برائے زیارت

قبر یا دمیت اورا بشناسد و کلام او می شنود و انس میگیرد بوی و جواب سلام او می دهد پس
تخصیص بشهیدان ندارد بلکه شامل است غیر ایشان را نیز و قال السبکی و اما الادراکات
کالعلم والسماع فلا شک ان ذلک ثابت لهم و لسائر الموتی یعنی شبهه نیست در آنکه علم و سماع
ثابت است مر شهیدان را و همه اموات را و جلال الدین سیوطی رح در شرح الصدور بابی
مستقل برای اثبات آن منعقد کرده حیث قال باب زیارة القبور و علم الموتی بزوارهم
و رؤیتهم لهم اخرج ابن ابی الدنیا والبیهقی فی الشعب عن ابی هریرة رضی الله عنه قال اذا
مر الرجل بقبر یعرفه فسلم علیه رد علیه السلام و عرفه و اذا مر بقبر لا یعرفه فسلم علیه رد علیه السلام
یعنی این باب ثابت است در بیان زیارت قبرها و دانستن مردگان زیارت کنندگان را
و دیدن ایشان زائران را روایت نمود ابن ابی الدنیا و بیهقی در شعب الایمان از ابو هریره
رضی الله عنه که گفت چون بگذرد مردی بقبری که می شناخت او را در زندگی پس سلام کند
دهد بروی جواب سلام او میدهد صاحب قبر و می شناسد او را و چون بگذرد بقبری که
نمی شناخت او را در زندگی پس سلام دهد بروی جواب سلام میدهد و او را نمی شناسد
واخرج ابن عبد البر فی الاستذکار والتمهید عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما من احد یمر بقبر اخیه المؤمن کان یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه ورد
علیه السلام صححه عبد الحق فی اللآلی الفاخرة فی تذکرة الآخرة التی صنفها الشیخ الاجل [illegible]
غوث الله بن الشیخ الاکمل ابی المعالی العثمانی نقلا عن شرعه فی شرح الصدور واخرج ابن ابی
الدنیا فی کتاب القبور والصابونی فی المائتین عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله
علیه وسلم ما من عبد یمر بقبر رجل یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه ورد علیه السلام کذا فی خزانة
الروایات و فی احیاء العلوم للامام حجة الاسلام الغزالی قدس سره الازلی و فی شرح الصدور

اخرج

اخرج ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور عن ام المومنین عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه ویجلس عنده الا استانس ورد علیه حتی یقوم یعنی نیست مردی که زیارت میکند قبر برادر خود را و می نشیند نزد قبر او مگر آرام میگیرد بدل قبر بوی و جواب سلام او میدهد تا آنکه ایستاده شود زائر وفی عین العلم الموتی یعلمون زوارهم یعنی مرده ها می دانند زیارت کنندگان خود را در آن روزها ای روز پنجشنبه و جمعه و شنبه و دوشنبه یعنی درین روزها نسبت دیگر روز مردگان اعلم زائد بحال زائران ر و میدهد

حضرت مولانا افضل المفسرین خاتم المحدثین مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز در جواب بعضی استفتاها تحریر فرموده که انسان را بعد از موت شعور و ادراک باقی می ماند برین مسئله شرع شریف و قواعد فلسفی اجماع دارند اما شرع شریف و اما قواعد فلسفی پس بقای روح بعد از مفارقت و بقای شعور و ادراک مدرکات روحانی مجمع علیه فلاسفه است الا جالینوس و لهذا او را از فلاسفه نشمرده اند و ظاهر است که بدن دائما در تحلل است و روح را شعور و ادراک در ترقی سوال اگر شعور و ادراک میماند بقدر حیات میماند یا زیاده و کم می شود جواب ادراک و شعور اهل قبور در بعضی امور زیاده می شود و در بعضی کم تفصیلش آنکه در آنچه تعلق با امور دار دارد ادراک آنها زیاده است و آنچه تعلق با امور دنیویه دارد ادراک آنها کم و سببش آنست که التفات و توجه ایشان در امور غیبیه زیاده است و در امور دنیویه کم باین جهت تفاوت واقع میشود و الا اصل ادراک و شعور یکسان است بلکه اگر تامل کرده شود در دنیا نیز بسبب توجه و عدم توجه زیاده و کمی در شعور و ادراک بوقوع می آید چنانچه دقائق علمیه را وکلا در بار بسیار کم می فهمند و لذات طعام و کیفیات نغمات و فرامین امیرزاده ها خوب ادراک میکنند و علما و فضلا در ادراک آن چیزها بسیار قاصر اند این همه بسبب قلت توجه التفات است و کثرت آن هکذا فی الالفا

العزیزیة وطوینا الکشح عن ذکره فی المتن حذرا عن الاسهاب رو مالا لایجاز و حضرت مولانا
حسن علی محدث هاشمی قدس سره در بعضی مکاتیب تحریر فرموده اند که مرده ها سخن مردم می شنوند
و زائرانیکه بر قبر رفته دعا و کلام بگویند همه می شنوند و حاصل درین باب آنست که اموات را
شعور و ادراک باقی ست و همین ست مذهب اهل سنت و جماعت عند التحقیق خلافا للمعتزلة
و دلائل و براهین آن عقلا و نقلا در کتب کلامیه و احادیث معتبره ثابت اند ملخصا پس باتفاق
اهل ملل و نحل نفس را بعد حدوث بقائی ست ابدی بحیثیتی که فنا پذیر نیست و بناء علیه
نفس را تعلق خاص با اجزاء بدن بعد مفارقت از وی و تغییر کیفیت او باقی می ماند که بدان علم و
شعور بر زائران قبر و احوال ایشان دارد و ارواح اولیا و کمل که در حیات ایشان را بسبب
کسب علوم و حصول ملکات ادراک و تصور بود و بجهت رفع جلباب بدن زیاده از ان میشود
و حواس و قوی که در حالت حیات بتوسط انها سایر محسوسات حاصل میشدند الآن نیز
بلا فرق بلکه بطور قوت و غلبه موجود اند چه نسمه یعنی اجزای لطیفه بدن که مرکب و حامل نفس است
تا بودنش باقی و نفس را خصوصیتی معنوی و تعلقی خاص بعد مفارقت بوی متحقق و حامل آن جز ۱۲
همان حواس و قوی واقع شده بالجمله ادراکات عقلیه و حسیه بعد مفارقت و بقای اجزای
لطیفه بدن بدستور قدیم متشابه و محسوس هستند بلکه زیاده تر یافته می شوند و همین معنی
حضرت شیخ اجل مسند الوقت شاه ولی الله المحدث الدهلوی قدس سره بطریق ابلغ در
کتاب سطعات اشاره فرموده اند چون نفوس بشریه بموت طبیعی بمیرند از روح طبیعی
قدری که مطیه آنها تواند بود با خود ها می گیرند و در عالم برزخ می باشند با بقیه از علوم حاصله
و ملکات و آنها مانند سواری باشند که اسپ او را از وی گرفته باشند یا مانند
کاتبی که دست او را بریده اند الغرض همین شخص است فی نفسه ... الا آنکه دست

بقای نفس انسانی بعد مفارقت از بدن

و پای او ریخته است غیر آنکه در قوی علمیه خود استحسانات و استهجانات ملأ اعلی مانند خوب می بینند و وقعات
لطیفه و عقیقه آنجا تخییل میکنند الا آنکه بعض قوی مثالیه ایشان فتح نمایند ارواح الشهداء
فی اجواف طیر خضر انتهی و تفصیل آن قدری از کتب متکلمین و بسیاری از کتب صوفیه باید حسنات
دانست اما نقلا پس کتب تفاسیر و احادیث بران تنصیص دارند و شرح الصدور تصنیف شیخ
جلال الدین سیوطی پیش علما مشحون این مطلب است و قرآن شریف در ضمن تصویر حال
تصریح قوی برین مطلب دارد القصه احادیث بسیار و آثار بی شمار از صحابه و تابعین و علما
عظام و اولیای کرام درین باب بحد شهرت بلکه بحد تواتر رسیده اند پس عذاب
قبر بلکه نعیم قبر بتواتر ثابت است درین مقام تحقیقات چند ذکر نموده می کنیم تحقیق اول در اشتقاق
لفظ عذاب چند احتمال است یکی آنکه مشتق باشد از عذب بمعنی ردع و منع زیرا که عذاب منع
میکند و باز میدارد شخص را از معاودت امر و نهی و دوم آنکه مشتق باشد از عذب بمعنی خس و
خاشاک که در آب افتد چنانکه افتادن خس و خاشاک آب را کدر و تیره گرداند عذاب عیش را
منغص و مکدر میسازد و سوم آنکه مشتق باشد از عذب بمعنی آب شیرین و کسیکه دشمن و بدخواه
شخصی باشد عذاب را در حق او شیرین ظاهر کند پس باین علاقه عذاب نام کرده اند
ترجمه المشکوة تحقیق دوم سابقا معلوم شده که مراد بقبر عالم برزخ است که واسطه است میان
دنیا و آخرت و تعلق دارد بهر دو مقام نه آن گو که مرده را در ان دفن کنند چه بسا مردم
در آب غرق شوند و در آتش سوخته گردند و در شکم جانوران تحلیل شوند الا جزوی که آن را
اجزای اصلی خوانند و از اول عمر تا آخر آن باقی ماند و پروردگار تعالی و تقدس بقدرت کامله
خود او را نگاهدارد و هیچ چیز از علم و قدرت وی بیرون نرود تحقیق سوم گروهی از
بندگان اهل هوا یعنی فرقه جهمیه و اکثر معتزله متاخرین و بعضی روافض انکار کرده اند از عذاب قبر را

میگویند که میت در قبر تا وقت بعث مانند جماد است و مزعوم ابو الهذیل علاف و بشر بن
معتمر اینست که میت را فی الحال در قبر سوال و عذاب نمی شود ولکن میان هر دو نفخه معذب
و مسئول خواهد شد و ابن جریر طبری و صالحی معتزلی و بعضی از کرامیه میگویند که مردگان
در قبور بدون زنده شدن معذب می شوند و بعضی از متکلمین زعم کردند که اموات در قبر
معذب و متالم میشوند لکن فی الحال در قبر احساس عذاب و آلام نمی کنند لیکن وقت حشر احساس آن
خواهند نمود چنانکه در حالت غشی و سکر با وجود رسیدن صدمه قطع و ضرب [illegible]
[illegible] محسوس نمیشود و این فرقه نیز در حقیقت با منکران عذاب قبر [illegible] و بعضی
از متاخرین معتزله تصریح کرده اند باین که معتزله منکر عذاب قبر نیستند و وجه انتساب انکار بسوی
ایشان اینست که چون ضرار بن عمرو که منکر عذاب قبر است و اکثر سفهاء در این باب با وی همراه
شده اند مخالطت و مجالست با معتزله میداشت پس این نسبت بکار طرف معتزله شیوع یافت و در
صالح پیش از ظهور مبتدعان و قبل از شیوع بکار ایشان همه باتفاق می داشتند بر ثبوت عذاب
قبر و تنعیم وی و معتقد حقیقت آن بودند و بعد از ظهور ایشان و رواج یافتن طرق خلاف
اکثری اهل حق بحقیقت آن ایمان دارند کذا فی شرح المقاصد و شرح المواقف و شرح العقائد
العضدیه و النسفیه و شرح المصابیح و ترجمه المشکوة شیخ محقق [illegible] و منکران عذاب قبر
[illegible] و استدلال آورده اند بدلائل عقلیه [illegible] اما العقلیه فهو انا نری المیت [illegible]
یبقی مدة من غیر تحرک و تکلم و لا تلذذ و تالم الی ان یذهب اجزاءه و لا نشاهد فیه حیاة و لا
مساءلة و القول بهما مع عدم المشاهدة سفسطة ظاهرة و لیس بابعد من ذلک القول بحیوة
سریر المیت و کلامه و تعذیب خشبة المصلوب و احراقها و نحن نرئها بحالها و ابلغ منه من اکلته
السباع و الطیور و تفرقت اجزاءه فی بطونها و حواصلها و ابلغ منه من احرق حتی تفتت

اجزاءه

اجزاءه وتفرقت في الرياح العاصفة شمالاً وجنوباً وقبولاً ودبوراً فانا نعلم عدم احيائه ومسائلته وعذابه
ضرورةً وربما يدفن في صندوق او لحد ضيق لا يتصور جلوسه كذا في شرح المواقف وشرح المقاصد
**تفصيل استدلال** آنكه مي بينيم كه مرده يا مقتول يا كسيكه بردار كشيده شود تا
يك مدت بدون جنبش و بلا كلام و بغير اثر فرح و ازدواج يا بحدي كه اعضاي او ريزه ريزه
ميشوند ومشاهده نمي كنيم دران اثر حيات و علامت سوال و ظاهر است كه تجويز كردن زندگي
و سوال بلا مشاهده باطل محض است بلكه ازين تجويز لازم مي آيد كه قائل شوند به زندگي [illegible]
و همكلامي او و به قعود نشستن چوب دار و سوختن وي و حال آنكه ما مي بينيم كه اين چيزها بطور
خود باقي ميمانند هيچ تغيري درانها راه نمي يابد و عجب است تجويز كردن سوال [illegible]
در حق كسانيكه لقمه جانوران درنده و پرنده شدند و در شكمهاي ايشان تحليل [illegible]
نيز در حق كسانيكه در آتش بسوختند و خاكستر آنها در بادهاي تند پران شدند و نيز گاهي
مرده را در صندوق تنگ و قبر تنگ كه گنجايش نشستن ميت دران نباشد دفن مي كنند
پس درين صورت نشستن مرده بجهت سوال متصور نيست **والجواب** عن هذه الشبهات
الفاسدة على ما اختاره القاضي وغيره انه لا بعد في الاحياء والمسائلة مع عدم المشاهدة
في صورة بقاء الميت او المقتول او المصلوب بلا تحرك و كلام كما في صاحب السكتة فانه
حي مع انا لا نشاهد حيوته وكما في رؤية النبي صلى الله عليه وسلم جبرئيل عليه السلام [illegible]
اظهر اصحابه مع ستره عنهم واما الصور الثانية والثالثة فالتمسك بها مبني على اشتراط
البنية في الحيوة وهو ممنوع عندنا فلا بعد في ان يعاد الحيوة الى جميع الاجزاء المتفرقة او بعضها
ان كان خلاف العادة فان خوارق العادة غير ممتنعة في مقدور الله تعالى واما الصورة
الرابعة فالجواب عنها ظاهر فانه ليس ببعيد ان يوسع القادر المختار اللحد والصندوق بحيث

يمكن الجلوس فيه كما ورد وفي الخبر يفسح للمؤمن في القبر سبعون ذراعا في سبعين ثم ينور له فانه
تعالى قادر على ان يجعل اجزاء الارض على الميت كاجزاء الهواء قال الشيخ في الشفاء اذا كانت
النفس قوية شريفة شبيهة بالمبادي اطاعها العنصر الذي في العالم وانفعل عنها ووجد
في العناصر ما يتصور فيها ثم قال فهذه النفس تبرئ المريض وتمرض الاشرار ويتبعها ان يهدم الطبائع وان
تستحيل لها العناصر فيصير غير النار نارا وغير الارض ارضا انتهى واذا كانت النفس كذلك
فما ظنك برب الارباب وليس يبعد ان الشاهد انما نظر ما يجري على الميت الا ان الشرع
الاشياء التي لم يخلق الله تعالى رؤيتها فينا لم نرها لان الرؤية عندنا بمحض خلق الله تعالى
الا ترى ان النائم يرى امر العجيب به ويقصد التفرج عنه ومع ذلك فنحن لا نعلم ما يجري عليه
هو باعتبار القول بان تجويز امثال ذلك يفضي الى السفسطة انما يصح فيما لم يقم عليه الدليل
لم يخبر به الصادق كذا في المواقف وشرح المقاصد قال المحقق الدواني في شرح العقائد
العضدية ولا يلزم من ان يرى اثر العذاب في الميت حتى ان الماكول في بطون الحيوانات يحيى ويسال
وينعم ويعذب ولا ينبغي ان ينكر لان من يخرج النار في الشجر الاخضر قادر على حفظ الحياة في الاجزاء
انتهى وفي شرح العقائد النسفية من تأمل في عجائب ملكه وملكوته وغرائب قدرته وصنعه
لم يستبعد امثال ذلك فضلا عن الاستحالة انتهى وتوضيح جواب انكار قدرت كامله
قادر مطلق اصلا بعيد نيست که مرده متحمل ومصلوب نمی شود و از ايشان سوال
شود اگر چه ما بچشم خود نه بينيم چنانکه کسیکه بیماری سکته دارد و زنده است با وجود یکه حیات
او مشاهده نمی کنیم و چنانکه جبرئیل علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم می آمد
وحی نشست و سخنها میکرد و پیام حق تعالی میرسانید و صحابه بعضی نزدیکتر
در مجلس شریف حاضر می بودند و نمی دیدند و برای حیات و سوال نیابیدن شرط نیست

تا در صورت خوردن جانوران و غرق شدن و سوخته گردیدن نفی آن لازم آید پس هیچ
استبعادی نیست در آنکه همه اعضای متفرقه و اجزای متشتته یا بعضی از آنها زنده کرده
شده بتنعیم و تعذیب بآن متعلق گردد **و جواب** از صورت چهارم نیز ظاهر است زیرا که
از قدرت قادر مطلق چه عجب است که زمین و صندوق را فراخ گرداند بمقدار نشستن مرده
دران بلکه زیاده ازان هر قدر که خواهد چنانچه مروی شده که طول قبر مومن هفتاد گز
و عرضش نیز هفتاد گز میشود و نکته‌اش آنکه چون درین عالم بود و باش بنی آدم بوجه احسن
که همه مصالح ایشان را کافی و وافی باشد بالای زمین بود پس زیر زمین نیز گنجایش و
وسعت عطا فرموده گویا در عالم برزخ باذن حاکم علی الاطلاق اجزای ارضیه قبر بحکم
اجزای هوائیه در لطافت و وسعت گرفته اند تا مومن صالح از رنج تنگی قبر رهیده بلکه
بعیش و عشرت در فراخی بسر کند و مثل همچنین عجائب و غرائب فلاسفه نیز معتقد شده اند
چنانچه شیخ بوعلی بن سینا در کتاب شفا تصریح نموده که چون نفس ناطقه از قوت و شرافت خود
مشابهت بعقول عشره که مبادی عالیه اند بهم رساند همه عناصر مطیع و منقاد او شوند
و کیفیت و صورت نوعیه هر عنصر را که خواهد بکیفیت و صورت نوعیه عنصر دیگر تبدیل کند
پس هوا را بآتش منقلب سازد و آتش را بزمین و هکذا الغرض کون و فساد عناصر زیر حکم او
و از اعانت نفس کامل مرتضان را صحت دست میدهد سبحان الله جای انصاف است
هرگاه نفس چنان تصرفات قویه دست دهد پس از قدرت قدیر خبیر توسیع قبر و احیاء
اموات و حصول سمع و ادراک بموتی چه مستبعد بلکه اگر چشم انصاف بکشایند برهان قطعی را
معاینه کنند که نائم چیزهای شگرف میبیند و از کجا تا بکجا سیاحت میکند و گاهی در
خواب ترسان میشود و گاهی شادان میگردد و کسی با وجود بیدار نشستن از معامله نائم آگاه

خبری ندارد بالجملہ پروردگار تعالی نور ایمان عطا فرماید و اتباع شریعت و طریقت و تقلید مجتہدین و محققین در باب سمع موتی نصیب کند و از خیرگی عقل و تیرگی فلسفہ نگاہدارد آمین ثم آمین واما الدلائل السمعیۃ الشرعیۃ التی تمسک بہا المنکرون لعذاب القبر فآیات کثیرۃ ونحن نقنع بذکر ثلث آیۃ منہا مع الاجوبۃ عنہا فالآیۃ الاولی لا یذوقون فیہا الموت الا الموتۃ الاولی ووجہ التمسک بہا ظاہر فانہ لو کان فی القبر حیوۃ وللامحالۃ یعقبہا الموت لعدم الخلاف فی الاحیاء یوم المحشر لکان لہم قبل دخول الجنۃ موتتان لا موتۃ واحدۃ فقط والجواب ان ذلک وصف لاہل الجنۃ والضمیر فی فیہا للجنۃ ای لا یذوق اہل الجنۃ فی الجنۃ الموت فلا ینقطع نعیمہم کما انقطع نعیم اہل الدنیا بالموت فلا دلالۃ فی الآیۃ علی انتفاء موتۃ اخری بعد المسألۃ وقبل دخول الجنۃ کذا فی شرح المواقف فان قیل ما معنی ہذا الاستثناء ومن المعلوم انہ لا موت فی الجنۃ اصلا قلنا ہو منقطع ای لکن ذاقوا الموتۃ الاولی او متصل علی قصد المبالغۃ فی عدم انقطاع نعیم الجنۃ بالموت بمنزلۃ التعلیق بالمحال ای لو امکنت فیہا موتۃ لکانت الموتۃ الاولی التی مضت وانقضت لکن ذلک محال فلا یتصور موتہم فیہا وہذا مما اختارہ الزمخشری فی الکشاف وافاد رئیس المتکلمین فی التفسیر الکبیر وجہین لطیفین لصحۃ الاستثناء احدہما ان الجنۃ حقیقتہا ابتہاج النفس بمعرفۃ اللہ وطاعتہ ومحبتہ واذا کان الامر کذلک فالانسان الذی فاز بہذہ السعادۃ فہو فی الدنیا فی الجنۃ وفی الآخرۃ ایضا فی الجنۃ واذا کان کذلک فقد وقعت الموتۃ الاولی حین کون الانسان فی الجنۃ حقیقیۃ فذکر ہذا الاستثناء کالتنبیہ علی ان الجنۃ الحقیقیۃ ہی حصول ہذہ الحالۃ لا الدار التی ہی محل الاکل والشرب ولہذا قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اولیاء اللہ لا یموتون ولکن ینقلون من دار الی دار وثانیہما انہ من حضرہ الموت وہو عارف باللہ صح ان یقال انہ ذاقہ واصح ان یسمی ذلک العلم بالذوق وقد صح ان یقال انہ تعالی الا الموتۃ الاولی الا انہ

الحاصل بسبب ذکر الموتة الاولی انتهی پانزدهم آنکه منکران عذاب قبر تمسک کرده اند بقوله
او تعالی لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی که در سورهٔ دخان مذکور است یعنی نه چشند
آنجا مرگ را مگر مرگ نخستین را و تقریر استدلال آنکه ازین آیت چشیدن یک موت که عبارت
از موت دنیاست ثابت شد پس اگر در قبر نیز حیاتی حاصل میشد لازم می آمد چشیدن
دو موت یکی موت در دنیا و دیگری موت در قبر زیرا که بعد از حصول حیات در قبر چاره
نیست از چشیدن موت هم در قبر چه احیاء اموات در حشر بلا شبه ثابت است و این
احیا بدون تحقق موت در قبر ثابت نمی شود پس زنده شدن در قبر برای تنعیم و تعذیب نفی
میکند چشیدن یک موت را که منطوق صریح آیه است و اهل سنت و جماعت کثرهم الله تعالی
جواب داده اند باین طریق که آیه کریمه ناطق است در صفت بهشتیان و ضمیر در قول سبحانه
و تعالی فیها راجع است بسوی جنت نه بسوی دنیا یعنی نه چشند بهشتیان در جنت موت را
چه نعمتهای آنجا فنا پذیر نیستند مانند نعمتهای دنیا که بعد مرگ منقطع میشوند الغرض آیه مذکوره دلالت
نمیکند بر آنکه بعد سوال در قبر پیش از داخل شدن در بهشت موت لاحق نمیشود حتی التمسک
باقی ماند سوالی جواب طلب تقریرش آنکه هرگاه در بهشت اثری از موت متحقق نشده و بالفرض
اگر موت آنجا ثابت می شد موت اولی که عبارت از موت دنیویست اصلا متحقق نمیشد پس در
ذکر قول او تعالی الا الموتة الاولی کدام نکته مرعی شد جواب داده اند ازین سوال بچند وجه
اول آنکه این استثنا منقطع است بمعنی لکن و حاصل معنی آنکه نچشند در جنت مرگ را الکن چشیده
بودند مرگ نخستین را دوم آنکه سلمنا تسلیم کردیم که استثنا متصل است لکن مقصود ازان مبالغه
است برای اثبات دوام نعمتهای جنت به ثبوت موت اول از قبیل معلق کردن چیزی بمحال
یعنی بالفرض اگر برای بهشتیان در جنت موت متحقق میشد هر آینه می چشیدند آنجا موت

اول که عبارت از موت دنیوی است لکن چشیدن این موت بالیقین محال است پس هر گز در حق
بهشتیان موت متحقق نخواهد شد و رئیس المتکلمین در تفسیر کبیر برای تصحیح استثنا دو وجه وجیه که
مختار اهل طریقت است افاده فرموده یکی انکه مراد از جنت جنت حقیقی است که عبارت است
از خوش شدن نفس بمعرفت و محبت و طاعت حق سبحانه و تعالی و حصول این جنت حقیقی
موقوف بر آخرت نیست بلکه کسیکه باین سعادت عظمی و مرتبه کبری فوزی و فلاحی حاصل
ساخته باشد وی را در دنیا نیز جنت حقیقی متصور و برین تقدیر هنگام بودن انسان در دنیا
و مشرف شدن او بجنت حقیقی ذائقه موت اولی بالیقین خواهد چشید پس در ان استثنا
است بر آنکه جنت حقیقی عبارت است از عشق و معرفت ... و کار ... است ... که
آن محل اکل و شرب است و مقام لذائذ دائمه و انهار جاریه ... و ... انکه ... کسیکه ...
ذوقیت و تجربه در کدامی چیز داشته باشد او را میگویند که آن کس در ان چیز مذاقی دارد
و او را ذوقی حاصل است بالجمله تعبیر علم و تجربه بذوق در استعمال عرب ... شایع است
و همچنین یاد کردن علم را نیز تعبیر بذوق می کنند و در آیه کریمه همین معنی مراد است پس حاصل آیه
آنکه چشند در بهشت مرگ را مگر چشیده که چشیدند یعنی یاد کنند مرگ دنیا را و الا ...
قوله تعالی کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون وجه ...
لو کان فی القبر احیاء لکان الاحیاء ثلثة فی الدنیا و فی القبر و فی الحشر و الجواب ان اثبات الایمان
و الاحیاء بقوله تعالی ثم یمیتکم ثم یحییکم محمول علی ما یقع بعد حیوة الدنیا فی القبر ثم فی الحشر
لا دلالة للفعل علی المرة لکن ربما یقال ان فی لفظة ثم الثانیة بعض استبعاد عن ذلک ثم ان الظاهر
المراد من الاحیاء فی قوله تعالی ثم یحییکم هو الاحیاء فی الآخرة و لم یتعرض لما فی القبر لخفاء
امره فلا یصلح ذکره فی معرض الدلالة علی ثبوت الالوهیة و وجوب الایمان و التعجب من الکفر

بهکذا فی شرح المقاصد وافاده رئیس المتکلمین فی التفسیر الکبیر احتج قوم بهذه الآیة علی بطلان عذاب
القبر لانه تعالی بیّن انه احیاهم مرة فی الدنیا ویحییهم مرة اخری فی الآخرة ولم یذکر حیوة القبر والجواب
انه لا یلزم من عدم الذکر فی هذه الآیة ان لا یکون الحیوة حاصلة فی القبر وایضا فلقائل ان یقول ان الله
تعالی ذکر حیوة القبر فی هذه الآیة لان المراد من قوله تعالی ثم یحییکم لیس هو الحیوة الدائمة والا لما
یصح قوله تعالی ثم الیه ترجعون لان کلمة ثم تقتضی التراخی والرجوع الی الله سبحانه حاصل عقیب
الحیوة الدائمة بدون التراخی فلو جعلنا الآیة من هذا الوجه دلیلا علی الحیوة فی القبر کان قریبا
انتهی توضیح مرام آنکه منکران عذاب قبر زعم کرده اند که قول او تعالی کیف تکفرون بالله
وکنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون دلالت میکند بر نفی عذاب قبر یعنی چگونه
کافر میشوید بخدا حال آنکه بودید بیجان پس زنده گردانید شما را بعد ازان بمیراند شما را باز زنده
گرداند شما را باز بسوی وی گردانیده شوید و تقریر استدلال آنکه درین آیه دو موت و دو حیات
مذکور شده و موت اول عبارتست از بودن انسان نطفه که آن وقت جانی ندارد
و مراد از موت دوم موت عرفی است که کسی را ازان گریزی نیست و حیات اول عبارتست
از زندگی دنیا و حیات دوم از زندگی اخروی پس در آیه کریمه زندگی قبر که مناط تعذیب
و تنعیم و سوال و جواب بران است مذکور نشده و الا سه حیات مذکور میشد حیات دنیا و حیات
قبر و حیات حشر و اهل سنت و جماعت کثرهم الله تعالی بدو وجه ازین استدلال جواب داده
اند اول آنکه تسلیم نداریم که حیات قبر در آیه کریمه مذکور نشده و بیانش بدو طریق است
طریق اول آنکه احیا که در قول او تعالی ثم یحییکم مذکور شده شامل است احیا را که در قبر باشد و احیا را
که در حشر باشد زیرا که صیغه فعل بر خصوصیت مره دلالت نمیکند تا ازان تخصیص احیا ما فرودی
دیگر را و نباشد طریق دوم آنکه مراد از قول او تعالی ثم یحییکم حیات قبر است نه حیات حشر

یعنی باز زنده گردانند شما را در قبر

کردنی است و قول سبحانه جل شانه ثم الیه ترجعون قرینه واضح است زیرا که از لفظ ثم که مدلول (لغوی)
تراخی است صراحةً مستفاد میشود که رجوع بسوی خدا عز وجل بعد طول مدت خواهد شد
وظاهر است که رجوع مذکور بایں صورت نمی شود مگر بعد حیات که در قبر متحقق باشد چه بعد
حیات اخروی بلا تراخی رجوع بسوی حق تعالی شانه بظهور خواهد پیوست پس تقدیر اراده
حیات دنیوی از قول او تعالی ثم یحییکم لازم می آید که لفظ ثم که در کریمه ثم الیه ترجعون مذکور است
زائد نیست درک شود وجه دوم آنکه مسلم داشتیم که دران آیت حیات قبر مذکور نشده
لکن عدم ذکر آن مستلزم نفی آن نیست بجهت عدم تلازم میان عدم ذکر چیزی وعدم چیزی چه جائز است
که چیزی در کلام مذکور نشود و در واقع موجود باشد والاية الثالثة قالوا ربنا امتنا اثنتين
واحییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل تقریر التمسک ان الاماتة الاولی
محمولة علی خلقهم فی اطوار النطفة والاماتة الثانیة علی الاماتة المعهودة والاحیاءتین محمولان
علی حیاة الدنیا واحیاء الحشر فلو کان فی القبر احیاء ایضا لکان الاحیاء ثلثة فی الدنیا
وفی القبر وفی الحشر دون الاثنین المذکورین فی هذه الآیة والجواب انه لیس المراد من الاماتتین
والاحیاءتین الا الاماتة الدنیویة ثم الاحیاء فی القبر ثم الاماتة فیه ایضا بعد مسئلة منکر ونکیر ثم
الاحیاء فی الحشر هذا هو الشائع المستفیض بین اصحاب التفسیر قالوا والغرض بذکر الاحیاءتین
انهم عرفوا فیهما قدرة الله تعالی علی البعث ولهذا قالوا فاعترفنا بذنوبنا ای الذنوب التی
حصلت بسبب انکار الحشر وانما لم یذکر الاحیاء فی الدنیا لانهم لم یکونوا معترفین بذنوبهم
فی هذا الاحیاء وذهب بعضهم الی ان المراد بالاماتتین ما ذکر وبالاحیاءتین الاحیاء فی الدنیا
والاحیاء فی القبر لان مقصودهم ذکر الامور الماضیة واما الحیوة الثالثة اعنی حیوة الحشر فهم مشاهدها
فلا حاجة الی ذکرها وعلی هذین التفسیرین ثبت الاحیاء فی القبر ومن قال بالاحیاء فیه فقال

الاية الثالثة

بالسؤال

بالجملة والعذاب ايضا فقد ثبت ان الكل حق واما التفسير الذي ذكرتم فهو قول شاذ لا يعتمد
عليه وانما المعتمد هو قول الاكثر كذا في شرح المواقف وشرح المقاصد قال فخر الملة والدين
الرازي في التفسير الكبير وتجاب عن استدلال المعتزلة من وجهين الاول ان مقصود الكفار تعديد
اوقات البلاء والمحنة وهي اربع الموتة الاولى والحيوة في القبر والموتة الثانية فيه والحيوة
في القيمة فهذه الاربعة اوقات البلاء والمحنة واما الحيوة في الدنيا فليست من اقسام اوقات البلاء
والمحنة بل هي وقت فرحهم وتنعمهم فلهذا السبب لم يذكروها الثاني لعل الكفار ذكروا الحيوتين
وهي الحيوة في الدنيا والحيوة في القيمة واما الحيوة في القبر فاهملوا ذكرها لقصور مدتها انتهى تصحيح
مقاصد هم آنكه منكران عذاب قبر بقول او تعالى قالوا ربنا امتنا اثنتين واحييتنا اثنتين فاعترفنا بذنوبنا
فهل الى خروج من سبيل استدلال گرفته اند یعنی کافران در دوزخ بگویند که ای پروردگار
ما مرده ساختی ما را دو بار و زنده گردانیدی ما را دو بار پس اقرار کردیم به گناهان خود پس آیا
بسوی بیرون آمدن از دوزخ راهی هست یعنی حیله ایست که بجهت آن از دوزخ برآییم و به بهشت
برسیم مراد ایشان قبول ایمان و توبه است وطریق استدلال آنکه در آیه کریمه دو موت و
دو حیات مذکور شدن و موت اول عبارت است از بودن انسان نطفه و علقه و مضغه
و موت دوم عبارت است از موت ظاهری که در دنیا بهر یک لاحق میشود و مراد از حیات
اول حیات دنیاست و از حیات دوم حیاتی که در حشر خواهد شد و اگر در قبر حیات تسلیم
کرده شود ذکر آن نیز بوقوع می آمد و باعتبار آن سه حیات می شد و آن نیست فلیس و اهل حق جواب داده
اند ازین استدلال بچند وجه اول آنکه غرض کفار شمار کردن مصائب است که مصیبت ها
اند اول موت دنیا دوم حیات در قبر سوم موت دوم در قبر چهارم حیات در حشر و چون در دنیا
ایشان را عیش و عشرت مهیا بود لهذا بیان مصائب حیات دنیا را ذکر نساختند

مقصود کفار یاد کردن امور گذشته است پس یاد نمودند موت دنیا و موت قبر را و زندگی

دنیا و زندگی قبر را و چون این یاد کردن در حشر باشد و زندگی حشر را خود مشاهده خواهند

کرد پس آن را ذکر ننمودند وجه سوم آنکه تسلیم کردیم که کفار در آیهٔ کریمه زندگی دنیا و زندگی

حشر را ذکر نمودند و زندگی قبر را یاد نکردند نکته اش آنکه چون زمانهٔ زندگی قبر نهایت قلیل بود

لهذا آن را مذکور نکردند و سابقاً لائح شده که از نفی ذکر نفی وقوع لازم نمی آید تحقیق

پنجم آنکه اهل سنت و جماعت کثرهم الله تعالی عذاب قبر و تنعم قبر بآیات کثیره و احادیث مستفیضه

ثابت نموده اند اما الآیات فمنها قوله تعالی النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و یوم تقوم

الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب لا یخفی علی اللبیب السعید ان هذه الآیة صریحة فی

تعذیب آل فرعون بعد الموت قبل البعث کیف و ارادة التعذیب بعد البعث تستدعی تکرار

قوله تعالی و یوم تقوم الساعة کما تری و ذلک انما هو عذاب القبر اتفاقاً فثبت القول به

کذا فی شرح الطوالع و قد تقرر مبسوطاً بانه عطف فی هذه الآیة عذاب القیمة علی العذاب الذی هو

عرض النار صباحاً و مساءً فعلم انه غیره و لا شبهة فی کونه قبل الانشار من القبور کما یدل علیه

نظم الآیة صراحة و ما هو کذلک لیس غیر عذاب القبر اتفاقاً فلان الآیة وردت فی حق الموتی فهو و اذا ثبت

التعذیب ثبت الاحیاء و المسئلة ایضاً لان کل من قال بعذاب القبر قال بها کذا فی شرح

المواقف و شرح المقاصد و قال المحقق الاعظم حسن بن محمد بن حسین المشتهر بالنظام فی تفسیر

النیسابوری و الامام الهمام فخر الملة و الدین الرازی فی التفسیر الکبیر و المولی المدقق احمد المدعو

بجیون فی التفسیرات الاحمدیة فی بیان الآیات الشرعیة قوله تعالی یعرضون علیها ای یحرقون

بها یقال عرض الامام الاساری علی السیف اذا قتلهم به و قرأ ابو جعفر و نافع و یعقوب و حمزة و

علی و خلف و الکسائی و حفص عن عاصم ادخلوا من الادخال و الباقون ادخلوا من الدخول فعلی

القرءة الاولى خطاب للملائكة ونصب آل على انه مفعول به وعلى القرءة الاخرى خطاب
لآل فرعون ونصب آل على النداء وشاهد على انه مفعول به ثم احتج بهذه الآية اهل السنة والجماعة
على اثبات عذاب القبر لانها تقتضي عرض النار على آل فرعون غدوا وعشيا وليس المراد
منه يوم القيامة بقرينة قوله تعالى ويوم تقوم الساعة حيث جعل عطفا على غدوا وعشيا كما
فهم من كلام البيضاوي ويحتمل ان يكون قوله تعالى ادخلوا آل فرعون كما هو رأي المفسرين وذلك
لان معناه على الاول يعرضون على النار غدوا وعشيا ويوم تقوم الساعة فيعطف عليهما والعطف
يقتضي المغايرة بينهما ومعناه على الثاني ان عرضهم على النار غدوا وعشيا في مدة الدنيا و
يوم تقوم الساعة فيقال ادخلوا ايها الملائكة آل فرعون او ادخلوا انتم يا آل فرعون اشد العذاب
من عذاب الدنيا وهو عذاب جهنم وايضا ليس المراد منه الدنيا لان عرض النار عليهم غدوا وعشيا
ما كان حاصلا في الدنيا فثبت ان هذا العرض انما حصل بعد الموت وقبل القيامة وذلك يدل على
اثبات عذاب النار في حق هؤلاء في القبر ولا شك ان آل فرعون انما كانوا معذبين لكونهم
كفارا لا لخصوص اشخاصهم فاذا ثبت في حقهم ثبت في حق غيرهم لانه لا قائل بالفصل فان قيل
لم لا يجوز ان يكون المراد من عرض النار عليهم غدوا وعشيا عرض النصائح عليهم في الدنيا لان
اهل الدين اذا ذكروا لهم الترغيب والترهيب وخوفوهم بعذاب الله تعالى فقد عرضوا عليهم النار
ثم نقول في الآية ما يمنعها من الحمل على عذاب القبر وبيانه من وجهين الاول ان ذلك العذاب
يجب ان يكون دائما غير منقطع وقوله تعالى يعرضون عليها غدوا وعشيا يقتضي ان لا يحصل ذلك
العذاب الا في هذين الوقتين والثاني ان الغدوة والعشية انما تحصلان في الدنيا اما في القبر
فلا وجود لهما فثبت بهذين الوجهين انه لا يمكن حمل هذه الآية على عذاب القبر فالجواب انه في
الدنيا ما عرض عليهم الكلمات التي تذكرهم امر النار ولم يعرض عليهم نفس النار فعلى ذلك القول

يصير معنى الآية بهذه الكلمات المذكورة لامر النهار كانت تعرض عليهم هذا القضى الى ترك الظاهر
والعدول عن الحقيقة الى المجاز واما قوله الآية تدل على حصول هذا العذاب فى هذين الوقتين فقط
لا يجوز قلنا لم لا يجوز ان يكتفى فى القبر بايصال العذاب اليهم فى هذين الوقتين ثم بعد قيام القيامة
يلقون فى النار فيدوم العذاب ايضا لا يمتنع ان يكون ذكر الغدوة والعشية كناية عن الدوام
لقوله تعالى ولهم رزقهم فيها بكرة وعشيا اما قوله انه ليس فى القبر غدوة وعشية قلنا يجوز ان
يقال بعد حصول هذين الوقتين لاهل الدنيا يعرض عليهم العذاب والله اعلم انتهى وقيل ان
هذه الآية المعطوفة وليل عليها لثبوت عذاب القبر فان كون العذاب اشد عليهم يوم القيمة
اى قوله تعالى ويوم تقوم الساعة ١٢
يدل على وقوع العذاب الغير الاشد قبل يوم القيمة وليس هذا الا فى القبر وفيه نظر اذ يجوز ان
يكون الاشدية بالنسبة الى عذاب كفار اخر فى القيمة وعلى تقدير ولا لتها على ذلك الوقوع لا يدل
على وقوعه فى القبر اذ يجوز ان يكون هذا العذاب فى الدنيا كالغرق انتهى **تفصيل مرام**
آنکه از جمله آیتهای که دلالت می کنند بر عذاب قبر قول پروردگار تعالی است النار يعرضون
عليها غدوا وعشيا ويوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب يعنى در گرفت فرعونيان را
آتش دوزخ حاضر کرده می شوند ایشان بران آتش بامداد وشبانگاه وروزیکه قائم شود
قیامت گوییم که درآرید ای فرشتگان خویشان فرعون را در سخت ترین عذاب که عذاب جهنم
است یا اینکه فرشتگان با ایشان بگویند که درآیید ای خویشان فرعون در سخت ترین عذاب
بدانکه عرض در لغت بمعنی حاضر کردن و پیش آوردن است لکن درینجا بمعنی سوختن مستعمل
شده یعنی سوخته می شوند فرعونیان باتش همچنانکه عرض در قول عرب عرض الامام الاسارى
على السيف بمعنى کشتن مستعمل کرده یعنی بکشت حاکم قیدیان را بشمشیر ودر قول او تعالى ادخلوا قرائت
اند ابو جعفر ونافع ويعقوب حمزه وعلى وخلف وكسائى وحفص بفتح همزه وكسر خا می خوانند

وسوای ایشان بضم همزه وضم خا خوانده اند پس موافق قرأت اول خطاب ادخلوا برای
فرشتگان است ولفظ آل واشد منصوب است بنابر آنکه مفعول به ادخلوا واقع شده وموافق قرأت
دوم خطاب برای آل فرعون است ولفظ آل منصوب است بجهت بودن او منادی مضاف
وحرف یا مقدر است ولفظ اشد منصوب است بنابر بودن او مفعول به برای ادخلوا تقریر
استدلال آنکه در آیه کریمه النار یعرضون علیها غدوا وعشیا یعنی سوخته می شوند فرعونیان
بآتش بامداد وشبانگاه سه احتمال است اول سوختن فرعونیان بآتش در قیامت دوم
سوختن ایشان در دنیا سوم سوختن ایشان در عالم برزخ که تعبیر از آن بقبر می کنند
احتمال اول ظاهر البطلان است بقرینه قول حق سبحانه وتعالی ویوم تقوم الساعة ادخلوا
آل فرعون اشد العذاب زیرا که اگر این قول را عطف کنند بر قول او تعالی غدوا وعشیا
پس معنی آیت چنان خواهد شد که سوخته می شوند فرعونیان بآتش وقت بامداد وشبانگاه
وروز قیامت یعنی برای سوختن ایشان دو وقت است یکی بامداد وشبانگاه دوم روز
قیامت وشبهه نیست در آنکه میان معطوف ومعطوف علیه مغایرت می باید واز غدو
وعشی روز قیامت اراده کردن مغایرت را برهم میکنند واگر آن قول را ظرف ادخلوا قرار
دهند مضمون آیت چنان خواهد شد که ای فرشتگان در آرید روز قیامت فرعونیان را
در سخت ترین عذاب که عذاب دوزخ است وازین صاف لائح میشود که سوختن ایشان بآتش وقت
غداة وعشی پیش از آمدن قیامت است یعنی تا قیام دنیا بآتش میسوزند وروز قیامت
اندرون دوزخ داخل خواهند شد الغرض بهر تقدیر از غدوا وعشیا قیامت مراد نمیشود
احتمال دوم نیز باطل است چرا که فرعونیان در دنیا بآتش دوزخ معذب نشدند پس احتمال
سوم متعین گردید ومؤید اوست آنچه از ابن مسعود رضی الله عنه مروی شده که ارواح فرعونیان

در درون مرغان سیاه است صبح و شام آتشی را برایشان عرض می کنند تا قیامت هر گاه
تعذیب فرعونیان در برزخ بسبب کفر ثابت شد تعذیب همه کفار در برزخ بطریق اولی
ثابت خواهد شد زیرا که کسی تفرقه نکرده است درمیان کافران باین طریق که بعضی کفار در
قبر معذب می شوند و بعضی معذب نمیشوند بلکه منکران درحق همه کافران تعذیب قبر انکار
می کنند و مثبتان بنسبت همه ها ثابت می نمایند باقی ماند درین مقام دو بحث جواب
طلب تقریر بحث اول آنکه مراد از پیش کردن آتش بر فرعونیان و سوختن ایشان بوی [غدوا]
و عشیا آنست که مومنان در دنیا اوشان را نصایح میکردند و از آتش دوزخ تخویف [میفرمودند]
پس در آیت مذکوره کلمات ترهیب و تخویف را بپیش کردن آتش و سوختن بوی تعبیر [نموده اند]
وجواب ازین بحث ظاهر است چرا که در آیت شریف پیش کردن آتش بر فرعونیان مذکور [است]
نه پیش کردن کلماتیکه مشعر بر ترسانیدن از آتش دوزخ باشند پس بلا ضرورت [معنی]
حقیقی را ترک نمودن و مجاز را اختیار کردن روا نیست کما تقرر فی محله تقریر بحث دوم [آنکه]
عذاب آتش دوزخ همه وقت می شود و اورا الفاظ [؟] مقصود نیست و خصوصیت بوقت [غدو و عشی]
ندارد و لفظ غدوا و عشیا اول است برآنکه فرعونیان در غیر این هر دو وقت معذب باتش [نمیشوند]
اگر مراد تعذیب شان در قبر می بود مقید بخصوصیت نمی شد و اهل حق جواب داده اند [ازین]
بحث بدو وجه اول آنکه جائز است که عذاب برزخی مخصوص باهر دو وقت مذکور باشد [لیکن]
عذاب آخر و البته علی الدوام ملیا شد خصوصیت بوقتی معین ندارد وجه دوم آنکه
مراد از غدوا و عشیا اوقات مخصوصه نیست بلکه کنایه از دوام است چنانکه در کریمه
ولهم رزقهم فیها بکرة و عشیا مراد دوام است نه وقت خاص و باید دانست که بعضی علما
زعم کرده اند که قول او تعالی و یوم تقوم الساعة الایة دلیل است مخصوص برای اثبات [عذاب]

قبر زیرا که گرفتار شدن فرعونیان روز قیامت در عذاب اشد دلالت میکند بر آنکه پیش از قیامت
بعذاب غیر اشد معذب شده اند وظاهر است که تحقق این عذاب نیست مگر در قبر واین زعم
مجروح است بدو طریق اول آنکه محتمل است که اشدیة عذاب روز قیامت در حق فرعونیان
بنسبت عذاب دیگر کفار باشد نه بنسبت عذاب قبر دوم آنکه تسلیم کردیم که قبل از
قیامت در عذاب غیر اشد گرفتار شدند لکن منع میکنیم تحقق این عذاب را در عالم برزخ چه
غرق شدن اوشان در دریا اول دلیل است بر تحقق عذاب غیر اشد در دنیا ومنها قوله
تعالی مما خطیئاتهم اغرقوا فادخلوا نارا فی التفسیر النیسابوری کلمة من للتعلیل کقولک جئتک
من اجل کذا وما صلة للتوکید وسبب تقدیم الجار بیان انه لم یکن اغراقهم بالطوفان فادخالهم
النار الا من اجل خطایاهم وهی کفرهم المنضم مع ایذاء رسول الله فی قرب الف سنة
الا خمسین عاما وقد یستدل بفاء التعقیب لاسیما وقد دخل علی ماض معطوف علی ماض
آخر علی اثبات عذاب القبر انتهی وفی شرح الطوالع الفاء فی هذه الآیة للتعقیب فیکون ادخالهم
النار عقیب الاغراق فیکون هذا الادخال قبل الادخال الذی یکون فی القیمة لان الادخال
لیس عقیب الاغراق وادخال النار قبل القیمة انما هو عذاب القبر انتهی یعنی از جمله آیتهائی که دلالت
میکنند بر عذاب قبر قول او تعالی است در حق قوم نوح علی نبینا وعلیه السلام مما خطیئاتهم
اغرقوا فادخلوا نارا یعنی بسبب گناهان خود غرق کرده شدند بطوفان پس آورده شدند
در آتش ... در عالم برزخ بدانکه کلمه من برای تعلیل است چنانکه در قول جئتک من اجل کذا
ای آمدم نزد تو بجهت چنین کاری وکلمه ما برای افاده معنی کثرت زیاده شده چنانکه
در کثیرا ما وقلیلا ما وتقدیم جار ومجرور مفید حصر است یعنی سبب غرق در دریا بودن و داخل شدن
در آتش سوای گناهان ایشان نبود وقوی ترین گناهان شان کفر بود که ...

از تنهای مختلفه تا مدت دراز به پیغمبر وقت خود رسانیدند و غرق شدند در آب باران از آسمان
و آب جوش زننده از زمین و این غرق کردن ایشان را نه برای دفع شر ایشان بود از روی
زمین فقط تا برهمان غرق اکتفا می شد بلکه برای چشانیدن عقوبت برزخ بود زیرا که بعد از
غرق بلا فاصله داخل کرده شدند در آتشی از آتشهای آتش دوزخ موعود که دخول در آن
بسیار فاصله دارد و درین آیت که بنا تعقیب فعل ماضی را بر فعل ماضی دیگر عطف فرموده
اند دلیل صریح است بر اثبات عذاب قبر چنانچه از ضحاک منقول است که قوم حضرت نوح
از جائی غرق می شدند و از جائی می سوختند و نیز ازین آیت معلوم می شود که هر که
از گناه کاران بهر طریق که می میرد مثل غرق در دریا یا سوختن در آتش یا خوردن درندگان البته
گرفتار عذاب قبر می شود و آنچه مرده مقبور را میرسد او را نیز میرسد زیرا که معذب روح است
و بقای بدن برای تعذیب شرط نیست کذا فی التفسیر العزیزی و منها قوله تعالی یثبت الله
الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و یضل الله الظالمین و یفعل الله
ما یشاء اعلم انه سبحانه لما شبه حال الفریقین بما شبه بین مآل حالهما فقال یثبت الله الذین
آمنوا بالقول الثابت ای الذی ثبت بالحجة والبرهان عندهم و تمکن فی قلوبهم بحیث لم یکن للتشکیک
فیه مجال فلا جرم اذا افتتنوا فی دینهم لم یزلوا کزکریا و یحیی و جرجیس علیهم السلام و کاصحاب الاخدود
والذین نشروا بالمناشیر و مشطت لحومهم بامشاط الحدید و هذا التثبیت فی الحیوة الدنیا و اما
تثبیتهم فی الآخرة فانهم اذا سئلوا فی القبور لم یتلعثموا و اذا وقفوا بین یدی الجبار لم یبهتوا
عن ابن عباس رضی الله عنهما من داوم علی الشهادة فی الحیوة الدنیا ثبته الله علیها فی قبره
و لقنه ایاها و السبب العقلی فیه ان المواظبة علی الفعل توجب رسوخ الملکة بحیث لا یزول بتبدل
الاحوال و تقلب الاطوار و کلما کانت مواظبة العبد علی ذکر کلمة التوحید و التامل فی حقائقها

و السبب العقلی

الى

الكمل انہم کان سنح ہٰذہ المعرفۃ فی قلبہ عقلہ بعد الموت اقوی واکمل وانما فسر الآخرۃ ہہنا بالقبر لان المیت ینقطع
بالموت عن احکام الدنیا ویدخل فی احکام الآخرۃ فمعنی الآیۃ یثبت اللہ الذین آمنوا باللہ وبما یجب الایمان بہ ای
یدیمہم علی ما آمنوا بہ فی الدارین او یثبتہم اللہ فیہا بسبب القول الثابت وہو لا الہ اصحاب الکلمۃ
الطیبۃ وقیل معنی الآیۃ یثبتہم اللہ علی الثواب والکرامۃ بسبب القول الثابت الذی کان یصدر
عنہم حال کونہم فی الحیوۃ الدنیا وسیصدر عنہم حال ما یکونون فی الآخرۃ ویرد علیہ ان الآخرۃ
لیست دار عمل وان جعل قولہ تعالی فی الحیوۃ الدنیا وکذا قولہ عز شانہ وفی الآخرۃ متعلقا بقولہ
یثبت ای یثبتہم اللہ علی الثواب فی الدارین بسبب القول الثابت فیرد علیہ ان الدنیا لیست
دار ثواب ویمکن ان یناقش فی ہذا الایراد بقولہ تعالی من عمل صالحا من ذکر او انثی وہو مومن
فلنحیینہ حیوۃ طیبۃ فتدبر وقولہ سبحانہ ویضل اللہ الظالمین ای الذین وضعوا الباطل موضع
الحق والشرک بدل التوحید فی الدارین فلا جرم اذا سئلوا فی قبورہم قالوا لا ندری
ہو لا الہ اصحاب الکلمۃ الخبیثۃ وقولہ سبحانہ ویفعل اللہ ما یشاء ای من تثبیت المومنین واضلال
الظالمین ولا اعتراض علیہ لاحد فی فعلہ البتۃ من منح الالطاف ومنعہا کما تقتضیہ الحکمۃ
الازلیۃ واما معناہ علی التفسیر الآخر فہو ان الظالمین یضلہم اللہ عن کرامتہ
ای معنی قولہ تعالی ویضل اللہ الظالمین ۱۲ منہ ای الذی ذکر بقولہ وقیل معنی الآیۃ ۱۲ منہ
ویمنعہم عن الفوز بثوابہ ہکذا فی التفسیر الکبیر والنیشاپوری والمدارک
قال الامام البغوی فی معالم التنزیل قولہ تعالی فی الحیوۃ الدنیا یعنی قبل الموت وفی الآخرۃ
یعنی فی القبر ہذا قول اکثر اہل التفسیر وقیل فی الحیوۃ الدنیا فی القبر عند السؤال وفی الآخرۃ
یعنی عند البعث والاول ہو الاصح انتہی وفی التفسیرات الاحمدیۃ ذکر بعض اہل الکلام
والحدیث ان ہذہ الآیۃ فی عذاب القبر لان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال یثبت اللہ الذین آمنوا
بالقول الثابت نزلت فی عذاب القبر اذا قیل لہ من ربک وما دینک ومن نبیک یقول ربی اللہ

ودینی الاسلام ونبیی محمد علیه السلام هذا لفظ الحدیث والظاهر ان عذاب القبر بالمعنی المشهور لا یثبت من
مجرد قوله تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت الا بانضمام قوله تعالی ویضل الله
الظالمین وانما یثبت منه التنعیم وتفسیر النبی صلی الله علیه وسلم بقوله اذا قیل له یدل علی سوال
القبر دون عذابه وظنی ان عذاب القبر ههنا بمعنی عام تتناول لجمیع الاحوال التی فی القبر کما هو
رای البعض وان هذه الآیة جامعة لسوال القبر وعذابه وتنعمه لان التثبیت والتضلیل المذکورین
فی الآیة لا یکونان الا بعد السوال ولهذا وقته النبی علیه السلام بقوله اذا قیل له فعلم انه یوقع
السوال اولا علی کل واحد من الموتی بانه من ربک وما دینک ومن نبیک ثم المیت ان کان
مومنا یثبته الله بالقول الثابت ای باقرار الربوبیة والاسلام والنبوة وان کان ظالما یضل
الله تعالی بان لا یوفقه بالجواب الصادق ویفعل الله ما یشاء علی المومنین والظالمین جمیعا
من الثواب والعقاب کلیهما فیفهم منه حقیقة السوال علی کل واحد ثم فوز المومنین بعده وضلال
الظالمین عقیبه فتذکروا یا اولی الالباب واقبلوا بعین الانصاف وقال الامام الزاهد ان
قوله تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت مخصوص فی حق مامون الخاتمة والا فلا
تثبیت حین الخاتمة للکل وقوله فی الحیوة الدنیا یعنی فی القبر وفی الآخرة ای الصراط وفی الحیوة
الدنیا عند الموت وفی الآخرة عند السوال فی القبر وان الظالم هو الکافر دون مرتکب الکبیرة
کما هو رای المعتزلة وقیل ان الحیوة الدنیا هو الحیوة قبل الموت وفی الآخرة هو القبر والقول
الثابت عند الکل هو کلمة التوحید وقال بعض المحققین فی حاشیته علی شرح العقائد النسفیة
معنی قوله علیه الصلوة والسلام یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت نزلت فی عذاب القبر
ان هذه الآیة نزلت فی شان عذاب القبر یعنی ان الله یجی المومنین یثبتهم بالقول الثابت حین
العذاب القبر وقوله اذا قیل ظرف لیثبت من حیث المعنی ای یثبت المومنین اذا قیل [illegible]

السلام فيقول لتفصيل له فيكون القول الثابت هو قوله ربي الله آه انتهى وفي شرح المصابيح
المسمى بمفاتيح في معنى الآية الثبوت والثبات اللزوم والقيام على حال لا يتغير ولا يزول
عنها والتثبيت جعل الله الشخص ثابتا فقوله تعالى يثبت الله الذين آمنوا اي يجعل المؤمنين ثابتين
قائمين على القول الثابت وهو كلمة الشهادتين في الحيوة الدنيا يعني عند الموت ومعاينة ملك
الموت وفي الآخرة يعني في القبر عند سؤال الملكين وقيل في القيمة وقال بعض العلماء التثبيت
يكون في ثلثة احوال عند معاينة ملك الموت وعند سؤال القبر وعند المحاسبة في القيمة
اما الاول فعلى ثلثة اوجه احدها العصمة من الكفر والثاني تبشير الملائكة بالرحمة والثالث اراءة
مقعده من الجنة واما الثاني فعلى ثلثة اوجه احدها تلقين الصواب ليجيب والثاني زوال الخوف والهيبة
والثالث اراءة مكانه في الجنة واما الثالث فعلى ثلثة اوجه احدها تلقين الحجة عما يسئل والثاني
تسهيل الحساب والثالث تجاوز الزلل والذنوب وقيل التثبيت على اربعة اوجه والرابع التثبيت
عند الصراط انتهى توضيح مقام آنكه از جملهٔ آيات دالّه بر عذاب قبر قول او تعالى يثبت الله
الذين آمنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الآخرة ويضل الله الظالمين ويفعل الله ما يشاء
يعني ثابت ميگرداند واستوار ميسازد خدا مسلمانان را بسخن است ودرست ومحكم كه بحجت
قاطع وبرهان ساطع نزد ايشان ثابت ومحقق شد ودر دلهاي ايشان بمرتبهٔ مستحكم
رسيخ گشته وتشكيكات مشككين را دران خللي نمانده ومراد از قول ثابت كلمهٔ طيبه لا اله الا الله محمد رسول الله
است كه خدا ايشان را ثابت ميدارد مومنان را در زندگاني دنيا تا در وقت ابتلا وافتتان خطر نه
ورزند واز جادهٔ مستقيمهٔ توحيد نه لغزند چون زكريا ويحيى وجرجيس عليهم السلام وچون
صاحبان خندق وكسانيكه استخوانها وگوشتهاي ايشان بمنشارها وشانهاي آهني پاره
پاره شد وبعضي گويند كه ثبات دهد مومنان را در زندگاني دنيا يعني وقت مرگ تا ختم حيات التلقين

بر کلمه باشند و ثابت دارد ایشان را در آخرت یعنی در قبر که اول منزل هست از منازل آخرت
تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب رود هند و نیز بعضی مراد از حیوة دنیا قبر است بجهت قرب
او بدنیا و از آخرت وقت بعث که مرده ها از قبور بیرون آیند و بعضی گویند که مراد از آخرت
موقف سوال است و از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که هرکه مداومت کند بر کلمه
شهادت در زندگانی و ثابت دارد او را خدا تعالی بران کلمه در قبر و بیامورد او را آن کلمه
و امام فخر الدین رازی دلیل عقلی برای تثبیت مذکور را افاده فرموده تقریرش آنکه هرکه بر کار
مواظبت و مداومت نماید آن کار ثابت و راسخ میگردد و در کدامی وقت زائل نمیشود
پس هرگاه بنده مومن بر کلمه توحید مواظبت خواهد نمود و از کیفیات نفسانیه راسخه که ملکه عبارت
از ان است خواهد شد یقیناً آن کلمه همه وقت خصوصاً در وقت مرگ و سوال منکر و نکیر در نفس
هرگز راسخ خواهد ماند و از دل و زبان مومن جاری خواهد شد و بنده مومن بقول حق
گویا خواهد گشت و گمراه می سازد خدا ستمکاران را که حق را گذاشته در تیه باطل حیران شدند
و از نعمت توحید محروم ماندند و بنجاست شرک بیالودند پس اوشان بکلمه توحید راه نیابند
نه در دنیا و نه در قبر و نه وقت مرگ و نه وقت بعث و نه در موقف سوال میکند خدا آنچه میخواهد
یعنی مومنان را بر کلمه حق ثابت می دارد و ظالمان را گمراه می سازد او حکیم علی الاطلاق است
حکمت ازلی او هرچه اقتضا میکند همان ظاهر می شود و بعضی مفسران آیه کریمه را چنان تفسیر نموده
اند که عنایت میکند خدا مسلمانان را ثواب و کرامت بسبب کلمه توحید که در دنیا و آخرت بران
مواظبت و مداومت نموده اند و محروم میدارد ظالمان را از نعمت ثواب و کرامت در این
تقریر خدشه ایست ظاهر چه لازم می آید که در آخرت نیز مومنان تکلیف اعمال باشند گو
کما مر و بعضی باین عنوان تفسیر کرده اند که عطا میکند حق سبحانه و تعالی مسلمانان را

ثواب و کرامت در دنیا و آخرت بسبب کلمهٔ توحید و برین تفسیر لازم می آید که دنیا نیز دار ثواب
باشد و این باطل است و مجروح میکند این را آیهٔ کریمه من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو
مومن فلنحیینه حیوة طیبة یعنی هرکه عمل نیک کرد مرد باشد یا زن و او مسلمان است البته
زنده کنیمش بزندگانی پاک یعنی در دنیا نعمت دهیم چه این آیت دلالت صریح دارد بر حصول
ثواب در دنیا نیز فتامل و باید دانست که مختار متکلمین و محدثین اینست که آیه مذکوره دلالت
میکند بر عذاب قبر زیرا که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که یثبت الله الذین آمنوا بالقول
الثابت نازل شده است در عذاب قبر چون گفته می شود میت را که کیست پروردگار تو و چیست
دین تو و کیست پیغمبر تو پس میگوید وی که پروردگار من خداست و دین من اسلام است
و پیغمبر من محمد است و درینجا بحثی است جواب طلب تقریرش آنکه آیه یثبت الله الذین آمنوا
بالقول الثابت دلالت میکند بر عذاب قبر بلکه دال است بر تنعم قبر لکن اگر منضم شود با آیه
مذکوره قول او تعالی و یضل الله الظالمین البته عذاب قبر ثابت خواهد شد و در حدیث
مذکور آن قول مروی نشده و تقریر جواب آنکه مراد از عذاب قبر در حدیث مذکور معنی عام
است که شامل است همه احوال قبر را از سوال و عذاب و تنعم پس آیه کریمه مشتمل است بر
جمیع حالات قبر تفصیل این اجمال آنکه اولا میت را از امور مذکوره سوال می شود اگر
میت مومن است او را نعمت تثبیت عنایت می شود و اگر کافر است وی را تضلیل نصیب میکند
پس کریمه یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت دلالت بر تنعم قبر میکند و کریمه و یضل الله الظالمین
دال است بر عذاب قبر و در شرح مصابیح مرقوم است که مومن را در سه وقت تثبیت عطا
میشود اول وقت مشاهدهٔ ملک الموت علیه السلام و درین وقت بسه طریق تثبیت
۱ محفوظ ماندن از کفر و ضلالت ۲ مژده دادن ملائکه برحمت ۳ دیدن مکان در بهشت

دوم وقت سوال در قبر و درین وقت نیز تثبیت بسه صورت حاصل می شود ا تلقین جواب با صواب ۲ زائل شدن ترس ۳ دیدن مکان در جنت سوم وقت محاسبه در قیامت و درین وقت نیز تثبیت بسه طور عنایت میکردد ا تلقین حجت پر از هدایت ۲ آسان شدن حساب ۳ در گذشتن از گناهان و بعضی گویند که تثبیت در چهار وقت نصیب می شود سه وقت مذکور شدند و وقت چهارم آنست که هنگام گذشتن بر صراط که تاریکی بیغایت آنجا خواهد شد در روشنی با آسایش تمام مرور نظهور انجامد فاحفظه ومنها قوله تعالی ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون قال البغوی فی معالم التنزیل هذه الآیة نزلت فی قتلی بدر وکانوا اربعة عشر ستة من المهاجرین وثمانیة من الانصار قال الحسن الشهداء احیاء عند ربهم تعرض ارزاقهم علی ارواحهم فیصل الیهم الروح والفرح کما تعرض النار علی ارواح فرعون غدوۃ وعشیة فیصل الیهم الوجع انتهی قال القشیری لئن فنیت فی الله اشباحهم لقد بقیت بالله ارواحهم ومن کان فناءه لله کان بقاءه بالله هم فی ظلال الانس یبسطهم جماله مرة ویستغرقهم جلاله اخری وقال جعفر الصادق علیه السلام الشهداء قتلوا فی ذات الله واستوجبوا الثواب عند الله فهم احیاء مرزوقون شهداء فرحون والذین قتلوا اهواءهم صاروا بالهوی قتلی وقلوبهم احیاء وقد سکنت حرکاتهم وقعدوا بین یدی ملیکهم فهم خدام قطوبی لهم هم اولیاء الله واحباءه وفی التفسیر النیسابوری ذهب کثیر من المحققین الی ان الشهداء احیاء فی الحال لکن بحیوة روحانیة وان ارواحهم ترکع وتسجد تحت العرش الی یوم القیمة وذلک لان الانسان لیس عبارة عن هذه البنیة بل هو امر مغائر للبدن ثم ذلک الشی المغائر لهذا البدن المحسوس سواء کان جسما مخصوصا ساریا او جوهرا مجردا لا یبعد بان ینفصل بعد موت البدن حیا او اماته الله فیعیده حیا وبهذا ثبت عذاب



دوم وقت سوال

سوم وقت محاسبه

چهارم وقت پل صراط

بیان شهدا

نفس انسان غیر بدن است

القبر وثوابه ومن تأمل فی الامور الواردة علیه وجد احوال النفس مضادة لاحوال البدن ووجد قوة
احدهما مقتضیة لضعف الآخر فالبدن یضعف وقت النوم وتقوی النفس علی مشاهدة المغیبات
واذا اعرضت النفس عن الطعام والشراب اقبلت علی مطالعة العالم العلوی وازدادت سرورا
وابتهاجا وانطبعت فیها الجلایا القدسیة واکثر ارباب الشرع علی انهم احیاء فی محال التحقیق بدانته
ثم منهم من قال ان الله تعالی رفع اجسادهم الی السموات او الی قنادیل تحت العرش ویوصل انواع
السعادات والکرامات الیها ومنهم من قال ترکها فی الارض ویحییها ویوصل هذه السعادات الیها
ومن الناس من طعن فی هذا القول وقال ان تجویز کون البدن الملقی فی التراب حیا متنعما
تاملا نوع من السفسطة والحق فی هذه المسئلة عندی خلاف ما یقوله اهل التناسخ من ان النفس بعد موت
بدنها تتصل علی بدن آخر وتعرض عن البدن الاول بالکلیة وخلاف ما یقوله الفلاسفة
من ان النفس تنقطع علاقتها عن البدن مطلقا وانما تتلذذ او تتألم بما اکتسبت من العقائد الحقة
والاخلاق الفاضلة او العقائد الباطلة والملکات الذمیمة والذی اقول ان النفس تبقی لها
علاقة مع بدنها لا بالتحریک واکتساب الاعمال ولکن بالتلذذ والتألم والتحقیق فیه ان النفس فی
هذا العالم جعلت متصرفة فی البدن لاجل اکتساب الاعمال والملکات وان تفتقر الی تحریک الآلات
واعمال الجوارح والآلات وبعد الموت تجعل متصرفة فیه من اجزاء واکتساب فکیف ینبغی ان
یقاس احدهما علی الآخر فلعله یکفی بعد الموت ان یکون لها علاقة التلذذ والتألم الی
فقط الی ان تقوم القیمة الکبری وهذا القدر لا ینافی کون البدن مشاهدا فی القبر من غیر تحرک
ولا احساس ونطق انتهی وقال ابو حیان فی تفسیره اختلف الناس فی هذه الحیاة فقال قوم
معناها بقاء ارواحهم دون اجسادهم لانا نشاهد فسادها وفناءها وذهب آخرون الی
ان الشهداء احیاء الاجساد والارواح ولا یقدح فی ذلک عدم شعورنا بهم نحن نراهم علی [illegible]

بل هم احیاء کما قال الله تعالی وتری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب وکما تری النائم علی
هیئة وهو یری فی منامه ما یتنعم او یتألم عنه قلت ولذلک قال الله تعالی بل احیاء ولکن لا تشعرون ای
فنبه بقوله ذلک خطاباً للمؤمنین علی انهم لا تدرکون هذه الحیوة بالمشاهدة والحس و بهذا یتمیز
الشهداء عن غیرهم ولو کان المراد حیوة الروح فقط لم یحصل لهم تمیز عن غیرهم لمشارکة سائر
الاموات لهم فی ذلک اذ المؤمنون یعلمون حیوة کل الارواح فلم یکن لقوله تعالی ولکن لا تشعرون
معنی انتهی وفی انوار التنزیل هو تنبیه علی ان حیوتهم لیست بالجسد ولا من جنس ما یحس به من الحیوانات
وانما هی امر لا یدرک بالعقل بل بالوحی وفیها دلالة علی ان الارواح جواهر قائمة بانفسها
مغایرة لما یحس من البدن تبقی بعد الموت دراکة ای فی هذه الآیة ۱۲ وعلیه جمهور الصحابة والتابعین وبه نطقت الآیات
والسنن وعلی هذا تخصیص الشهداء لاختصاصهم بالقرب من الله تعالی ومزید البهجة والکرامة انتهی
وقال المحقق السید قدس سره انه تعالی لما اثبت حیوة الشهداء ولا شک ان حیوتهم لیست بهذا الجسد لانعدامه
واضمحلاله فلا بد ان یکون حیوتهم بوجه آخر غیر هذا روحانیا ولذا استدرک بقوله ولکن لا تشعرون
لان شعورهم لیس الا بالحیوة الجسدانیة وتلک الحیوة لیست بهذا الجسد انتهی یعنی واز جملهٔ آیاتی که دال
بر نعیم قبر آیهٔ کریمه است ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون
ای ومگوئید مر کسی را که کشته شود در راه خدا که ایشان مردگانند بلکه ایشان زندگانند
در حضرت ما ولکن شما آگاه نمیشوید یعنی نمی دانید کیفیت آن حیات از برای که ادراک آن بعقل منصور
نیست مرویست که صحابه رضی الله عنهم بعد از جنگ بدر ذکر شهداء میکردند و بعضی بر سبیل تحسر
می گفتند که بیچاره فلان در روز بدر جان شیرین بداد و از نعمت حیات و لذت نعیم دنیا
محروم شد حق سبحانه فرمود که ایشان را مرده مخوانید کذا فی التفسیر الحسینی و در تفاسیر
معتبره مرقوم است که آیه کریمه در حق شهداء بدر نازل شد و ایشان چهارده کس بودند

شش از مهاجرین و هشت از انصار رضوان الله علیهم اجمعین و مختار ضحاک آنست که آیه مذکوره
در حق شهدای بیر معونه نزول یافته و به ثبوت رسیده که پیش کرده می شود رزقها بر ارواح
شهدا پس می رسد ایشان را راحت و فرحت همچنانکه پیش کرده می شود آتش دوزخ بر ارواح
فرعونیان صبح و شام پس می رسد ایشان را درد و حزن و از قشیری مروی است که ابدان
شهدا در راه خدا فنا شدند و ارواح شان نزد خدای تعالی باقی اند و هر که فانی شود در راه
خدا همیشه باقی ماند نزدیک خدا و ایشان در سایه انسیت و صحبت آرام و آسایش می کنند و در
دریای صفات جمالیه و جلالیه مستغرق می شوند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است
که شهدا در راه خدا یعنی در جهاد شهید شدند و مستحق ثواب گردیدند پس ایشان زنده اند شادان
و فرحان و روزی داده می شوند از میوه های جنت و کسانیکه مجاهده نفس کردند دلهای
ایشان زنده اند و فعال و حرکات ایشان منقطع و پیش سلطان حقیقی حاضر و خوش است
حال ایشان اولیاء الله اند و بروایت ابو هریره رضی الله عنه ثابت شد که فرمود پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم که روز قیامت شهدا منبرهای یاقوت نورانی که بر توده مشک نهاده شود
بنشینند پس حق سبحانه و تعالی از ایشان ارشاد فرماید که آیا وعده انعام و اکرام وفا
نکردم جواب دهند که خداوندا وعده وفا کردی مگر یک آرزو باقی است که باز ما را در دنیا باز
بار دوم در راه تو شهید شویم و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که هر آینه دوست میدارم
که شهید شوم باز زنده گردانیده شوم باز شهید شوم باز زنده گردانیده شوم باز شهید شوم باز
زنده گردانیده شوم سه بار این کلمه را فرمود و از ابن عمر رضی الله عنهما منقول است که هر که بر شهیدان
بگذرد و بر ایشان سلام فرستد سلام فرستند ایشان بر وی تا روز قیامت بر لبیب
پوشیده نماند که درین تصریح است بر شنیدن اموات کلام احیا را و جواب سلام دادن ایشان و در

و در شنیدن رد سلام از قبر سید الشهداء و شهدای دیگر که در احد اند از سلف آثار و اخبار بسیار
آمده است و فی التفسیر العزیزی یعنی و مگوئید در حق کسی که کشته شود در راه خدا و از جمله صالحان
باشد در جهاد که ایشان مرده اند زیرا که چون آدمی می میرد روح او از بدن او جدا می شود
پس موت عبارت از عدم حس و حرکت و عدم ادراک و شعور جسد را بجدائی روح رسیده و روح را
اصلا تغیر نمیشود چنانچه حامل قوی بود حالا هم هست و شعوری و ادراکی که داشت حالا هم دارد
بلکه صاف تر و روشن تر زیرا که تدبیر بدن و توجه بامور سفلانیه او از صفای ادراک مانع
میشد و چون از بدن جدا شد آن مانع مرتفع گشت پس ارواح را مطلقاً خواه روح
شهید باشد یا روح عامه مومنین یا روح کافر و فاسق باین معنی مرده نتوان گفت مرده
صفت بدن است که شعور و ادراک و حرکات و تصرفات بسبب تعلق روح با وی از وی
ظاهر میشوند حالا نمی شوند آری روح را بدو معنی موت لاحق میشود اول آنکه بعد از
مفارقت بدن از ترقی باز میماند و تا وقتیکه با بدن متعلق بود میدان ترقی بر روح او فراخ
بود دوم آنکه بعضی تمتعات و تلذذات مثل اکل و شرب و سیر و دور که بواسطه بدن با آنها
خوگرفته بود از دست او میروند لهذا او را نیز در شرع حکم موت میفرمایند اما درین امور
فقط مثلاً میگویند که عمل نیک و بد او ختم شد و خاتمه کار او برین عمل شد و بسعادت یا شقاوت
مرد و من بعد او را تدارک مافات متصور نماند و نیز میگویند که مال او میراث وارثان گشت زیرا که
حالا او را کاری بمال اینجا نماند و زن او فارغ از نکاح گشت اگر بعد انقضای عدت با دیگری نکاح
کند جائز است زیرا که علاقه که با این زن داشت و با آن متمتع بود موقوف برین جسد بود و چون آن
جسد از وی جدا شد مانند آنکه چون سوار اسپ خود را فروخت دیگر او را حاجت زین و توبره
و لگام نماند و سوداگر چون دکانداری موقوف کرد دیگر افزونی مال او را ممکن نیست همان

روح را اصلا تغیر نمیشود

اند و غنۀ خوشش با اوست لکن موت ارواح باین دو معنی هم در غیر شهیدان نادر است
اما شهیدان راه خدا را در حقیقت دو معنی هم نیست بلکه ایشان زنده کاشند زیرا که دوام در ترقی
و تضاعف اجر و ثواب اند و عمل ایشان که بران مرده اند دوران جهان داده حکم عمل
دائمی ایشان گرفته که گویا هنوز کرده میروند و در حدیث صحیحین آمده است کل میت یختم
علی عمله اذا مات الا المجاهد فی سبیل الله فانه ینمی له عمله الی یوم القیمة یعنی هر آدمی چون
میرد بر عمل او مهر ختم می نهند مگر کسیکه در جهاد راه خدا مرده باشد که عمل او جاری تا
تا روز قیامت گویا جهاد میکنند و همچنین تمتعات و تلذذات جسدانیه نیز از ایشان موقوف
نشده بلکه ایشان را بمجرد مفارقت ارواح از ابدان در ابدان دیگر متعلق ساخته اند تا بواسطه
آن ابدان تمتعات و تلذذات جسدانیه بردارند امام مالک در موطا و امام احمد و ترمذی
و نسائی و ابن ماجه بروایت کعب بن مالک آورده اند که آنحضرت علیه السلام فرموده اند که ارواح
شهیدان را در شکم جانوران سبز رنگ مثل طوطیان و سبز کها جا داده اند و ایشان را
پروانگی میدهند که از هر میوه و هر درخت بهشت شکم سیر خورده بیایند و از نهرهای بهشت
هرچه خواهند از شراب و آب و شیر و شهد بنوشند و آشیانه ایشان قندیلها است
که معلق است بعرش و دران استراحت میکنند و اصل این حدیث متواتر است و در صحیحین نیز موجود
آری ارواح از تمتعات این جهان و تکلیفات دنیا دور افتاده اند اما تمتعات جسدیه
بی تکلیفات دارند و اصلا روی غم و الم نمی بینند پس در حقیقت حیات ایشان از حیات
دنیوی است ولکن شما شعور ندارید که ایشان هنوز در ترقی اعمال و در تمتعات و تلذذات
بدنی با شما شریک اند بلکه از شما زیاده تر و افزون تر باین جهت که آن ابدان ایشان
از نظر شما غائب و در عالمی دیگر ورای عالم شما رزق ایشان و سیر و ایشان

مقرر است مانند کسیکه در ولایت معهود میخورد و سیده شکوفه و گلزار می نماید و اهل هند دستان
چون او را نه بینند مرده انکارند و نیز بازین جهت ابدان گذشته آنها را بدست خود
کور می کنند و بی روح میدانند و باز اثر حیات ارواح آنها درین ابدان ظاهر
نمی شود اگرچه بطریق خرق عادت از تلف و بوسیدگی محفوظ مانند مثل کسیکه خانه
شخصی را ویران و خالی دید حکم بموت او کند انتهی و فی بعض الرسائل العزیزیه ارواح
بعد موت فنا نیست بلکه انقطاع تعلق از بدن است لکن ارواح عامه را همین قدر بقا حیات
روح است و شهدا را او و او نزاید با این بقا عنایت می شود که حاصل از تعلق به بدن
دنیوی نیز همان و امر بود اول ترقی در آخرت بحدیث صحیح که ینمی له عمله الی یوم القیمة دوم
رزق بتوسط بدن دیگر اخروی که ارواح الشهداء فی اجواف طیر خضر تعلق فی ثمار الجنة تاوی
الی قنادیل المعلقة تحت العرش و در نص قرآنی در سوره بقره و در سوره آل عمران اشارت
صریح باین دو وجه است و انبیا را عرض احوال امت و توجه باصلاح امور ایشان زیاده تر
اثر حیات است باقی مجرد شعور به بعض احوال و تلذذ و تالم لازم بقاء روح است که لطیفه
دراکه همان است و حیات باینمعنی مشترک است در مومنین و کفار زیرا که ارواح همه باقی است
و شعور و ادراک که ذاتی او است منسلخ نشده انتهی و اما الاحادیث المثبتة لتعذیب القبر و
تنعیمه فکثیرة و نحن نذکر منها الاحادیث الثلثة الصحیحة الحدیث الاول روی البخاری و مسلم عن انس
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا وضع فی قبره و تولی عنه
اصحابه انه لیسمع قرع نعالهم اتاه ملکان فیقعدانه فیقولان ما کنت تقول فی هذا الرجل یعنی
لمحمد صلی الله علیه وسلم فاما المومن فیقول اشهد انه عبد الله و رسوله فیقال له انظر الی مقعدک
من النار قد ابدلک الله به مقعداً من الجنة فیراهما جمیعاً و اما المنافق والکافر فیقال له ما کنت

بقای ارواح بعد موت فنا نیست

بعضے تحقیق جسمانی شعور و ادراک و تنعم و تالم لازم بقای روح است

اثبات عذاب قبر احادیث الاول

تقول

تقول فی هذا الرجل فیقول لا ادری کنت اقول ما یقول الناس فیقال لا دریت ولا تلیت
ویضرب بمطارق من حدید ضربة فیصیح صیحة یسمعها من یلیه غیر الثقلین یعنی فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم که چون نهاده شود بنده در گور و بگردند از وی یاران وی بدرستیکه وی بتحقیق
می شنود کوفتن نعال ایشان یعنی آواز پای ایشان که بر زمین میروند بیایند بر او دو فرشته پس
می نشانند او را پس میگویند آن دو فرشته چه می گفتی تو در حق این مرد یعنی آنحضرت صلی الله
علیه وسلم واین اشارت یا از جهت شهرت امر وحضور او ست در اذهان یا باین طریق
که در قبر مثالی از حضرت وی حاضر میساخته باشند تا مشاهده جمال جهان افزای او عقده
اشکال که در کار افتاده گشاده شود وظلمت فراق بنور لقای دلکشای او روشن کرده
پس اما مومن پس میگوید گواهی میدهم که وی بنده خاص خدا او فرستاده برحق اوست پس گفته می شود مر مومن را که
نگاه کن بجای نشست خود که از آتش دوزخ که برای تو آماده ساخته بودند بتحقیق بدل کرد خدا برای تو بجای
نشست تو که در دوزخ بود جای نشستی از بهشت پس می بیند آن مومن هر دو جا را که از دوزخ است
و بهشت و حکمت درین نشست که فرح و سرور بیفزاید یکی بجهت خلاص شدن از بلیه دوزخ و دیگر بجهت خاص یافتن بدولت
وکافر را حال بر عکس این خواهد بود و اما منافق و کافر پس گفته می شود مر هر یک را که چه میگفتی تو در حق این مرد یعنی محمد پس میگوید هر منافق یا
وکافر نمیدانم و من که میگفتم در شان او آنچه میگفتند مردم و در نیافتم حقیقت حال او را پس گفته میشود مر او را ندانستی با تعقل خود
و نخواندی تو قرآن را و زده میشود مر هر یک منافق و کافر بمطرقه ها از آهن زدنی عظیم پس فریاد میکند فریاد کردنی که می شنوند آن را هر که
نزدیک او ست بجز آدمیان و پریان که ایشان اگر می شنوند تا قاعده ابتلا و تکلیف بحال نماند و این بغیب نباشد و شهود گردد و عیان نیز
نگردد و موجب انقطاع سلسله معیشت نگردد کذا فی ترجمة المشکوة وافاد ملا علی القاری رح فی مرقاة المفاتیح
شرح مشکوة المصابیح قیل لیسمع صوت نعالهم لو کان حیا فان جسده قبل ان یاتیه الملک فیقعده
میت لا حس له بشیء و هو ضعیف اذ ثبت بالاحادیث ان المیت یعلم من یغسله ومن یصلی

علیه ومن یحمله ومن یدفنه قال ابن الملک فیه دلالة علی حیوة المیت فی القبر لان الاحساس بدون
الحیات ممتنع عادةً انتهی وفی شرح المصابیح قال بعضهم ان الاموات یؤذیهم صوت النعال وقال
العلماء ذلک یدل علی ان المیت یسمع فی القبر ما یقال من الکلام ویقرء من القرآن انتهی توضیح
مقام آنکه منکران سمع اموات در قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لیسمع قرع نعالهم تاویلی کرده
که خلاف ظاهر بعید از صواب است اختیار نموده‌اند بیانش آنکه اگر میت زنده می بود آواز
کوفتن نعلها می شنید چه بدن میت پیش ازانکه بیاید نزد او فرشته پس نشانند او را و روح را
و حسابش آرد پوشیده نماند که این تاویل ضعیف است چرا که الفاظ حدیث ازان ابا
دارد چه تقدیر نمودن لو کان حیا بدون قرینه صارفه از درجه صحت بعید است بلکه رد
کند این تاویل را آنچه از احادیث صحیحه به ثبوت پیوسته که میت می شناسد کسی را که کفن
میپوشاند او را و نماز جنازه او می گزارد و کسیکه بر میدارد جنازه او را و دفن می کند وی را
و گفت ابن ملک که درین حدیث دلالت صریح است برانکه میت در قبر زنده است زیرا که
ادراک بغیر زندگی محال است بحسب عادت وبعضی گویند که ایذا میرسد باموات را از آواز های
نعال و مختار اکثر علما آنست که این حدیث دلالت میکند برانکه میت می شنود کلام ما
و قرأت قرآن را وبعضی قشریین ازان حدیث جواب داده‌اند باین طریق که شنیدن
میت آواز نعال را مخصوص است بوقت نهادن میت در قبر از برای مقدمه سوال پس
سمع اموات در همه اوقات ثابت نشد مع ان المطلوب سمع المیت مطلقا مع قطع اللحظ
عن خصوصیة وقت دون وقت و محققان تضعیف کرده‌اند این جواب را باین عنوان که تخصیص مذکور خلاف ظاهر است و دلیلی
بران قائم نیست چه ظاهر حدیث دلالت میکند برانکه حالت مذکور حاصل است میت را در قبر فالتخصیص بلا قرینة [illegible] لا
یسمع وابن همام در فتح القدیر بر منکران سمع اموات بحدیث مذکور اشکالی آورده و جواب ازطرف

ان شاء

ایشان بتخصیص مذکور بلفظ اللهم افاده نموده و نیک ظاهر است که این لفظ دلالت میکند بر ضعف
جواب هکذا فی الطریقة الوسطی قال مولانا علی القاری فی المرقاة ویشکل علیهم خبر مسلم ان المیت
لیسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان یخصوا ذلک باول الوضع فی القبر مقدمة للسؤال
جمعًا بینه وبین الآیتین فانهما یفیدان تحقق عدم سماعهم فانه تعالی شبه الکفار بالموتی لافادة
بعد سماعهم وهو کما تری فیه نقض لا یحصل به جمع مع ان ما ورد من السلام علی الموتی یرد علی
التخصیص باول احوال الدفن انتهی ولکن سخن درین مقام آنست که تنعیم و تعذیب قبر و حیات
موتی در قبور و سوال و جواب و فتح دریچه بهشت برای ترویح و تفریح باحیبان و کشادن
دریچه دوزخ برای ایلام و تعذیب عاصیان و کافران که در کتب عقائد و احادیث مبین
و مبرهن شده مبنی است بر اعادهٔ روح بجسد و بقاء تعلق آن باجزاء لطیفه بدن که عبارت
است از نسمه ظاهر است که استدامت استراحت در حق مغفوران و دوام عذاب برای مقهوران
تا بعث و نشر که مشهور و متواتر است بدون بقاء روح و تعلق خاص آن باجزای بدن
صورتی ندارد و نیز مناط شناختن اصوات زائران را و شنیدن کلام و سلام احیا
و جواب دادن ایشان که بمرتبه تواتر معنوی رسیده همان تعلق خاص است پس تخصیص
شنیدن میت آواز نعال را بوقت نهادن در قبر اقتضای کند که همه امور مذکوره از
شناختن و شنیدن و جواب دادن و معذب شدن و منعم بودن مخصوص بوقت وضع میت
در قبر باشد اذ لا قائل بالفصل فعلیک بالانصاف والتجنب عن الاعتساف و یعضده
ما قال ابن عبد البر احادیث السوال و عرض المقعد و عذاب القبر و نعیمه و زیارة القبور و رد السلام
علیها و خطابهم مخاطبة الحاضر العاقل والدالة علی بقاء التعلق الخاص بین الروح والجسد الی یوم
الحشر انتهی و فی شرح الفقه الاکبر للملا علی القاری علیه رحمة الباری اعلم ان الروح

لها بالبدن خمسة انواع من التعلق متغایرة الاحکام الاول تعلقها به فی بطن الام جنینا الثانی تعلقها
به بعد خروجه الی وجه الارض الثالث تعلقها به فی حال النوم فلها به تعلق من وجه ومفارقة
من وجه الرابع تعلقها به فی البرزخ فانها وان فارقته وتجردت عنه لکنها لم تفارقه کلیا بحیث
لا یبقی لها الیه التفات البتة فانه ورد ردها الیه وقت سلام المسلم علیه وورد انه یسمع خفق
نعالهم حین یولون عنه وهذا الرد اعادة خاصة لا توجب حیوة البدن قبل یوم القیمة الخامس
تعلقها به یوم بعث الاجساد وهو اکمل انواع تعلقها اذ لا یقبل البدن معه موتا ولا نوما ولا
شیئا من الفساد انتهی یعنی تعلق روح با بدن پنج گونه است اول روح را تعلقی است خاص با بدن
در حالت بودن بچه در شکم مادر دوم روح را تعلقی است با بدن بعد پیدا شدن او و
بیرون آمدن وی از شکم سوم روح را تعلقی است با بدن در حالت خواب پس درینحالت
روح او را به بعضی اعتبار تعلق است به بدن و به بعضی اعتبار مفارقت است ازان چهارم
روح را تعلقی است با بدن در عالم برزخ بعد مفارقت روح از بدن چه درینصورت اگرچه اورا
به بعضی اعتبار از بدن تجردی حاصل شد لکن بهمه وجوه روح را فرقت تام از بدن رو
نداده زیرا که از احادیث صحیحه ثابت شده است که وقت سلام کردن مسلمان بر میت روح
بسوی بدن متوجه می شود و نیز وارد شده که میت میشنود آواز کوفتن نعال مردم هنگامیکه
بگردند از وی یاران او بعد دفن کردن و این متوجه شدن روح سوی بدن اعادة
خاص است که ازان لازم نمی آید زنده شدن بدن پیش از روز قیامت پنجم روح را تعلقی
است با بدن روز قیامت که ابدان مبعوث خواهند شد و این نوع تعلق کاملترین انواع
است که درین وقت بدن را نه موت لاحق می شود و نه خواب و نه چیزی دیگر که موجب فساد
بدن باشد و در مدارج النبوة مرقوم است که میان قبور سایر مؤمنین و ارواح ایشان نسبتی

است

است خاص ستم که بدان اثر آن امی شناسند بدلیل استحباب زیارت قبر حبیب و وفات
و احادیث کثیره دلالت دارند برانکه اہل قبور را ادراک و سماع حاصل است و شکّ نیست
که سمع از اعراضی است که مشروط اند بحیات پس ہمہ حیّ اند ولکن حیات ایشان در تتمہ
کمتر است از حیات شہدا و حیات شہدا کمتر است از حیات انبیا و در رسالہ ہاشمیہ مذکور است کہ در
میت جسمی است مثالی کہ برای وسعت علم و شعور و تفنن تصرفات اقتضائی دارد و
جسمی است شہادی کہ تغذیہ و تنمیہ و تولید و سمع بحاسہ سامعہ مانند آن از مقتضیات اوست پس
ہر یک از جسم مثالی و شہادی بخصوصیتہا امتیازی کامل دارد ولکن اصل حیات کہ قدر مشترک
است مابین ہر دو جسم و جنس حواس و ادراک را علی السویہ میخواہد در ہر دو جا تحقق انتہی
و سابقا براہان عقلی و نقلی و اجماع فلاسفہ و اتفاق کافہ اہل سنت و جماعت بر ادراک و
شعور و سمع میت نقل کردیم پس از جمیع ما سبق و بحق لائح شد کہ شنیدن میت خفق
نعال را اصلا مخالف قیاس صائب و خلاف عقل سلیم نیست تا کسی فلسفی مزاج توہم کند کہ این
خلاف قیاس ثابت می شود از خصوص موضع ثبوت تجاوز نمی کند بلکہ برہان موضع مقصور
ماند و بما تلونا علیک لمع عند البصیر بحذق ان ما قال بعض حملۃ عرش الجہل والغوایۃ ان الاستدلال
المراد بہ المولوی محمد علی الملاذ آبادی
بقولہ علیہ السلام ان العبد اذا وضع فی قبرہ و تولی عنہ اصحابہ انہ لیسمع قرع نعالہم الحدیث علی
سماع المیت لیس بمستقیم لانہ ورد عند عذاب القبر و حج اذ ضمنہ فیہ بحیث علی قول العامۃ و ثبوت
سماع المیت خفق النعال عند وضع المخلوق فی المیت لا یوجب ثبوتہ عموما بوجہین الاول ان سماع
المیت خفق نعال اصحابہ خاصۃ فی ذلک الوقت لانہ مقدمۃ السوال فلا یصح القیاس علی ذلک الوقت
لمزید وصف فی المقیس علیہ و الثانی ان ثبوت ذلک السماع علی خلاف القیاس و ما ورد علی
خلاف القیاس یقتصر فی محلہ و لا یتجاوز عنہ تم بلفظہ لیس مما یسمع بالقبول کما لا یخفی علی ارباب العقول

واما زعم ان استنباط سماع الاموات عن هذا الحدیث معارض لقوله تعالی انک لا تسمع الموتی
وما انت بمسمع من فی القبور فستعلم دفعه عن قریب فانتظره مفتشا الحدیث الثانی روی
مسلم عن زید بن ثابت رضی الله عنه قال بینما رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حائط لبنی النجار
علی بغلة له ونحن معه اذ حادت به فکادت تلقیه واذا اقبر ستة او خمسة فقال من یعرف هذه
الاقبر فقال رجل انا قال فمتی ماتوا قال فی الشرک فقال ان هذه الامة تبتلی فی قبورها فلولا
ان تدافنوا لدعوت الله ان یسمعکم من عذاب القبر الذی اسمع منه یعنی گفت زید بن ثابت
در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بود در بوستان بنی نجار که قبیله ایست از انصار
سوار بر استری که آنحضرت را بود وبودیم با حضرت که ناگاه برمید وخم کرد آنحضرت
را از پشت خود پس نزدیک بود که بیندازد آنحضرت را بر زمین وناگاه قبرها بود در آنجا
شش یا پنج پس فرمود آنحضرت که کدام کس می شناسد صاحبان این قبرها گفت
مردی که من می شناسم فرمود آن حضرت پس بگو کی مرده اند ودر کدام زمان از
عالم رفته اند گفت در زمان شرک مرده اند ومشرک بوده اند پس فرمود آنحضرت
این امت مبتلا ساخته میشوند آزمایش کرده میشوند در گورهای خود پس اگر نمی بود ترس وملاحظه آنکه دفن
نکنید شما مردهای خود را ورسم گور کردن برخیزد از عالم هر آینه دعا می کردم خدا تعالی
را که بشنواند شما را چیزی از عذاب قبر که می شنوم من از آن یعنی اگر بشنوید شما آن عذاب را
دیگر مردهای خود را در گور نمی نهید درینجا اشکال می آرند که عذاب قبر موقوف بر دفن کردن
نیست خدای جل شانه اگر خواهد عذاب کند مرده را اگرچه باشد در صحرا یا در شکم جانوره
نیز امر کرده شده اند مومنان بر دفن اموات پس ترک آن از ایشان بجهت این ترس چه
گنجایش دارد توجیه کرده اند ازین اشکال بچند وجه یکی آنکه مراد نیست که اگر بشنوید عذاب

قبر را خوفی و دهشتی عارض میشود شمار اکه بیهوش و بی عقل میکرداند و قوت فرصت دفن
نمی نماید پس ترک دفن نه از جهت خوف آن است بلکه بسبب فوات عقل و رفتن
هوش دیگر آنکه اگر بشنوید عذاب مردها را دهشتی و وحشتی حاصل میکرد و شمار از مشاهده
اموات بحدی که نزدیک نمی توانید آمد بایشان تا تجهیز و تکفین نمایید و دفن کنید وجه
دیگر آنکه طبایع زندگان مجبول است بر پوشیدن عیب مردهای خود و در شریعت نیز امر بدان
کرده اند که اذکروا موتاکم بالخیر و مقابر محل حضور مردم و اجتماع ایشان است پس در صحراهای
بعید نمی اندازند تا کسی نرود و نشنود عذاب ایشان را و مطلع نگردد بر عیبهای ایشان والله اعلم
هکذا فی الترجمة الحدیث الثالث روی ابن ماجه عن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم
قال اذا ادخل المیت القبر مثلت له الشمس عند غروبها فیجلس یمسح عینیه و یقول دعونی اصلی
یعنی چون در آورده می شود مرده در گور متمثل ساخته می شود و نموده می شود مر او را
آفتاب چنانکه در وقت غروب میباشد زرد و کم تاب پس می نشیند میت در حالیکه می مالد
هر دو چشم خود را و می گوید بگذارید مرا که نماز شام بگزارم و این دلالت بر رفاهیت حال وی
میکند گویا هنوز در دنیاست و بخواب رفته بود اما تخصیص مغرب بجهت مناسبت حال غربت
و تنهائی است در وقت شام کذا فی ترجمة المشکوة تحقیق ششم آنکه در احادیث صحیحه مثبته
تنعیم و تعذیب قبر نجات مومن و عذاب کافر و منافق مذکور است و این حال مومن مطیع را
خواهد بود و مذکور نشده که حال مومن فاسق چیست آیا او را عذابی است یا نه پس گفته اند
که حکم مومن فاسق آنست که در جواب شریک مومن مطیع است نه در بشارت و فتح باب بهشت
و امثال آن یا در آنها نیز شریک باشد اما در مرتبه کمتر تا تواند که نوعی از عذاب کنند اگر
فاسقی باشد که خواسته است خدای تعالی مغفرت او را کذا فی الترجمة تحقیق هفتم آنکه منکر نکیر

کاف و نکیر بر وزن امیر بمعنی ناآشنا و موحش مشتق است از نکرت ضد معرفت و چون میت
از انها آشنائی ندارد و صورتی مانند صورت آنها ندیده لهذا هر دو فرشته را که از میت سوال
می کنند منکر و نکیر نامیدند کذا فی مرقاة المصابیح و ظاهر آنست که منکر و نکیر نام دو فرشته است
معین و مشخص که بر سر هر میت بتمثیل حاضر می آیند و بعضی زعم کرده اند که نام دو گروه است
و هر یکی ازین دو گروه افراد بی شمار دارد و تمسک نموده اند باینکه در یکساعت مردمان کثیر در
مشرق و مغرب می میرند پس چگونه ممکن باشد که دو فرشته معین از ان همه ها در یک آن
سوال نمایند و درین تمسک خدشه است ظاهر زیراکه ممکن است که در آن واحد هر دو فرشته
معین بصور مختلفه و ابدان کثیره متمثل و متصور شوند و از اموات کثیر در وقت واحد سوال
کنند و این از قدرت قادر مطلق هرگز مستبعد و مستغرب نیست بلکه وقوع همچنین امور غریبه از اولیا
الله قدس اسرارهم مؤید اوست قال بعض المحققین فی حاشیته علی شرح العقائد النسفیة قال
استاد البشر الظاهر ان منکرا و نکیرا جثمان والاتفق ساعة واحدة تتفق الموت لاشخاص کثیرة
فی اطراف العالم فلا یمکن ان یسئلا الجمیع فی آن واحد تم کلامه اقول عدم امکان السوال محل
بحث اذ یمکن ان یتصورا بصور مختلفة و ابدان متعددة کما نقل عن اولیاء امة محمد صلی الله علیه و
سلم انتهی تحقیق هشتم آنکه از ظاهر اخبار و آثار مرویه و باب تعمم عذاب قبر ثابت می شود که از اطفال نیز سوال
و مؤید است آنچه مروی شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد دفن کردن ابراهیم علیه السلام
تلقین فرمودند که ای ابراهیم در جواب فرشتگان بگو که الله تعالی پروردگار من است
و پیغمبر جد پدر من است و اسلام دین من است و مختار ابو عمرو بن صلاح و صاحب تتمه و نسفیه آنست
که اطفال را تلقین نکنند چه ایشان را سوال در قبر نمی شود و روایت مذکور در حیز ثبوت
نرسیده زیراکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز جنازه ابراهیم علیه السلام نخواندند و دفن

نکردند

نکردند بلکه همانوقت در گزاردن نماز کسوف مشغول بودند و بعضی گویند که از اطفال مشرکین در قبر
سوال میشود و اطفال مومنین که مغفور اند مسئول نمی شوند و بعضی بعکس این حکم کرده اند
بعضی راه توقف ورزیدند فی شرح المصابیح ظواهر الاخبار تدل علی ان الاطفال کالبالغین
فی سوال القبر فیلقن لهم لیقال لیعرفوا بذلک منزلتهم وسعادتهم وقد صرح بذلک فی قصة ابنه
ابراهیم علیه السلام وهو ما ذکره الشیخ ابو سعد المتولی فی التتمة ان النبی صلی الله علیه وسلم لقن
ابنه ابراهیم علیه السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم قل الله ربی ورسول ابی والاسلام
دینی وقال الشیخ ابو عمرو بن الصلاح صاحب الروضة فی الاذکار الصواب انه لا تلقین لطفل
لانه لا یسئل وهذا اقرب لانه لا یعذب فانه تابع غیر مکلف والحدیث فی ابراهیم لم یثبت
بل الثابت ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یصل علی ابراهیم ولم یحضر دفنه لاشتغاله بصلوة
الکسوف ووعظ الناس رواه ابو داود وغیره انتهی وفی بعض الحواشی علی شرح العقائد النسفیه
قیل ان صبیان المشرکین یسئلون فی القبر واما صبیان المسلمین فکلهم مغفورون فلا یسئلون وقد
یقال یجوز ان یکون للکل سوال وفی سواله حکمة لم نطلع علیها کما فی الانبیاء علیهم السلام
قیل ینبغی ان یکون هذا مخصوصا بصبیان المسلمین لا یقال لا فائدة فی سوال صبیان المسلمین
فانهم مغفورون لانا نقول لعل فی السوال منهم حکمة لم نطلع علیها وکیفیة السوال عن الصبی
غیر معلومة قیل یسال الصبی عن مفارقة الابوین وعن کیفیة معاملتهما به فی الرسالة
المغنیة لیس للانبیاء وللعشرة المبشرة والصبیان للمومنین سوال ولا عذاب ولا حساب
وما وقع فی بعض النسخ من وقوع السوال عن الانبیاء واطفال المومنین فهو محمول علی
حساب العرض فیقال فعلت کذا وکذا ولکن عفوت عنک واما حساب المناقشة وهو قوله
لم فعلت کذا فهو لیس للجماعة المذکورة انتهی و در کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی

والقبور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب حدیث تفصیلش موجود چنانچه تفصیل این
مقام از تفاسیر و احادیث بیان کردیم فتذکر ولا تغفل و نیز در احادیث صحیحه مشهوره
درباب زیارت قبور و سلام بر موتی و همکلامی با ایشان ثابت است توضیح این مقام نیز مذکور
شده لکن اینجا هم یکدو حدیث فیها ما للمؤمنین و فیها ما للمنکرین بیان میکنیم پس بدانکه نیز روایت
ابو الشیخ از عبید بن مرزوق ثابت شده که زنی بود در مدینه منوره که جاروب کشی مسجد شریف
می نمود وفات کرد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم را از حال انتقالش اطلاعی نه شد پس
بگذشتند آنحضرت بر قبر او و پرسیدند که این صاحب قبر کیست گفتند ام محجن فرمودند
که همان ام محجن که جاروب کشی مسجد میکرد عرض نمودند که آری همو انتقال کرد
پس آنحضرت بجماعت نماز جنازه بر قبر او خواندند باز بوی مخاطب شده فرمودند که ای ام محجن
کدام عمل را بهتر یافتی مردمان گذارش کردند که آیا می شنود فرمودند که شما از وی زیاده تر
نمی شنوید یعنی او مثل شما یا زیاده از شما می شنود باز از اندرون قبر آوازی بر آمد که
جاروب کشی مسجد را بهترین عمال یافتم و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال اذا مررت
بالقبور قد کنت تعرفهم فقل السلام علیکم اصحاب القبور واذا مررت بالقبور لا تعرفهم فقل
السلام علی المسلمین یعنی چون بگذری باهل قبور که میشناختی ایشان را در دنیا پس بوقت
زیارت بگو سلام باد بر شما ای صاحبان گورها و چون بگذری باهل قبور که نمی شناختی ایشان را
پس بگو سلام باد بر مسلمانان و قال الحکیم الترمذی الارواح تجول فی البرزخ فتبصر احوال الدنیا یعنی
ارواح جولانی می کنند در عالم برزخ پس می بینند احوال دنیا را و اخرج ابن عدی عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احسنوا اکفان موتاکم فانهم یتزاورون فی قبورهم
یعنی خوب بهتر دهید کفنهای مردگان خود را چراکه ایشان در قبرها با یکدیگر ملاقات می کنند

و در حدیث بخاری موجود که آن حضرت صلی الله علیه وسلم با کفار که در بدر بدانکه بدر نام آبی است معروف
و وہی است مشہور که بفاصله چهار منزل از مدینه منوره واقع است و جنگ بدر بروز جمعه
هفتدهم رمضان المبارک در سال دوم از هجرت بمیان آمده اقا دالامام النووی فی کتاب
الجهاد من شرح صحیح مسلم اعلم ان بدرا هو موضع الغزوة العظمى المشهورة وهي ماء معروف
و قرية عامرة على نحو اربعة مراحل من المدينة بينها و بين مكة قال ابن قتيبة بدر بئر كانت
لرجل يسمى بدرا فسميت باسمه قال ابو اليقظان كانت لرجل من بني غفار و كانت غزوة
بدر يوم الجمعة لسبع عشرة خلت من شهر رمضان في السنة الثانية من الهجرة انتهى کشته شدند
خطاب فرموده هل وجدتم ما وعد ربكم حقا مردم عرض کردند که یا رسول الله ما تکلم من
اجساد لا ارواح لها فرمودند که ما انتم باسمع لما اقول منهم ولکن لا یجیبون تفصیل مقام آنکه در
مشکوة المصابیح مذکور است عن قتادة قال ذکر لنا انس بن مالک عن ابی طلحة ان النبی
صلی الله علیه وسلم امر یوم بدر باربعة وعشرین رجلا من صنادید قریش فقذفوا فی طوی
من اطواء بدر خبیث مخبث وکان اذا ظهر علی قوم اقام بالعرصة ثلث لیال فلما کان
ببدر الیوم الثالث امر براحلته فشد علیها رحلها ثم مشی واتبعه اصحابه حتی قام علی شفة الرکی
فجعل ینادیهم باسمائهم واسماء آبائهم یا فلان بن فلان ویا فلان بن فلان ایسرکم انکم اطعتم
الله ورسوله فانا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا فقال عمر یا رسول الله
ما تکلم من اجساد لا ارواح لها فقال النبی صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده ما انتم باسمع لما
اقول منهم وفی روایة ما انتم باسمع منهم لکن لا یجیبون متفق علیه زاد البخاری قال قتادة
احیاهم الله حتی اسمعهم قوله توبیخا وتصغیرا ونقمة وحسرة وندما انتهی قال الطیبی قوله ایسرکم
انکم اطعتم الله ورسوله یعنی معناه بل تتمنون ان تکونوا مسلمین بعد ما وصلتم الی عذاب النار اقول یعنی

ان التفسير بما يترتب عليه قوله فانا قد وجدنا الا انه كالتعليل له فالسخرية مستعارة لضده من الحزن وفي الكناية تهكما وسخرية كالبشارة في فبشرهم بعذاب اليم وكالتحية في قولهم تحية بينهم ضرب وجيع ؛ ومقام الشماتة والحسرة يقتضيه فالمعنى تحزنون وتحسرون على ما فاتكم من طاعة الله ورسوله وتذكرون قولنا لكم ان الله سيظهر دينه وينصر اولياءه ويخذل اعداءه فانا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا انتهى وقال الامام النودي في شرح صحيح مسلم قال المازري قال بعض الناس ان الميت يسمع عملا بظاهر هذا الحديث ثم انكره المازري وادعى ان هذا خاص في حق اهل بدر ورد عليه القاضي وقال يحمل سماعهم على ما يحمل سماع الموتى في احاديث عذاب القبر وفتنته التي لا مدفع لها وذلك باحيائهم او احياء جزء منهم يعقلون به ويسمعون في الوقت الذي يريد الله هذا كلام القاضي وهو الظاهر المختار الذي يقتضيه احاديث السلام على القبور انتهى وفي المرقاة شرح المشكوة وكان المازري اخذ الاختصاص من قول قتادة وهو خلاف الجمهور كما هو مبين في شرح الصدر ، و توضيح مرام آنكه عدد مقتولان بدر از كفار هفتاد و بود و نيز هفتاد ديگر اسير شدند و از مسلمانان چهارده كس بدرجه شهادت رسيدند : شش از مهاجران و هشت از انصار شش از خزرج و دو از اوس و بحكم پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بست و چهار كس از ان هفتاد و هفتا سي قريش كه كشته شده بود نداند اخته شدند در چاهي از چاه هاى بدر كه آن چاه پليد و پليد كننده است و اين صفت دران چاه از قديم بود كه قوم وكنديها دران مى انداختند يا جهت انداختن مردار هاى اين پليدان در وى و بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم وقتيكه غالب مى شد بر قومى و فتح ميكرد و اقامت ميفرمود در جاى جنگ و ميدان آن سه شب پس چون بود آنحضرت در بدر روز سوم امر كرد به بستن پالان بر شتر سوارى پس بسته شد بر وى پالان آن پس تر روان شد آنحضرت و پيروى كردند آنحضرت را يا ران

یاران او یعنی صحابه نیز همراه شدند تا آنکه با پیشوا و آن حضرت بر کناره چاهی پس شروع فرمود
آنحضرت که ندا می کند مردها را بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان ای فلان پسر فلان
ای فلان پسر فلان آیا شاد و خوشحال میکرداند شما را که فرمان برداری میکردید خدا و رسول
خدا را و ایمان می آوردید پس بدرستی که ما بتحقیق یافتیم چیزی را که وعده کرده بود پروردگار
ما حق پس آیا یافتید شما چیزی را که وعده کرده بود پروردگار شما حق یعنی الآن معلوم کردید
که دین اسلام حق است و آنچه خدا و رسول خدا می فرمود حق است و خطاب [illegible] آنحضرت
ایشان را بر سبیل استفهام حسرت است برای حسرت دادن و بطریق استهزا یعنی آیا اندوهناک می شوید
و حسرت میخورید بر عدم اطاعت خدا و رسول خدا و یاد میکنید این را که پیغمبر خدا از شما میگفت
که حق تعالی دین اسلام را غلبه خواهد داد و مومنان را نصرت خواهد نمود و دشمنان دین را
ذلیل و خوار خواهد کرد پس گفت عمر ای پیغمبر خدا چه سخن میگوئی از بدان که نیست جانها
دران یعنی اینها مرده اند و نمی شنوند پس سخن کردن با ایشان چیست و چه معنی دارد فرمود
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سوگند بخدائی که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست نیستند شما
شنواتر مر چیزی را که میگویم من از ایشان یعنی آنها شنواترند از شما و یا برابر اند و در
روایتی چنین آمده است نیستند شما شنواتر از ایشان ولکن جواب نمیدهند ایشان و زیاده
کرده است بخاری در روایت خود این عبارت را که گفت قتاده از برای جواب استبعاد
تکلم بردها و انکار سماع ایشان زنده کرد ایشان را خدای تعالی تا آنکه شنوانید
ایشان را کلام آن حضرت از جهت سرزنش کردن و تهدید نمودن
و حقیر و خوار داشتن و عتاب کردن و انتقام کشیدن و برای اظهار حسرت و پشیمانی و
محقق دهلوی قدس سره در ترجمه مشکوة شریف و مدارج النبوة افاده فرموده که این حدیث

صحیح متفق علیه صریح است در ثبوت سماع و شعور با موات و حصول علم مر ایشان را بانچه خطاب
کرده می شوند و همچنین در حدیث مسلم آمده است که میت می شنود کوفتن نعال مردم
را وقتیکه بر می گردند از دفن وی و همچنین انچه در زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اهل
بقیع را آمده که سلام کرد بر ایشان را و خطاب کرد مر ایشان را و گفت سلام باد بر شما ای
اهل دار مسلمانان آمد شمارا انچه وعده کرده شده بودید و ما نیز ان شاء الله می پیوندیم
بشما چه خطاب با کسیکه نشنود و نه فهمد معقول نیست و نزدیک است که شمار کرده شود
از جمله عبث و در حدیث ترمذی آمده است که چون زیارت کرد عائشه رضی الله عنها قبر
برادر خود را عبد الرحمن بن ابی بکر پس که خطاب کرد او را و گفت اگر حاضر میشدم وقت
تو دفن نمی کردم ترا مگر آنجا که مرده بودی چنانکه در باب زیارة القبور گذشت انتهی و در اینجا
باید دانست که منکران سماع اموات جواب داده اند از حدیث مذکور که نص صریح است

جواب اول

در سمع اموات بچند وجه اول انکه سماعت مردکان که دران حدیث صراحةً مذکور است
از خصائص و معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم است بر لبیب در پرده مباد که جواب این

طریق اول

وجه اظهر است بسه طریق اول انکه حمل برین معجزه احتمال و تاویل است و حمل نمی توان
کرد بروی تا قائم نشود دلیل بر استحاله سماع و پروردگار عز و جل قادر است بران و
سببیة حواس مر ادراک را عادی است و معجزه خلق باری تعالی است چنانکه در کتب مذهب

مقرر شده است هکذا فی الترجمة طریق دوم آنکه اگر سمع مذکور از قبیل معجزه میبود
حضرت عمر رضی الله عنه بطریق تعجب و استبعاد سوال نمیکردند کما لا یخفی طریق سوم آنکه

علمای محققین بحدیث مذکور در مسئله سوال قبر تمسک نموده اند و ظاهر است که اگر حدیث
مذکور از جمله معجزات میبود تمسک مذکور صحیح نمی شد و الا فلیس فی فتح الباری

شرح صحیح البخاری قد تمسک بهذا الحدیث من یقول ان السوال یتوجه علی الروح والبدن ورده
من قال انما یتوجه علی الروح فقط بان الاسماع یحتمل ان یکون لاذن القلب فلم یبق فیه
حجة قلت اذا کان الذی وقع حینئذ من خوارق العادة للنبی صلی الله علیه وآله وسلم لم یحسن التمسک
به فی مسئلة السوال اصلا انتهی طریق چهارم آنکه در رسالهٔ شریفه مسطور است که هر گاه سماع
کلام احیا بلی علاقهٔ روح با بدن غیر متصور و همچنین تعذیب میت بدون همین علاقه نمی تواند
شد و موت در عالم دنیا عبارت است از مفارقت روح از بدن مفارقتی که بسبب آن
بدن محتاج بخواب و خورش و دیگر امور ضروریه نباشد لهذا حضرت عمر رضی الله عنه که
قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که ما انتم باسمع منهم است معارض کریمهٔ انک لا تسمع الموتی
انگاشته چه مراد از آن ثمرهٔ سماع است نه نفس سماع از آن حضرت سوال کرد و آنحضرت
فی المعنی جواب داد که علاقهٔ روح با بدن بعد موت هم باقی میماند اگرچه باشد علاقه
حیات متعارفه نمی تواند شد که مقتضی خواب و خور و موجب دیگر حوائج گردد مگر همین قدر
که ترتب سماع و عذاب بران تواند شد در کتاب نووی در ذیل شرح حدیث ما انتم
باسمع منهم مذکور است یحتمل سماعهم علی ما یحتمل سماع الموتی فی احادیث عذاب القبر و ذلک
باحیاءهم او باحیاء جزء منهم یعقلون و یسمعون فی وقت یرید الله تعالی هذا کلام القاضی
و هو الظاهر المختار یقتضیه احادیث السلام علی القبور انتهی وجه دوم آنکه حدیث مذکور
از باب ضرب المثل است و مراد حقیقت کلام نیست بلکه مقصود از آن عبرت زندگان و
حسرت کافران است پوشیده نماند که جواب آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین طور که ایشان
از شما زیاده تر می شنوند یا برابر شما سمع میکنند شهادت میدهد از آنکه حدیث مذکور را
بر عبرت و حسرت محمول کرد زیرا که درین صورت مناسب آن بود که میفرمودند که برای عبرت

شما حسرت کافران خطاب میکنم و نیز منافی اوست موکد فرمودن آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم جواب را بقسم چہ درین وقت ہیچ احتیاج قسم نہ بود فی المرقاۃ شرح المشکوۃ
واجابوا عن ہذا الحدیث تارۃ بان تلک خصوصیتہ صلی اللہ علیہ وسلم معجزۃ وزیادۃ
حسرۃ علی الکافرین اقول یردہ ان الاختصاص لا یصح الا بدلیل وہو مقصود ہہنا
بل السوال ویجاب بنا فیانہ وتارۃ بانہ ضرب المثل اقول ویدفعہ جوابہ صلی اللہ علیہ
وسلم ما انتم باسمع منہم دوم آنکہ در روایت عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما ثابت شدہ کہ وقف النبی
صلی اللہ علیہ وسلم علی قلیب بدر فقال ہل وجدتم ما وعد ربکم حقا ثم قال الآن یسمعون
ما اقول پس از قید الآن لائح می شود کہ شنیدن کفار مخصوص ہست بوقت خطاب فرمودن
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اوشان را و بلا شبہ برین تقدیر سمع کفار از قبیل معجزہ خواہد بود
تقریر جواب ثانی آنکہ مراد از تقیید فرمودن آنحضرت سمع کفار را بقید الآن آنست کہ اکنون کہ پردہ
بر افتاد و کفار عذاب خدا را معاینہ کردند و بر ترک اطاعت خدا و رسول خدا حسرتہا می خورند
و تمنا میکنند کہ مسلمان میبودند بلا تکلف مقولہ طیبہ رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم را می شنوند
و شکی نیست در آنکہ رفع حجاب و مشاہدہ عذاب ہمہ کفار را در عالم برزخ تا قیام قیامت رو میدہد
اصلا خصوصیتی بکفار بدر ندارد پس سمع نیز در حق ہمہ کفار در ان عالم متحقق خواہد شد و
تایید میدہد این قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ اولا مذکور شدہ ایسرکم انکم اطعتم اللہ ورسولہ
کما لا یخفی علی المتدرب و از ینجا ہویدا شد کہ از قید مذکور وقت تخاطب آنحضرت با کفار
بدر ارادہ کردن خلاف سیاق حدیث شریف ہست ہذا ما ظہر لی الآن ولعل اللہ یحدث
بعد ذلک امرا و بما القینا علیک ظہر ان ما توہمہ بعض المتعصبین من ان ما روی ابن عمر رضی اللہ
عنہما مقید بکلمۃ الآن وہو الوقت الذی خاطبہم النبی صلی اللہ علیہ وسلم فیہ فہذا التقیید یفید ان

سماعهم کان مختصا بذلک الوقت معجزة لرسول الله صلی الله علیه وسلم ولا یفید عمومه انتهی مما لا سبیل له الی الرشاد کما لا یخفی علی اہل السداد واما ما ظنه ذلک البعض من ان فی قوله صلی الله علیه وسلم لما اقول لهم ولا تین علی الاختصاص الاول لام الاختصاص الداخلة علی الموصول والثانی بناء اقول للواحد المتکلم انتهی فلا یخفی ما فیه فانه لما بین ما سبق من الاجوبة الدقیقة التعمیم المبطل للاختصاص فامتنع حمل اللام علیه واما ذکر الواحد المتکلم فبیان للواقع وتحصیل لمطابقة السؤال فانه لما سال عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم وخاطبه بقوله یا رسول الله ما تکلم من جساد فافاد صلی الله علیه وسلم فی الجواب بناء المتکلم الواحد فانقطع عرق الخصوص واستحکم اصل العموم وجه چهارم آنکه قول حضرت قتاده رضی الله عنه احیاهم الله حتی اسمعهم قوله الخ اول است بر اختصاص جواب ازین وجه ظاهر است زیراکه هرگاه شنیدن ابدان بلا ارواح مستبعد بود پس قتاده حال واقعی را بیان کردند که او سبحانه جل شانه اوشان را زنده گردانید یعنی ارواح را در جساد کفار اعاده نمود تا کلام تهدید انجام بشنوند وواهمای حسرت بخورند وشبهه نیست در آنکه همه کفار برای چشیدن ذائقه عذاب در عالم برزخ زنده می شوند واین زندگی بطوریکه برای ادراک کیفیت عذاب کافی باشد علی الدوام تا بعث باقی می ماند پس از تاویل حضرت قتاده صلا تخصیص بکفار بدر مستفاد نمی شود واحیای مذکور از قبیل معجزات نیست آری اگر اوشان احیا نه حسی دست میداد قطعا در معجزه معدود می شد فی فتح الباری اراد قتاده رضی الله عنه بهذا التاویل الرد علی من انکر انهم یسمعون انتهی وبما تلونا علیک ظهر ان ما زعمه رئیس المتعنتین من انه لما فهم قتادة هذا التخصیص من نظم الکلام زاد ایضاحا وصرح بقوله احیاهم الله الخ وعجبا من الذی یقول ان ذلک الاحیاء لم یکن مختصا بالنبی صلی الله علیه وسلم فلعل ذلک القائل یظن احیاء الاموات

اقرا ایشیر احتی فانحکم بعمومه و ما نراه مصیبا بل قال قولا غریبا و خطا خطاء صریحا و سلک مسلکا
قبیحا ثم بعنوانه التحیف خطا صریح و قول غیر صحیح و الضعف و لاتتبع الهوی بلکه از احوال
پس ماندگان خود هم خوشوقت می شوند قال الله تعالی و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم
من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون توضیح مقام آنکه حق سبحانه و تعالی در حق شهداء
احد در سوره آل عمران ارشاد فرموده ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء
عند ربهم یرزقون فرحین بما اتاهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من
خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون یستبشرون بنعمة من الله و فضل و ان الله لا یضیع
اجر المؤمنین یعنی مرده گمان مکن کسانی را که کشته شدند در راه خدا ابن عباس رضی الله
عنهما نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم صحابه را فرمود که چون برادران
شما روز احد شهید شدند حق سبحانه جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز جای داده
که در بهشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از نهر فردوس آب خورند
و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین باشد در سایه عرش آویخته
ایشان میگویند خداوندا خبر ده یاران و برادران ما را ازین دولت که یافته ایم تا
رغبت ایشان بجهاد و جهاد زیاده گردد حق سبحانه و تعالی برای تعریف حال ایشان
تشریف این آیه ارزانی فرموده و نیز مروی است که پدر جابر انصاری رضی الله عنه که از
شهدا بود از حق تعالی درخواست که مرا باز بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت بچشم
فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفته که آمدگان از رجوع ممنوع باشند گفت پس خدایا
از سعادت حال و نعمت لایزال که مرا داده یاران را خبر کن این آیه نازل شد که شهدا را
مرده مپندارید بلکه ایشان زنده اند نزدیک پروردگار خویش بدان معنی که هر سال

تحفه بدیشان میرسد یا خاک ایشان را نیکو در روزی داده می شوند از میوه های بهشت شادان
بانچه عطا کرده است خدا بایشان از فضل خود که آن دولت خوشنودی حق است و عطای
ورای آن متصور نیست و بعضی گویند که چون جواهر قدسی را با انوار الوهیت شوقی پدید آید
ذوات ایشان را بلمعات معارف ربانی مستنیر گردانند تیز تر شوق ایشان بآن نسبت پس ازان
بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فرحین عبارت ازان است و بحسب واقع ابتهاجی زیاده
از وصول بمقام وصال و مشاهدات افزون تر از نظر بجمال وجه کریم نمی تواند بود شعر
مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست     می کنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم
و خوشوقت می شوند بسبب آنانکه هنوز بایشان نه پیوسته اند از پس ایشان بسبب آنکه
هیچ ترس نیست بر ایشان از انچه در پیش خواهد آمد و نباشند که اندوهناک گردند بر مفارقت
دنیا و انچه درو بگذارند خوشوقت می شوند بنعمت خدا یعنی ثواب اعمال و فضل او و دیگر فرح

فائده

دارند شهدا بآنکه خدا ضایع نمیکند مزد مؤمنان را کذا فی التفسیر الحسینی فائده مختار محققین آنست
که شهدا بالفعل زنده اند بحیوة روحانی و ارواح ایشان رکوع و سجود بجا می آرند زیر عرش
تا قیامت و بعضی بحیوة جسمانی گویند ایشان و فرقه اند فرقه می گویند که ابدان شهیدان را
بسوی آسمان صعود میکنند و سعادتهای وافر و کرامتهای متکاثر بایشان عنایت می شود
و فرقه میگویند که ابدان شهدا در زمین زنده اند و بانواع عنایات راحت حاصل میکنند بر نسبت
در پرده مبادا که مزعوم این هر دو فرقه خلاف مشاهده و بعید از تحقیق است و در مدارج النبوة
مندرج است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شان شهدای احد بخصوص بعد از ورود احادیث
که در فضل مطلق شهدا وارد شده فرمودند که چون ایشان بآن عالم انتقال نمودند درا ورد
حق تعالی ارواح ایشان را در جوف مرغان سبز و هر روز آن مرغان بلب جویهای بهشت می آیند

و از آبهای آن می‌آشامند و از میوه‌های بهشت میخورند و در منازل و خانهای بهشت و
بوستانها و گلستانها طیران می‌نمایند و بعد از انکه از سیر بهشت فارغ میشوند شبانگاه
بقنادیل طلا که آویخته شده اند بساق عرش باز میگردند بالجمله انکار شعور و ادراک اموات اگر
کفر نباشد در الحاد بودن او شبهه نیست تم بکلماته الطیبه و نیز مولانا صاحب روح نور کریم ظلهم
فیض قلم فرموده اند که کسی صاحب باطن و صاحب کشف بر قبور ایشان مراقب شده
چیزی از باطن اخذ میتواند کرد و تحقیق این مقام مفصلا در کتب حضرات صوفیه قدس سرهم از
معاینه باید کرد و بیان اجمالی در بحث مسئله استمداد مذکور خواهد شد و حضرت سید المتکلمین
مرشد المسلمین مولانا رشید الدین خانصاحب مرحوم مغفور در جواب بعضی سوالات تحریر کرده
که چون سماع کلام احیاء در حق اموات از احادیث معتبره ثابت است پس در حق کاملین بطریق
اولی ثابت باشد و هر که قائل باشد که میت سماع و ادراک ندارد این عقیده خلاف
عقیدهٔ صحابه و تابعین و ائمه است پس باید دانست که قاضی ناصر الدین بیضاوی در تفسیر کریمه
و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات یعنی و مگوئید در حق کسیکه کشته شود در راه
خدا که ایشان مرده اند می‌نویسد و فیها ای فی الآیة دلالة علی ان الارواح جواهر قائمة
بانفسها و هذا مما اختاره الفلاسفة و المحققون من اهل الاسلام و اما القول بان الارواح
اجسام لطیفة ساریة فی الابدان کسریان الماء فی الورد و النار فی الفحم و الدهن فی السمسم فما
تفوه به بعض الملیین مغایرة لما یحس من البدن تبقی بعد الموت دراکة لان البدن تضعف
وقت الموت و ضعفه لا یقتضی ضعف النفس بل النفوس تقوی وقت النوم فتشاهد
الاحوال و تطلع علی المغیبات فاذا کان ضعف البدن لا یوجب ضعف النفس فهذا یقوی الظن
فی ان موت البدن لا یستعقب موت النفس و لان کثرة الافکار سبب لاستکمال النفس بالمعارف

الالهیة وهو غایة کمال النفس فما هو سبب لکمال النفس فهو سبب لنقصان البدن وهذا هو المطلوب فان النفس لا تموت بموت البدن و لان احوال النفس علی ضد احوال البدن و ذلک لان النفس انما تفرح وتبتهج بالمعارف الالهیة والدلیل علیه قوله تعالی الا بذکر الله تطمئن القلوب وقال صلی الله علیه وسلم ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی ولا شک ان ذلک الطعام والشراب لیس الا عبارة عن المعرفة والمحبة والاستنارة بانوار عالم الغیب وبالجملة فالسعادة النفسانیة کالاضداد للسعادة الجسمانیة فکل ذلک یشعر ان النفس مستقلة بذاتها ولما کان کذلک وجب ان لا تموت النفس بموت البدن هکذا فی التفسیر الکبیر تفصیل مقام آنکه بعض از ملیین میگویند که ارواح اجسام لطیفه اند ساری در بدن مانند سریان آب در ورد و آتش در انگشت و در روغن در کنجد و ثابت می کنند جسمیت ارواح بدو دلیل یکی آنکه در آیات و احادیث اوصافی که از لوازم وخصائص جسم است برای ارواح ثبت شده مانند توفی و قبض و ارسال و امساک و تنعیم و تعذیب و اخراج و تنازل و خروج و انتقال و آمد و رفت کردن در عالم برزخ و خوردن و نوشیدن و سیر کردن و نطق کردن و شناختن و عدم شناختن دوم آنکه ارواح ادراک می کنند ذات خود را و معقولات را و شکی نیست در انکه ادراکات و علوم اعراض اند پس اگر قائل شویم که ارواح اجسام نیستند بلکه اعراض اند لازم آید که عرض قائم شود بعرض و بطلان این قیام در علم کلام مبین شده و محققان اهل اسلام و فلاسفه اختیار کرده اند که ارواح جواهر مجرده اند محل ادراک و شعور را از ذاتیات ارواح است که گاهی ازان منفک نمیشود و احوال ارواح مغایر و مباین احوال ابدان است چراکه بدن وقت موت ضعیف و مضمحل می شود و روح را قوت و اشتغال رو میدهد و هنگام خواب بدن را تعطل حاصل میگردد و نفس مشاهده میکند امور عجیبه و غریبه را و بعد موت بدن خراب و متعفن میشود و ادراکا

تفصیل مقام آنکه

ارواح جواهر مجرده اند محل ادراک و شعور

نفس را صورت ترقی نمایان میگردد وہکذا الی ما لانہایة له و در تفسیر عزیزی مرقوم است که جان
آدمی ہرچند در شدائد و مصائب گرفتار شود بحفظ الٰہی محفوظ است شکسته شدن و فنا پذیرفتن
آن از محالات است ولہذا در حدیث شریف وارد است انما خلقتم للابد یعنی جان آدمی که
در حقیقت آدمی عبارت از ان است ابدی است ہرگز فنا پذیر نیست و آنچه در عرف مشہور است
که موت ہلاک جان میکند محض مجاز است نہایت کار موت آنست که جان از بدن جدا
شود و بعضی انقلاب یافته مرئی و محافظ از ہم پاشد و الا جان را فنا متصور نیست و اثبات
عالم برزخ و امکان حشر و نشر مبنی بر ہمین مسئله است و درین سوره نیز از ہمین ادعا را
ثابت فرموده اند تفصیل این اجمال آنکه آدمی مرکب از دو چیز است جان و بدن جزء
اعظم او جان است که تبدل و تغیر در ان راه نمی یابد و بدن بمنزله لباس است که در حالت
بدن در شکم مادر رنگی دیگر داشت و بعد از برآمدن از شکم تا آخر سن طفولیت رنگی دیگر دارد
و در جوانی و پیری اختلاف بسیار در وی راه می یابد پس جزء اعظم او که جان است و شعور
و ادراک و تلذذ و تألم خاصه او ست چون فنا قبول نکرد و در دست محافظانی که از حضور
جناب کبریا بر آن گماشته شده مقبوض ماند در جمع اجزای بدن و اعاده تألیف دیگر کنند
آنہا بہمان شکل و صورت چه استبعاد ماند که مانند آن از ابتدا تا انتہای عمر بارہا مشاہده
کرده می شود انتہی و فی التفسیر الکبیر التحقیق ان الانسان جوہر وہو الفعال وہو الدراک وہو
المؤمن وہو المطیع وہو العاصی وہذه الاعضاء آلات و ادوات له فی الفعل فاضیف الفعل
الی الآلة فی الظاہر و فی الحقیقة یضاف الی ذلک الجوہر انتہی یعنی تحقیق ہمین است که انسان عبارت
است از جوہر یعنی نفس نه از بدن و صفت ادراک و فعل و اطاعت و ایمان و عصیان بالذات
برای نفس ثابت است و ہمه اعضا آلات و وسائل افعال او ہستند و فی شرح المشکوة للمحقق الدہلوی

قدس سره قد ثبت فی الدین ان الروح باقیة ولها علم وشعور بالزائرین وللارواح الکمل قرب ومکان
من جناب الحق تعالی کما کان فی الحیوة انتهی وفی شرح الصدور ذهب اهل الملل من المسلمین وغیرهم
الی ان الروح تبقی بعد موت البدن لقوله تعالی کل نفس ذائقة الموت والذائق لابد ان یبقی
بعد المذوق وما تقدم فی هذا الکتاب من الآیات والاحادیث فی بقائها وتصرفها وتنعیمها وتعذیبها
الی غیر ذلک دال علیه علی هذا فحصل لها عند القیمة فنا ثم تعاد ویدل علیه ظاهر قوله تعالی کل من
علیها فان او لا بل یکون من المستثنین فی قوله تعالی الا من شاء الله قولان حکی السبکی فی
تفسیره المسمی بالدر النظیم قال الاقرب انها لا تفنی وانها من المستثنین کما قیل فی الحور العین انتهی
یعنی در شریعت حقه ثابت شده که روح را بقا است ابدی و او را علم وشعور بزیارت کنندگان
حاصل میشود ومر ارواح کاملان را قرب منزلت در جناب حق تعالی متحقق همچنانکه علو شان در
زندگانی دنیا حاصل بود ومختار اهل یقین و فنا اسلام آنست که روح بعد موت بدن باقی می ماند و
آیه کریمه کل نفس ذائقة الموت یعنی هر جان چشنده مرگ است دلالت واضحه دارد بران زیرا که
چشنده چیز را ضرور است که باقی ماند بعد چشیدن آن چیز و آیات و احادیث که از آنها فهم
بقا و تنعیم و تعذیب روح ثابت شده دلالت میکنند بر بقای آن و اختلاف است در آنکه در قیامت
روح را فنا خواهد شد یا علی حالها باقی خواهد ماند از ظاهر آیه کریمه کل من علیها فان فنای روح
مستفاد می شود لکن اقرب بصواب آنست که روح را در قیامت نیز فنا نیست و مندرج
است در ذیل اشیائی که او تعالی شانه آنها را در آیه کریمه الا من شاء الله از لحوق فنا
استثنا فرموده ومؤید اوست آنچه در بدور سافره از بحر الکلام منقول شده که مختار اهل سنت
و جماعت آنست که هفت چیز اند که آنها در قیامت فنا نخواهند شد عرش و کرسی و لوح و قلم
و بهشت و دوزخ و روح الغرض هرگاه از بیانات سابقه صحیح روشن شد که انسان در حقیقت

عبارت است از روح که جوهر است قائم بالذات و صفت ادراک و شعور و سمع بذاته او را حاصل است
و حاشا که او را فنا و هلاکت طاری شود پس انکار شنیدن ارواح سلام و کلام احیا
و شناختن ایشان زائران و جواب دادن سلام ایشان از پایهٔ اعتبار و اعتنا ساقط است و علیه
جمهور الصحابة والتابعين و به نطقت الآيات والسنن و على هذا فتخصيص الشهداء لاختصاصهم
بالقرب من الله ومزيد البهجة والكرامة فظاهر وان الحيوة الروحانية المستتبعة لادراك اللذة والالم
مشتركة في الجميع فما وجه تخصيص الشهداء بها و حضرت شیخ عبد الحق محدث دهلوی رحمه الله
در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب افاده فرموده اند که تمام اهل سنت و جماعت کثرهم الله
تعالی اعتقاد دارند به ثبوت ادراکات مثل علم و سمع مر سائر اموات را انتهی و قال الامام
حجة الاسلام الامام الغزالي رحمه الله ان الروح اذا فارقت البدن يعني بتحقيق روح چون
جدا می شود از بدن تحمل القوة الوهمية بتوسط القوة النطقية يعني بر میدارد قوت وهمیه
را بواسطه قوت نطقی فتكون حـ مطالقة للمعاني المحسوسة لان تجردها من هيآت البدن
غير ممكن يعني پس میباشد روح درین وقت آگاه شونده برای معانی محسوسه زیرا که
خالی شدن روح از جمیع هیئتهای بدن بطوریکه هیچ گونه تعلقی و خصوصیتی بآنها باقی نماند
ممکن نیست وهي عند الموت شاعرة بالموت وبعد الموت متخيلة نفسها وتتصور جميع ما كانت
تعتقده حال الحيوة يعني و روح نزدیک مرگ شعوری به مرگ میدارد و پس از مرگ خیال
میکند ذات خود را و تصور میکند همه آن چیز را که اعتقادی بدان در حالت زندگانی دنیا میداشت
و صدر الدین شیرازی تلمیذ میر باقر داماد در اسفار اربعه بعد نقل این کلام گفته هذا الکلام
صحیح برهانی ثابت بالبرهان القطعی بالجملة سماع میت است و او عبارت است از روح که بر او
مفارقت از بدن طاری شده لکن تعلقی بدان دارد که مناط شناختن زائران و

کلام وسلام زندگان برہمان تعلق ہست باحادیث بسیار کہ قدر مشترک آنہا بمرتبہ تواتر معنوی
رسیدہ ثابت ہست چون ذکر آن احادیث رسالۂ ضخیمی میخواہد لہذا بر تعداد انواع احادیثیکہ دلالت
بر سمع میت می کنند اکتفا می کنم پس پوشیدہ نماند کہ انواع احادیث سماع اینست اول حدیث قلیب بدر قلیب بفتح قاف وکسر
لام وسکون یای تحتانیہ و بای موحدہ بمعنی چاہ و تفصیل اینمقام بوجہ اتم مبین شدہ فتذکر کہ
علما ازان حدیث استدلال بر سماع میت نمودہ اند ومنکران را بجز سکوت زیبا نیند و انکار
حضرت ام المومنین عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا را قبول نداشتہ اند چنانکہ در فتح الباری وعمدہ
شروح بخاری و دیگر شروح حدیث موجود تفصیل اینمقام عنقریب لائح خواہد شد فانتظرہ مفتشا
دوم احادیث معرفة المیت لمن یغسلہ ویجہزہ وسماعہ مایقال فیہ وما یقولہ الجنازة مارة یعنی
شناختن میت کسی را کہ غسل میدہد وتجہیز او میکند وشنیدن میت سخنی را کہ گفتہ شود در حق
او وشنیدن احیا کلام میت را وحال آنکہ جنازہ گذرندہ ہست روی احمد وابن ابی الدنیا
والطبرانی فی الاوسط عن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان المیت
یعرف من یغسلہ ویحملہ ومن یکفنہ ومن یدلیہ فی حفرتہ یعنی بتحقیق مردہ میشناسد کسی کہ او را غسل
میدہد و بر میدارد او را وکفن میدہد وی را و داخل میکند او را در قبر وروی ابن ابی الدنیا
عن بکر بن عبد اللہ المزنی قال بلغنی انہ ما من میت یموت الا وروحہ فی ید ملک الموت فہم
یغسلونہ ویکفنونہ وہو یری ما یصنع اہلہ فلو یقدر علی الکلام لنہاہم عن الرنة والعویل یعنی ہر
کہ می میرد روح او در دست ملک الموت میباشد پس مردمان غسل میدہند او را وکفن
میدہند او را و وی می بیند چیزی کہ میکنند اہل او پس اگر میت را قدرت بر کلام میبود
ہر آئینہ باز میداشت ایشان را از نوحہ کردن و آواز نمودن وفی بعض الرسائل مردہا
قبل از دفن آنچہ حال پس ماندگان میباشد می بینند وغسل دہندہ و دفن کنندہ را

می شناسند کما فی الاحیاء عن عمرو بن دینار قال ما من میت یموت الا وهو یعلم ما یکون فی اهله
بعده وهم یغسلونه ویکفنونه وانه لینظر الیهم و قال ابو سعید الخدری رضی الله عنه سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المیت یعرف من یغسله ومن یدلیه فی قبره و بعد از دفن
حال پس ماندگان را بلا واسطه می دانند مگر بواسطهٔ ملائکه و دیگر مردها چنانچه در بعض کتب
معتبره مذکور است که بعد مردن ملاقات مردها با هم می شود و یکی از دیگری حال پس
ماندگان از اقارب و اغیار دریافت میکند انتهی و بروایت شیخین از ابو سعید خدری رضی الله
عنه ثابت شده که فرمود رسول مقبول صلی الله علیه وسلم وقتیکه نهاده میشود جنازه یعنی
میت بر نعش پس بر میدارند او را مردان بر گردنهای خود پس اگر باشد میت نیکوکار میگوید
پیش فرستید مرا بثواب عمل صالح که من کرده ام و اسناد قول بجنازه که جسم میت است
بطریق مجاز است و قائل روح است و تواند که روح را دران حالت بجسد فرستاده باشند
و اگر باشد بدکار میگوید جنازه مرکسان خود را یعنی آنهاکه بر میدارند او را وای وای کجا
میبرید او را می شنود آواز او را هر چیز از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز الا آدمی که
تکلیف ستر و کتمان آن از وی مطلوب تا ایمان بغیب باشد و اگر می شنید آدمی
هلاک میشد بجهت دهشت و ترس کذا فی الترجمة و بروایت ابن ابی الدنیا از عمر بن خطاب
رضی الله عنه ثابت شده که هر چیز سوای آدمی و جن کلام میت را می شنود پس میگوید ای برادران
وای بردارندهٔ جنازهٔ من در فریب نیندازد شما را دنیا چنانکه در فریب انداخت مرا و بازی
نکند زمانه بشما چنانکه بازی کرد بمن بگذاشتم مال دنیا برای وارثان خود و روز قیامت
حساب آن بر من است و حال آنکه شما پس جنازهٔ من می روید و می خوانید مرا کذا فی شرح
الصدور — در سوم احادیث سلام کردن بر میت و جواب سلام ایشان بتصحیح ابن عبد البر

قلم

علم نموده چهارم حدیث ادراک میت لمن یزوره جلال الدین سیوطی برای اثبات این دعوی بابی مستقل منعقد
کرده حیث قال باب زیارة القبور و علم الموتی بزوارهم ورؤیتهم لهم وحدیثهای متعلق این باب پیش
ازین بیان کردیم فقط بر تصحیح احادیث والله شنیدن میت خفق نعال تحقیق مقام مبسوطا
سابقا بقلم حواله نمودیم فقط ذکر سوای این نوع بسیار احادیث اند که دلالت صریحه دارند
سماع و ادراک میت از انجمله است حدیثی که دلالت میکند بر آگاه شدن مردگان از احوال
زندگان علی ماشاء الله سبحانه و سیوطی بابی مستقل برای اثبات این مطلب منعقد نموده حیث
قال باب عرض اعمال الاحیاء علی الموتی بروایت انس بن مالک رضی الله عنه ثابت شده که
فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اعمالکم تعرض علی اقاربکم وعشائرکم من الاموات فان کان
خیرا استبشروا وان کان غیر ذلک قالوا اللهم الهمهم حتی تهدیهم یعنی بدرستیکه عملهای شما پیش میشوند
بر نزدیکان و گروهای شما که مرده اند پس اگر آن عمل نیک می باشد خوش میشوند از آن و اگر
بد باشد دعا میکنند که خداوندا الهام کن اوشان را تا آنکه هدایت نمائی ایشان را و بروایت طیالسی
از جابر بن عبدالله رضی الله عنه ثبوت پیوسته که فرمود رسول خدا علیه الصلوة والثناء بدرستیکه
اعمال شما پیش میشوند بر گروه و نزدیکان شما در قبور ایشان پس اگر اعمال نیک باشند شادان
میشوند از ان و اگر بد باشند دعا میکنند که خداوندا الهام کن اوشان را در دلهای ایشان
اتقا کن که عمل کنند بفرمان برداری تو واخرج ابن ابی الدنیا والاصبهانی فی الترغیب عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تفضحوا موتاکم بسیئات اعمالکم فانها تعرض علی
اولیائکم من اهل القبور و از انجمله است حدیثی که دلالت میکند بر ایذا یافتن میت از چیزی که ایذا میدهد بدان
از ان زنده و این ادل است بر آنکه میت را شعور و ادراک و سمع باقی میماند و سیوطی بابی مستقل برای
اثبات این مدعی منعقد کرده حیث قال باب تأذی المیت بما یسمعه من الاحیاء من القول فیه

والنهي عن سبه واذاه اخرج الديلمي عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الميت يؤذيه
في قبره ما يؤذيه في بيته یعنی میت را ایذا میرسد در قبر چیزی که ایذا میرساند اورا در خانهٔ وی روایت
ابو نعیم وابن منده از ابو هریره رضی الله عنه ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا علیه الصلاة والسلام که
دفن کنید مردگان خود را میان قبور صالحین چرا که میت ایذا می یابد از همسایهٔ بد همچنانکه
ایذا می یابد زنده از همسایهٔ بد واخرج البخاري عن عائشة رضي الله عنها قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا تسبوا الاموات فانهم قد افضوا الى ما قدموا یعنی دشنام مدهید مردگان را بتحقیق که
ایشان رسیدند بسوی اعمالیکه پیش رسانیدند وبروایت سعید بن منصور از ابن مسعود رضي الله
عنه ثابت شده که گفت بیزارم از ایذا دادن میت همچنانکه بیزارم از ایذا دادن زنده کذا في
شرح الصدور واخرج ابو داود عن عائشة رضي الله عنها كسر عظم الميت ككسره حيا قال السيوطي
في شرحه وبيانه في جزء من حديث ابن منيع عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال خرجنا مع
جنازة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اذا جئنا القبر اذا هو لم يفرغ فجلس النبي صلى الله عليه وسلم
على شفير القبر فاخرج الحفار عظما ساقا او عضدا فذهب ليكسرها فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا تكسرها فانك
كسرك اياه ميتا ككسرك اياه حيا ولكن دسه في القبر فاستفدنا من هذا سبب الحديث انتهى وفي
ترجمة المشكوة شکستن استخوان مرده همچو شکستن استخوان اوست در حالت زندگی ابن عبد البر گفته
که ازینجا استفاده میکرده شود که میت متألم میگردد بجمیع آنچه متألم میگردد بدان زنده ولازم است
که متلذذ گردد بتمام آنچه متلذذ میشود بدان زنده انتهی تنبيه نبه عليك ان شراح الحديث اختلفوا
في تعيين معناه فقد ذهب الاول الى ان المراد كسر عظم الميت ككسره حيا في الاثم ويعضده ما روى ابن
ماجه عن ام سلمة رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم كسر عظم الميت ككسر عظم الحي في الاثم وشرذمة
توجهوا الى ان المقصود كسر عظمه ككسر عظم الحي في التقبيح والتوهين قال الطيبي في هذا الحديث اشارة

الی انہ لا ایہام بیتا لما الایہام جیاد فی الکتب الفقہیۃ فی کسر عظم المیت تقبیح لصورتہ واہانۃ لہ وتحقیر
رغبوا الی ان المراد کسر عظم المیت ککسر عظمہ حیا فی التالم والتاذی قال ابن عبد الملک وابن
عبد البر یستفاد من ہذا الحدیث ان المیت یتالم بما یتالم بہ الحی قال ابن حجر ومن لوازمہ ان
المیت یستلذ بما یستلذ بہ الحی ودلیلہ ما اخرج ابن ابی شیبۃ عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ قال اذی
المومن فی موتہ کاذاہ فی حیاتہ وما اخرج سعید بن منصور عن ابن مسعود انہ سئل عن الوطی علی القبر قال
کما اکرہ اذی المومن فی حیاتہ فانی اکرہ اذاہ بعد موتہ کذا فی شرح الصدور وما اخرج احمد عن
عمرو بن حزم قال رانی النبی صلی اللہ علیہ وسلم متکیا علی قبر فقال لا توذ صاحب ہذا القبر او لا توذہ
کذا فی مشکوۃ المصابیح قال الشیخ الدہلوی لعل المراد ان روحہ تکرہ الرضی بالاتکا علی قبرہ لتضمنہ
اہانۃ واستخفافا ویعضدہ ما فی المیزان الشعرانی من انہ قال الشافعی واحمد یجوز تقلیم اظفار المیت وقال
ابوحنیفۃ ومالک لا یجوز فالاول مخفف والثانی مشدد ووجہ الاول ان ذلک من جملۃ النظافۃ
الماموربہا العبد بالنظافۃ فی الدنیا مع کونہ لا یولم المیت ووجہ الثانی ان فی ذلک تصرفا فی بدن المیت
ولم یصرح الشارع فیہ بامر فکان ترکہ مقدما علی فعلہ انتہی فقولہ لا یولم المیت مشعر بان ما یکون
مولما للمیت لا یجوز فعلہ للاحیاء وہذا نص علی ادراک المیت وشعورہ وما فی مرقاۃ المفاتیح لا شک
ان ارواح الاموات تتالم من المعذبات وتفرح من اللذات فی البرزخ کما کانت فی الدنیا اذا
وعیت ہذا فاعلم اولا ان اتباع السواد الاعظم والجم الغفیر لا مریۃ فی وجوبہ فحج لمع من ذلک ثبت
ان للمیت شعورا وادراکا واحساسا ومن ہذا الاصل اتفقنا وثانیا ان یبقی ذلک الحدیث علی اطلاقہ
ولم تقید بقید دون قید فیشمل جمیع محتملاتہ من ان کسر عظم المیت ککسر عظمہ حیا فی التالم والتاذی
والاہانۃ وتقبیح الصورۃ ووزر الاثم للکاسر ولا شک فی ثبوت الشعور للمیت حینئذ ایضا ومن ہہنا سطع
ان ما قیل لبعض المتعسفین من ان الاستدلال بقولہ صلی اللہ علیہ وسلم کسر عظم المیت ککسرہ حیا علی حس المیت

وشعوره بانه لولم یکن له حس لم یثبت له التالم فکیف یصح التشبیه بین الکسرین خطا لانا نقول
ان اردتم ان المراد به ان کسر عظم المیت ککسر عظم الحی من جمیع وجوه فلیس لشیء لانه یلزم منه
ان یجب علی الذی کسر عظمه من القصاص ما یجب علی کسر عظم الحی وهذا باطل فتعین ان
المراد لیس بذلک وانما المراد ان کسر عظم المیت اثم کما ان کسر عظم الحی اثم لانه یجب ان تحفظ
صورته ویعظموه کما یعظمونه فی الحیوة وبهذا فسره الشراح حیث قالوا فی الحدیث دلالة
علی تعظیم المیت کما کان فی حیاته ولهذا اصرح العلماء بان الایلام لا یتحقق فی المیت انتهی ملخصا
مما ینبغی ان لا یلتفت الیه السمع فانصف وکن من المنصفین حتی یاتیک الیقین توضیح مقام آنکه علما
حدیث اختلاف کرده اند در تعیین معنی حدیث پس بعضی میگویند که مراد آنست که شکستن استخوان
مرده گناه است همچنانکه شکستن استخوان زنده گناه است و مؤید او ست آنچه بروایت ابن ماجه از ام سلمه رض ثابت شده که فرمود
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شکستن استخوان مرده مانند شکستن استخوان زنده است در گناه و
فرقه میگویند که مقصود آنست که در شکستن استخوان مرده اهانت میت و تقبیح صورت است او
ومختار اکثر محققین آنکه در شکستن استخوان مرده ایذا و رنج و درد بمیت حاصل میشود ابن الملک
وابن عبد البر تصریح کرده اند که ازین حدیث ظاهر میگردد که میت در دناک می شود چنانکه
دردناک می شد زنده واز چند احادیث واخبار تائید این معنی نمایان میگردد واز انجمله است
آنچه بروایت ابن ابی شیبه از ابن مسعود رضی الله عنه ثابت شده که ایذای مسلمان در حالت موت
مانند ایذای او ست در حالت حیات واز انجمله است بروایت سعید بن منصور ثابت شده که
شخصی از ابن مسعود رضی الله عنه پرسید که آیا پا نهادن بر قبر روا است فرمودند که مکروه میدانم ایذای
مسلمان میت همچنانکه مکروه می دانم ایذا دادن مسلمان زنده واز انجمله است آنچه بروایت نموده
احمد بن حنبل از عمرو بن حزم گفت که دیده مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم [illegible]

تحقیق حکم

کہ ایذا مدہ صاحب این قبر را یا فرمود کہ ایذا مدہ او را این شکال وی ست محقق دہلوی قدس سرہ
افادہ فرمودہ کہ شاید مراد آنست کہ روح مردہ راضی نمیشود بہ تکیہ دادن بر قبر او و تکیہ
میداند این را چہ درین انگار ذلت و اہانت میت است و از انجملہ است انچہ در میزان شعرانی
مذکور است کہ نزد امام شافعی و احمد بن حنبل تراشیدن ناخنہای میت جائز است زیرا کہ
بجہت آن نظافت و طہارت مردہ حاصل میشود و او را ہیچگونہ ایذا و رنج نمیرسد
و نزد امام ابو حنیفہ و مالک تراشیدن آنہا جائز نیست چہ این تصرف است در بدن میت
و شارع بآن امر نفرمودہ پس ترک وی اولی باشد بر فطن محتجب نیست کہ جواز تراشیدن
ناخنہای میت بجہت عدم ایذا مشعر است باینکہ ہر چہ مردہ را ایذا دہد مانند شکستن استخوان وی
البتہ ممنوع است از ارتکاب او احیا را کما لا یخفی و از انجملہ است انچہ در مرقاۃ مذکور است کہ
شکی نیست درانکہ ارواح مردگان در عالم برزخ اند و غمناک و دردناک می شوند از اشیای
موذیہ کہ از زندگان در حق اموات بظہور انجامد و شادان و فرحان می شوند دران عالم از
اشیای لذیذہ کہ از احیا در حق ایشان ظاہر گردد ہرگاہ اینہمہ بیان ذہن نشین شد پس در ورود
مباد کہ شبہہ نیست درانکہ پیروی جمہور واجب است و سابقا مسلک جمہور در معنی حدیث
مذکور مبین شد پس درینصورت ازان حدیث مانند روشنی صبح ظاہر میشود کہ میت را شعور
و ادراک حاصل است و ہو المطلوب نیز پوشیدہ مباد کہ ممکن است کہ حدیث مذکور را بعید
از قیودات و با احتمالی از احتمالات مقید نسازند بلکہ او را مطلق و عام گزارند تا حدیث مذکور
شامل ماند ہمہ احتمال را کہ مذکور کردیم پس برین تقدیر حاصل حدیث انکہ در شکستن استخوان
مردہ ایذا و اہانت و گناہ و قبح صورت دست میدہد و ظاہر است کہ بر تقدیر تعمیم
اطلاق نیز شعور و ادراک میت متحقق میشود القصہ از جمیع ما سبق و لحق ہویدا میشد کہ مردہ او

آنچه بعضی شارحان زعم کرده اند که از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسر عظم المیت ککسره حیا
استدلال آورده اند بر شعور میت باینطور که اگر میت را احساس و رنج ثابت نشود چگونه مشابهت
میان شکستن استخوان مرده و شکستن استخوان زنده متحقق گردد خطای است صریح چه اگر مقصود آنست
که در جمیع امور شکستن استخوان مرده مانند شکستن استخوان زنده است پس لازم می آید که از
شکستن استخوان مرده نیز قصاص لازم آید همچنانکه واجب می شود قصاص از شکستن استخوان
زنده و این باطل است پس متعین شد که مراد آنست که شکستن استخوان مرده گناه است همچنانکه
شکستن استخوان زنده گناه است چراکه واجب است تحسین صورت میت و در صورت شکستن
استخوان وی تقبیح صورت لازم می آید و مؤید اوست آنچه بعضی شراح حدیث تفسیر کرده اند
که حدیث مذکور دلالت میکند بر تعظیم میت مثل تعظیم او در زندگی و لهذا علما تصریح نموده اند
که در میت ایلام و ایذا متحقق نمی شود انتهی کلام ذلک البعض و ازانجمله است حدیثی که دلالت
میکند بر ایذا یافتن میت از نوحه زندگان و گریستن ایشان باواز بلند عن عمر بن الخطاب
رضی الله عنه ان المیت یعذب بالنیاحة علیه فی قبره اخرجه البخاری و انس و عمران بن حصین عند
ابن حبان فی صحیحه و سمرة بن جندب عند الطبرانی فی الکبیر یعنی مرده معذب می شود در قبر
بسبب گریستن و نوحه کردن زنده بر وی و فی المشکوة عن عمرة بنت عبد الرحمن انها
قالت سمعت عائشة و ذکر لها ان عبد الله بن عمر یقول ان المیت لیعذب ببکاء الحی علیه
تقول یغفر الله لابی عبد الرحمن اما انه لم یکذب و لکنه نسی او اخطا و انما مر رسول الله صلی الله
علیه وسلم علی یهودیة یبکی علیها فقال انهم لیبکون علیها و انها لتعذب فی قبرها متفق علیه انتهی
و در ترجمه مشکوة روایت است از عمرة بنت عبد الرحمن بن سعد بن زراره که وی گفت شنیدم
عائشه را و حال آنکه ذکر کرده شد مر عائشه را که عبد الله بن عمر می گوید که میت عذاب کرده می شود

بگریستن

میگریستند بروی می گفت عائشه بیامرزد خدای تعالی مر ابی عبد الرحمن را که لقب ابن عمر است و
این کلمه در جای میگویند که کسی سخنی گفته و خطا کرده میگویند خدا او را رحمت کند و بیامرزد. باز
عائشه میگوید آگاه باشید بدرستیکه وی یعنی ابن عمر عمداً دروغ نگفته است و چون گویند سان
وی اعلی و ارفع است از آن لکن چیزی فراموش کرده است آنچه از آن حضرت شنیده یا خطا
کرده است در شنیدن و فهمیدن بعد از آن بیان خطاء ابن عمر میکند بقول خود چنین است
که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر زن یهودیه که مرده بود و گریسته میشد بروی پس گفت آنحضرت
بدرستیکه ایشان می گریند بروی و حال آنکه وی بتحقیق هر آینه عذاب کرده میشود در قبر
پس آنحضرت در خصوص یهودیه این گفت و کفار دیگر در حکم وی خواهند بود و در خصوص
وی هم نگفت که وی بسبب بکاء ایشان معذب است بلکه وی در عذاب است چنانکه شان
کافر است ایشان می گریند او را عزیز میدارند و مرحوم میدانند و وی خوار و ملعون است
از ینجا ابن عمر فهمیده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق کلیه فرموده اند که میت بسبب گریه
زندگان بر وی در قبر معذب میگردد انتهی و در مظاهر حق ترجمه مشکوۃ شریف مرقوم
است اعتراض حضرت عائشه نے اپنے اجتہاد سے کی اور یہ اعتراض جب وارد ہو کہ یہ حدیث
خاص اسی قضیہ میں سنی گئی ہو حال آنکہ یہ ثابت ہوئی ہے ساتھ الفاظ مختلفہ اور
روایات متعددہ کی ابن عمر سے اور راویوں نے مقید ہے اور مطلق ہے پس صورت خاص کہاں
رہی انتہی قال الامام النووی فی شرح صحیح مسلم قوله صلی الله علیه وسلم ان المیت لیعذب
ببکاء اهله علیه فی روایة ببکاء الحی و فی روایة یعذب فی قبره بما نیح علیه فی روایة من یبک
علیه یعذب و اختلف العلماء فی هذه الاحادیث فتاولها الجمهور علی من اوصی بان یبکی
علیه و یناح بعد موته فنفذت وصیته فهذا یعذب ببکاء اهله علیه و نوحهم لانه بسببه و منسوب

اتباعها فاما من بكى عليه اهله وناحوا من غير وصية فلا يعذب لقوله تعالى لا تزر وازرة
وزر اخرى قالوا وكان من عادة العرب الوصية بذلك ومنه قول طرفة شعر
اذا مت فانعيني بما انا اهله ۞ وشقي علي الجيب يا ابنة معبد ۞
فخرج الحديث مطلقا حملا على ما كان معتادا وقالت طائفة هو محمول على من اوصى بالبكاء
والنوح او لم يوص بتركهما فمن اوصى بهما او اهمل الوصية بتركهما يعذب بهما لتفريطه
باهماله الوصية بتركهما فاما من اوصى بتركهما فلا يعذب بهما اذ لا صنع له فيهما ولا تفريط منه
وحاصل هذا القول ايجاب الوصية بتركهما ومن اهملهما عذب بهما وقالت طائفة معنى الاحاديث
انهم كانوا ينوحون على الميت ويندبونه بتعديد شمائله ومحاسنه في زعمهم وتلك الشمائل قبائح
في الشرع يعذب بها كما كانوا يقولون يا مرمل النسوان ومخرب العمران ومفرق الاخدان
ونحو ذلك مما يرونه شجاعة وفخرا وهو حرام شرعا وقالت طائفة معناه انه يعذب بسماعه
بكاء اهله ويرق لهم والى هذا ذهب محمد بن جرير الطبري وغيره قال القاضي عياض هو اولى
الاقوال وقالت عائشة رضي الله عنها معنى الحديث ان الكافر او غيره من اصحاب الذنوب
يعذب في حال بكاء اهله عليه بذنبه لا ببكائهم والصحيح من هذه الاقوال ما قدمناه عن الجمهور
واجمعوا كلهم على اختلاف مذاهبهم على ان المراد بالبكاء هنا البكاء بصوت ونياحة لا مجرد
دمع العين انتهى تفصيل مرام آنكه مختار جمهور كه صحيح ومعتبر از همه مذاهب است آنست كه معذب
شدن مرده بسبب نوحه كردن زنان وگريستن آن بآواز بلند بروى در صورتى است
كه ميت در حالت زندگى وصيت كرده باشد بنوحه كردن وگريستن وعادت عرب بگفتن نوحه بود
وبكا وصيت ميكردند چنانچه قول طرفه بران دلالت دارد شعر اذا مت فانعيني بما انا اهله
وشقي علي الجيب يا ابنة معبد يعنى چون بميرم پس خبر مرگ من بشنوان بچيزى كه من لائق

تفصيل

او آنم

و پنجم مشکلات که بیان این است ای دختر سعید و در حدیث علام و وصیت میت بنوحه و بکا
سنجواهد شد و بعضی حمل کرده اند که تعذیب مرده بنوحه و بکای زنده در صورتی است که
وصیت کرده باشد باین هردو یا وصیت نکرده باشد بترک این هردو و پس از ایشان
بترک نوحه و بکا واجب است و جماعتی توهم کرده اند که تعذیب میت مخصوص است باینکه نوحه کنان
اوصاف جمیله و خصائل حمیده میت بیان کنند و در شریعت این همه امور از قبائح معدود
اند چنانچه در جاهلیت میت را باین طور با آواز بلند میگریستند که ای بیوه کننده زنان
و زینت دهنده جماعت و خراب کننده مکانها و جدا کننده دوستان و مستند او حدیث
بروایت موسی اشعری ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما من میت یموت
فیقوم باکیهم فیقول واجبلاه واسیداه ونحو ذلک الا وکل الله به ملکین یلهزانه ویقولان
اهکذا کنت یعنی نیست هیچ مرده که بمیرد پس بپا ایستاده گریه کننده قوم پس میگوید
آن گریه کننده ای کوه ای سردار و مانند آن که در ندبه و تفجع میگویند مگر آنکه بر وی
میگمارد خدای تعالی دو فرشته را که میجنبانند و دفع میکنند آن میت را و میگویند
بطریق انکار و توبیخ آیا همچنین بودی تو و این نیز نوعی از عذاب است و نیز بروایت طبرانی
از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما ثابت شده که روزی عبد الله بن رواحه را غشی و بیهوشی
طاری شد پس زنی نوحه میکرد او را میگفت ای سردار و ای کوه و ای رسن امید
پس در آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در حالیکه بهوش آمد عبد الله بن رواحه و
عرض نمود که ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرا بیهوشی لاحق شده بود پس زنان با آواز بلند
گریه نمودند و شمائل چند بیان کردند پس فرشته ایستاده بود با گرز آهنی که آنرا
بسوی پاهای من متوجه نمود و گفت تو همچنان هستی که زنان میگویند و اوصاف تو میان

می کنند کفتم که نیستم من چنین واکر میکفتم که هستم چنین هر آینه میزد آن فرشته تازیانه را
به پایهای من و مختار حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقه آنست که کافر و کنهکار معذب می شود
به سبب کفر و کناه نه بجهت نوحه و بکا واز انجمله هست حدیثی که دلالت میکند بر تلقین میت
چه اکر میت را در قبر ادراک و سمع نباشد تلقین لغو کردد فی شرح المصابیح الامر فی قوله
صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم للندب والاستحباب والتلقین العرض وهو ان یقال عند
المحتضر لا اله الا الله محمد رسول الله والمراد بموتاکم المحتضرون مجاز من باب ما یؤل وفیه تنبیه علی
ان لا یقال ذلک حتی یظهر امارات الموت وقوله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم یحتمل التلقین
بعد الموت حملا للفظ علی الحقیقة وقال الشافعی واصحابه والتقیید بموتاکم تخصیص بالمسلمین والا
انه للغالب لانه صلی الله علیه وسلم لقن اباطالب فلم یتلقن قال الاکثرون المراد بموتاکم فی قوله
صلی الله علیه وسلم اقرءوا علی موتاکم یس المحتضرون مجاز من باب ما یؤل وقیل المیتون
حملا علی الحقیقة وقال الشارح الاول یحمل علی المحتضر وعلی المیت یقرء عنده فی بیته وفی مدفنه
وقیل الحکمة فی قرائة یس ان احوال القیامة والبعث مذکورة فیها فلعله یتذکر او یخشی وذکر
الشیخ سعد الحموی رحمة الله علیه فی کتابه المسمی بتحفة الاخیار مسندا ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال لعلی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنه اکثر من قرائة سورة یس فان فی قرائتها عشر برکات
ما قرءها جائع الا شبع ولا ظمآن الا روی ولا عار الا اکسی ولا مریض الا برئ ولا محتضر
الا خفف علیه ولا خائف الا امن ولا مسجون الا اخرج ولا مسافر الا اعین ولا عزب الا زوج
ولا طالب ضالة الا وجد انتهی فی شرح الاذکار وجه کون التلقین بعد الدفن مستحبا ان فیه
تذکیر المیت قال تعالی وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین ویکون العبد فی هذه الحال احوج
الی التذکیر قال العلماء ولا یعارض التلقین قوله تعالی وما انت بمسمع من فی القبور وقوله تعالی

انک

انک لا تسمع الموتی لانه صلی الله علیه وسلم نادی اهل القلیب اسمعهم وقال ما انتم باسمع منهم لکنهم لا یستطیعون
جوابا وقال فی المیت انه یسمع قرع نعالهم وانکر بعض المالکیة سماع الموتی ورد ذلک وقد الف
الحافظ السخاوی جزءا فی التلقین نقل فیه عن ائمة المذاهب الاربعة استحبابه واطال فی
ذلک انتهی خلاصه مرام آنکه تلقین یعنی خواندن کلمه طیب اعنی لا اله الا الله محمد رسول الله
وخواندن سوره یس در حالت احتضار بالاجماع مستحب است واما تلقین بعد از دفن
کردن میت پس امام احمد بن حنبل و امام مالک اکثر فقهای ایشان منع کرده اند وجمهور شافعیه وبعضی حنفیه مثل امام صفار
وامام ظهیر الدین وقاضی محمد کرمانی تجویز نموده اند وتصحیح این ابهام آنکه در شرح
سفر السعادة مرقوم است که در تلقین میت بعد از دفن حدیثی آمده که نزد شافعیه معمول
است سیوطی در جمع الجوامع از طبرانی و ابن النجار و ابن عساکر و دیلمی از ابی امامه می آرد که
فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون مرد یکی از برادران شما و دفن کردید او را
و ریختید خاک بر وی باید که بایستد مردی از شما نزد سر وی و بگوید یا فلان بن فلانه
و بدی این میت بشنود و آن او لیکن جواب نمیدهد پس تر بگوید یا فلان بن فلانه چون
این بار می شنود بر می نشیند در قبر پس تر بگوید یا فلان بن فلانه درین نوبت میگوید
ارشاد کن مرا رحمت کند خدای تعالی ترا ولیکن شما نمی شنوید پس تر بگوید ای فلان یاد کن آنرا
که بر آمده تو بران از دنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وانکه راضی شده
که خدا پروردگار تست و محمد پیغمبر تست و اسلام دین تست و قرآن امام تو چون این را
گفت منکر و نکیر دست دیگری را میگوید بیرون آیید از پیش این بنده چکار
داریم اکنون با اوی حق سبحانه تلقین کرد حجت او را مردی در مجلس شریف حاضر بود
گفت یا رسول الله اگر نام مادر میت ندانیم بکدام نسبت کنیم فرمود نسبت کن بحوا که مادر همه است

و در نهایه شرح هدایه نیز این حدیث مذکور است و در سنن احمد و ابو داود و ابن ماجه
از معقل بن یسار ثابت شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اقرؤا سورة
یس علی موتاکم یعنی بخوانید سوره یس را بر مردهای خود ظاهر است که مراد از میت
محتضر باشد و عمل نیز همین است و احتمال دارد که مراد از خواندن سوره یس بعد موت
باشد در خانه یا بر سر قبر و بروایت علی بن ابی طالب ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم در خواندن سوره یس ده برکت حاصل میشود گرسنه را آسودگی دست میدهد
و تشنه را سیرابی عطا میشود و برهنه را لباس و مریض را صحت و محتضر را تخفیف سکرات
و ترسنده را امنیت و محبوسی را رهائی و مسافر را دستگیری و بی زن را زن و باز
آمدن جانور گریخته و بروایت مسلم از ابو سعید و ابو هریره رضی الله عنهما ثابت شده که
فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم لا اله الا الله یعنی تلقین کنید مردهای
خود را کلمه طیبه بدانکه تلقین مشتق است از لقن بمعنی سرعت فهم تلقین یعنی فهمانیدن و مراد از
تلقین اینجا ذکر این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است او را موت و نزد امام شافعی
رحمه الله مراد تلقین بعد از موت است و درین صورت قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم موتاکم بر معنی
حقیقی باقی خواهد ماند و در صورت اولی از قبیل مجاز ما یؤول الیه خواهد بود و بروایت
ابن ماجه از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه به ثبوت رسیده که فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله
رب العالمین قالوا یا رسول الله کیف الاحیاء قال اجود و اجود یعنی تلقین کنید و فهمانید
مردهای خود را این کلمات گفتند صحابه ای پیغمبر خدا چگونه است این ذکر مر زندگان را
اگر بیاموزانیم و تلقین کنیم گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بهتر و نیکوتر چه ذکر حق سبحانه

و تعالی

وافعالی زنده ومرده را شفای قلب وجلای روح است واختصار این صفات ومعانی موث
ذوق وحیات جاودانی است وفی الارکان الاربعة لمولانا عبد العلی قدس سره العلی
وما قیل ان التلقین یقولان المیت لا یسمع فهذا باطل لانه قد ورد وفی الحدیث ان المیت
یسمع بصوت النعال من الاحیاء ورسول الله صلی الله علیه وسلم قد نادی الکفرة الملقین
فی قلیب بدر وقال انهم یسمعون لا یقدرون علی الجواب لما لحقهم من العذاب الشدید انتهی
یعنی آنچه بعضی زعم کرده اند که تلقین میت لغو است زیرا که میت نمی شنود پس باطل است
زیرا چه در حدیث شریف وارد شده که میت زیاده تر می شنود بنسبت زنده
کوفتن نعال را و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خطاب فرمود و آواز داد کفار را که انداخته
شده بود در چاه بدر و فرمود که ایشان میشنوند و قدرت ندارند بر جواب واین چرا که
لاحق شده است ایشان را عذاب سخت وفی النهایة شرح الهدایة وعند الشافعی یستحب ان
یلقن بعد الدفن فیقال یا عبد الله او یا امة الله اذکر ما خرجت علیه من الدنیا من شهادة ان لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله ان الجنة حق والنار حق والساعة حق آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث
من فی القبور ورضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا ورسولا
وبالقرآن اماما وبالکعبة قبلة وبالمؤمنین اخوانا لظاهر قوله علیه السلام لقنوا موتاکم کذا فی
شرح الوجیز وفی خیرة الفقهاء والفتاوی الظهیریة یجوز بعض المشایخ ای مشایخ الحنفیة ۱۲ التلقین بعد الدفن فیقول
یا فلان بن فلان ویا فلانة بنت فلانة اذکر دینک الذی کنت علیه الی آخره وفی
[illegible] حاشیة شرح الوقایة قیل ویلقن الشهادة ای یذکر الشهادتین معا عنده لان الاولی
لا تقبل بدون الثانیة وقیل وقت التلقین بعد الدفن بان یقال یا فلان اذکر دینک الذی
کنت علیه رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد علیه السلام نبیا وبالقرآن اماما وبالکعبة

قبله انتهی وفی جامع الرموز شرح مختصر الوقایة ویلقن الشهادة فیجب علی اخوانه واصدقائه
ان یقولوا عنده کلمة الشهادة ولا یقولوا له قل کیلا یابی عنه کما فی شرح الطحاوی للکرمانی
واشار فی الکافی والمضمرات الی ان المراد من الشهادة اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
واشهد ان محمدا عبده ورسوله وانما خص التلقین بالمحتضر لان تلقین المیت لم یجز عند الائمة
الثلثة وغیرهم من اصحابنا وعلیه فتوی ائمة بلخ وبخارا کما فی الجواهر لکن قال الامام الصفار
فی التلخیص انه مشروع لانه یعاد روحه وعقله ویفهم ما یلقن وقال صاحب الغیاث انی
سمعت استاذی قاضی خان یحکی عن الامام ظهیر الدین انه لقن بعض الائمة واوصانی
بتلقینه فلقنته فیجوز وفی الجواهر انه لما سئل القاضی الکرمانی عنه قال ما راه المسلمون
حسنا فهو عند الله حسن وروی فی ذلک حدیثین انتهی ودر عشره از تجنیس نقل کرده که
تلقین بعد از دفن جائز است نزد بعضی مشائخ حنفیه واز امام صفار منقول است که
تلقین بعد از دفن موافق مذهب امام اعظم صحیح جائز است وہر که این تلقین را منع کند
پس او مذهب معتزله را اختیار کرده ودر فتاوی عالمگیری منقول است که تلقین وقت
احتضار مستحب است بالاجماع واما تلقین بعد از دفن پس موافق ظاهر روایت نیست
کذا فی العینی شرح الهدایة ومعراج الدرایة ودر فتاوی مضمرات مصرح است که ما عمل میکنیم
وفتوی میدهیم بتلقین نزد موت وتلقین بعد از دفن ودر شرح اذکار مذکور است
که تلقین میت ازانجهت مستحب شده که در تلقین یاد دهانیدن وپند دادن میت است وقول
حق تعالی وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین یعنی وپند ده وتذکیر وموعظه فرو مگذار پس
بدرستیکه پند دادن سود میرساند مومنان را وظاهر است که میت دران حالت محتاج است
بسوی تذکیر پس درین تصریح است بشنیدن میت کلام زنده را ومعارضه میکند این را قول او تعالی

انک لا تسمع الموتی وما انت بمسمع من فی القبور چرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ندا کردند کفار بدر را
وشنوانیدند اوشان را وفرمودند که شما از ایشان زیاده تر نمی شنوید لکن اوشان جواب
نمیدهند وبعضی مالکیه منکر شده اند سماع موتی را ومردود است انکار شان وحافظ سخاوی
کتابی در باب تلقین تالیف کرده ودران کتاب از مجتهدین اربعه نقل کرده که تلقین بعد
از دفن مستحب است وبما القینا علیک ظهر ان التلقین بعد الدفن مما جوزه بعض الحنفیه واما
الشافعیه فکلهم جوزوه کما نص علیه شارح المصابیح واما الحافظ السخاوی فقد نقل عن الائمة
الاربعة ان التلقین بعد الدفن مستحب فما توهمه بعض حملة عرش الفلسفة من ان المراد من الموتی
فی قوله علیه الصلوة والسلام لقنوا موتاکم هو المشرف علی الموت علی سبیل المجاز المرسل
وبه فسره ائمة اهل السنة والجماعة من الحنفیة والشافعیة والمالکیة والحنبلیة واجمعوا علیه فالاحتجاج
بذلک الحدیث علی سماع المیت خلاف الاجماع انتهی ففریة بلا مریة وان هذا الا کذب مبین
ذکر ذلک لبعض عبارات الکتب مقطوعة غیر تامة وهذا من سجیته وغریزته فانه ذکر
العبارة الاولی من شرح المصابیح وطرح العبارة الاخیرة وهی ان قوله صلی الله علیه وسلم
لقنوا موتاکم یحتمل التلقین بعد الموت حملا للفظ علی الحقیقة وبه قال الشافعی واصحابه وترک
العبارات الفقهیة الدالة علی کون التلقین بعد الدفن مختار بعض الفقهاء الحنفیة کثرهم الله تعالی
بلکه قدر مشترک در باب سماع میت بدرجه تواتر معنوی رسیده ولهذا تمام اهل سنت وجماعت
اعتقاد دارند بسماع میت چنانکه از دلائل عقلیه ونقلیه سابقاً ذکر کردیم سماع اموات بثبوت
پیوسته والآن در جرح وقدح تمسکات منکرین سماع موتی شروع میکنیم استنباط
نفی سماع اموات از آیه کریمه فانک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین
یعنی پس هر آئینه تو نمی توانی شنوانید مردگان را ونمی توانی شنوانید کران را آواز خواندن

وقتیکه روی بگردانند پشت داده قابل تماشا است چراکه سباق بیان موصوف و مراد ازان
قول او تعالی است ولئن ارسلنا ریحا فرأوه مصفرا لظلوا من بعده یکفرون یعنی و اگر فرستیم باد
که موذی ن بهلاک است چون دبور که ریح عذاب است بر مزروعات پس ببینند آن کشت
زرد شده بعد از سبزی و بهلاکت نزدیک رسیده چنانکه ازو نفع نتوان گرفت البته
شوند پس از زردی زراع کافر باشی که کمال التجا بحق کردندی و از رحمت حق مایوس
نشدندی و ای محمد صلی الله علیه وسلم از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان ترا و قول ترا
قبول نمایند کذا فی التفسیر الحسینی و در تفسیر بیضاوی در ذیل تفسیر قول تعالی الله الذی یرسل الریاح فتثیر
سحابا الی قوله تعالی ولئن ارسلنا ریحا فرأوه مصفرا الآیة مذکور است و هذه الآیات
ناعیة علی الکفار لتقلبهم و عدم تدبرهم و سرعة تزلزلهم لعدم تفکرهم و سوء رأیهم
فان النظر السوی یقتضی ان یتوکلوا علی الله و یلتجئوا الیه بالاستغفار اذا احتبس القطر عنهم
ولم ییأسوا من رحمته وان یبادروا الی الشکر والاستدامة بالطاعة اذا اصابهم
برحمته ولم یفرطوا بالاستبشار وان یصبروا علی بلائه اذا ضربت زروعهم بالاصفرار ولم یکفروا
نعمه انتهی و سیاق بیان تحتانیه آنه ازان اشد ابا دارد و مراد از سیاق قول او تعالی است
وما انت بهادی العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا فهم مسلمون یعنی نیستی تو
راه نماینده کوردلان از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی بر آنکه توفیق ایمان دهی مشرکان را
نمی شنوانی مواعظ و نصائح قرآن مگر کسی را که باور میدارد آیات مرا پس آنجا عدم انتفاع کننده اند
مراد اوست نه امر فی التفسیر البیضاوی سماهم عمیا لفقدهم المقصود الحقیقی من الابصار او لعمی
قلوبهم انتهی و فی التفسیر الکبیر للامام الرازی اما قوله تعالی ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا
فالمعنی یا محمد صلی الله علیه وسلم لیس سماعک الا علی الذین علم الله انهم یؤمنون بآیاته ای یصدقون

بها فهم مسلمون ای مخلصون لقوله تعالی بلی من اسلم وجهه لله یعنی سالما لله خالصا له انتهی پس مراد از سماع
که در قول او تعالی لا تسمع الموتی مذکور است بطریق مجاز اموات القلوب اند یعنی مرده دلان که
کافران باشند مراد است نه مردگان حقیقی پس مراد بعدم سماع عدم اجابت حق است زیرا که
این آیت نازل شده است در دعوت کفار بایمان و عدم اجابت ایشان حق را و معنی آیه
مذکوره اینست که تو نمی توانی اجابت حق کنانی کافران را پس دلالت بر عدم سماع موتی
ثابت نشد و مؤید اوست قول او تعالی ولا تکونوا کالذین قالوا سمعنا وهم لا یسمعون چه
درین آیه نیز مراد از عدم سماع عدم سماع تذکر و قبول و انتفاع و حصول موعظه است یعنی مـ
مشوید مانند کسانیکه گفتند شنیدیم و ایشان نمی شنوند یعنی مانند اهل کتاب که توریت
خواندند و بزبان معترف شدند و بران عمل نکردند کذا فی فتح الرحمن بترجمة القرآن و در
تفسیر حسینی مسطور است و مباشید مانند آنانکه گفتند شنودیم مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان
و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند شعر
مگو که می شنوم هرچه گفته سعدی ۷ چه شد که می شنوی چون سخن نمی شنوی
و فی التفسیر البیضاوی ولا تکونوا کالذین قالوا سمعنا کالکفرة او المنافقین الذین ادعوا السماع وهم
لا یسمعون سماعا ینتفعون به فکانهم لا یسمعون راسا انتهی وهکذا فی التفسیر الکبیر والنیشاپوری
وغیرهما من التفاسیر المعتبرة و نیز تایید می دهد آن را قول او تعالی و تقدس تنزیل من الرحمن
الرحیم کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا لقوم یعلمون بشیرا و نذیرا فاعرض اکثرهم فهم لا یسمعون
یعنی این فرو فرستاده است از جانب خدای بخشاینده به هدایت نفوس عوام مهربان بعنایت
قلوب خواص این کتابی است واضح ساخته شده آیتهای وی در حالتیکه قرآنی است عربی برای
قومیکه میدانند در حالیکه مژده دهنده و ترساننده است پس روی گردان شدند اکثر مردمان

پس ایشان نمی شنوند بسمع قبول یعنی نمی پذیرند ہکذا فی التفسیر الحسینی وفی البیضاوی فاعرض

اکثرہم عن تدبرہ وقبولہ فہم لا یسمعون سماع تامل وطاعۃ انتہی وفی الکشاف فہم لا یسمعون ای

لا یقبلون ولا یطیعون من قولک تشفعت الی فلان فلم یسمع قولی ولقد سمعہ ولکن لما لم یقبلہ

ولم یعمل بمقتضاہ فکانہ لم یسمعہ وفی التفسیر الکبیر وعاشرہا کونہم معرضین عن القرآن لا یسمعونہ

ولا یلتفتون الیہ انتہی بالجملہ جمیع مفسرین محققین اجماع دارند برانکہ ہرجاکہ در قرآن مجید وفرقان

حمید نفی سماع از کفار اشرار مذکور شدہ مراد ازان نفی نفس سماع نیست بلکہ مقصود

ازان نفی ثمرات سماع است کہ وی عبارت است از عدم اجابت حق وعدم اطاعت

وعدم عمل بمقتضای نصوص قاطعۃ القصہ در محاورۂ قرآن درچنین مقام ارادہ نفی ثمرات

سماع از قبیل مجاز متعارف شدہ ونفی معنی حقیقی سماع از قسم حقیقۃ مہجورہ گردید ومنہ

ظہران ما زعمہ بعض اہل الہوا من ان القول بان المراد بالاسماع اسماع قبول مردود لانا

نقول ہذہ الزیادۃ لا تخلو اما ان یکون علی سبیل البیان او الزیادۃ علی النص لا الی سبیل

الاول لان الاسماع لفظ خاص وضع لمعنی معلوم علی الانفراد وحکمہ ان یتناول المخصوص قطعاً

ولا یحتمل البیان لکونہ مبیناً فلا یجوز الالحاق بہ ولا الی سبیل الثانی لان الزیادۃ نسخ عندنا وزیادۃ

عند الشافعی رح وعلی کلا المذہبین لا یصح ہذا الالحاق اما علی قول الشافعی فلما بینا انہ لا یحتمل

البیان واما علی قولنا فلانہ لا بد من ناسخ اقوی منہ ولا اقل من ان یکون مثلہ لا ینسخ الکتاب

بالاحاد تم کلامہ بعبارتہ مما لا ینبغی ان یصغی الیہ فان عدم احتمال البیان والزیادۃ انما

یصح ابتناؤہ علی ارادۃ المعنی الحقیقی من نفی السماع ونحن اثبتنا من اجماع المفسرین عدم ارادتہ

وکلا وحاشا ان نرید المعنی الحقیقی ثم نحقق البیان او الزیادۃ بل انما نعنی المعنی المجازی المتعارف

فیما بین اہل التفاسیر کما القینا علیک تفصیلہا بما لا مزید علیہ فانصف ولا تتبع الہوی و

فی

[illegible]

[illegible]

حق سبحانه وتعالی جابجا در قرآن مجید کافران ومنافقان را صم وبکم فرموده پس اگر شخصی از آن
معنی حقیقی اراده کند انصاف باید کرد که چه قدر ناقص الفهم بوده باشد کذا فی الرسالة
الرشیدیة وقسمی که در کریمه صم وبکم وعمی فهم لا یرجعون وامثال آن بقرائن واضحه
صم وبکم وعمی معنوی مرادست فی التفسیر الحسینی ایشان کرانند از شنیدن حق یعنی قبول
سخن حق نمی کنند گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در اقرار بایمان با دل موافقت
ندارد پس گویا که سخن نمیگویند کورانند بدیدهٔ بصیرت از دیدن حق پس ایشان باز
نگردند ازین صفتها وبهمین وجه محشور شوند ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیا وبکما وصما
انتهی وفی انوار التنزیل لما سدوا مسامعهم عن الاصاخة الی الحق وابوا ان ینطقوا به السنتهم
ویبصروا الایات بابصارهم جعلوا کانما ایفت مشاعرهم وانتفت قواهم کقوله شعر
صم اذا سمعوا خیرا ذکرت به وان ذکرت بسوء عندهم اذنوا وکقوله شعر
اصم عن الشیء الذی لا اریده واسمع خلق الله حین اریده انتهی واوا دشید وانی حاشیة علی
ذلک التفسیر انه لما کان المعلوم من حالهم انهم کانوا یسمعون وینطقون ویبصرون امتنع حمل
علی الحقیقة فلم یبق الا التشبیه حالهم لشدة تمسکهم بالعار واعراضهم عما سمعهم من القرآن وما یظهره
الرسول صلی الله علیه وسلم من الادلة والآیات بمن هو اصم فی الحقیقة فلا یسمع واذا لم یسمع لم یتمکن
من الجواب فلذلک جعله بمنزلة الابکم فاذا لم ینتفع بالادلة ولم یبصر طریق الرشد فهو بمنزلة الاعمی
انتهی همچنان در کریمه لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین الآیة موتی للطلق
که کفار اند مجازا مراد اند الآن برهان این دعوی یعنی مراد از موتی کفار اند بطریق مجاز
از تفاسیر معتبره باید شنید فی انوار التنزیل واسرار التاویل للقاضی ناصر الملة والدین
البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی فانک لا تسمع الموتی وهم مثلهم لما سدوا عن الحق مشاعرهم انتهی
جمع مشعر بکسر المیم الحاسة

یعنی کفار مانند مردگان اند چرا که بند کردند حواس خود را از شنیدن حق و فی البیضاوی
انما شبهوا بالموتی لعدم انتفاعهم باستماع ما یتلی علیهم کما شبهوا بالصم فی قوله تعالی ولا
تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین فان استماعهم فی هذه الآیة ابعد انتهی و فی المدارک فی تفسیر قوله تعالی
فانک لا تسمع الموتی ای موتی القلوب فلا تطمع ان یقبلوا منک انتهی و نیز صاحب مدارک در
تفسیر قول او تعالی انک لا تسمع الموتی الآیة افاده فرموده لما کانوا لا یعون ما یسمعون و
لا به ینتفعون شبهوا بالموتی وهم احیاء صحاح الحواس انتهی یعنی هرگاه که کافران فائده نمیگیرند
ازان چیزی که میشنیدند در تشبیه داده شدند بمردگان و بحال آنکه کافران زنده اند
و حواس صحیح دارند و قد افاد الامام الراغب الاصفهانی فی مفردات القرآن فی تفسیر قوله تعالی
انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین ای لا تفهمهم لکونهم کالموتی
فی افتقادهم بسوء فعلهم القوة العاقلة التی هی المختصة بالانسانیة انتهی و افاد رئیس
المتکلمین فخر الملة والدین فی التفسیر الکبیر الثانی انه تعالی امره صلی الله علیه وسلم بعد ظهور حجة
رسالته بان یتوکل علی الله ولا یلتفت الی اعداء الله و یشرع فی تمشیة مهمات الرسالة
بقلب قوی فقال فتوکل علی الله ثم علل ذلک بامرین احدهما قوله تعالی انک علی الحق المبین و
فیه بیان ان المحق حقیق بنصرة الله وان الله لا یخذله وثانیهما قوله تعالی انک لا تسمع الموتی
وانما حسن جعله سببا للامر بالتوکل لان الانسان ما دام یطمع فی احد شیئا فانه لا یقوی
قلبه علی اظهار مخالفته فاذا قطع طمعه عنه قوی قلبه علی اظهار مخالفته فان الله تعالی قطع طمع
محمد صلی الله علیه وسلم بان بین انهم کالموتی وکالصم وکالعمی فلا یفهمون ولا یسمعون ولا
یبصرون ولا یلتفتون الی شیء من الدلائل وهذا السبب لقوة قلبه صلی الله علیه وسلم علی
اظهار الدین کما ینبغی انتهی و فی معالم التنزیل للامام البغوی ان الله یسمع من یشاء حتی یتعظ

وبحیث ما انت بمسمع من فی القبور یعنی الکفار شبههم بالاموات فی القبور حیث لا یجیبوا انتهی
وهمچنین در کریمه ان الله یسمع من یشاء و ما انت بمسمع من فی القبور ان انت الا نذیر که
منکران سماع اموات بظاهر این آیت تمسک میکنند همین معنی مراد است یعنی مراد از من فی القبور
کفار اند بطریق مجاز درینصورت عدم سماع موتی از آیه مذکوره باثبات نرسیده بلکه عدم
سماع کافران ثبت شد و برای اثبات این دعوی عبارات تفاسیر معتبره نقل میکنیم فی التفسیر الحسینی
یعنی هرآینه خدا میشنواند و فهم میکناند هر کرا میخواهد بتوفیق و هدایت و نیستی تو شنواننده
کسی را که در گور باشد ذکر من فی القبور ترشیح تمثیل کفار است نیستی تو مگر ترساننده و بر تو
همین ابلاغ و انذار است انتهی وفی تفسیر المدارک ان الله یسمع من یشاء و ما انت بمسمع من فی
القبور یعنی انه قد علم من یدخل فی الاسلام ممن لا یدخل فیه فیهدی من یشاء هدایته و اما انت
فخفی علیک امرهم فلذلک تحرص علی اسلام قوم مخذولین شبه الکفار بالموتی حیث لا ینتفعون
بمسموعهم ان انت الا نذیر ای ما علیک الا ان تبلغ وتنذر فان کان المنذر ممن یسمع الانذار
نفع وان کان من المصرین فلا علیک انتهی وفی روابط الآیات من فی القبور یعنی الکفار شبههم
بالاموات فی القبور لانهم لا یجیبون اذا دعوا وفی التفسیر الرحمانی من فی القبور من موتی حجب
الظلمانیة وفی انوار التنزیل ان الله یسمع من یشاء هدایته فیوفقه لفهم آیاته والاتعاظ بعظاته
وما انت بمسمع من فی القبور ترشیح لتمثیل المصرین علی الکفر بالاموات ومبالغة فی اقناطه
عنهم انتهی و درینجا خدشه ایست جواب طلب تقریرش آنکه بر تقدیر تشبیه کفار با موتی
لازم می آید که در حق موتی که مشبه به اند عدم سماع بطریق اتم و اقوی متحقق باشد زیرا که
مقتضای تشبیه آن است که وجه شبه در مشبه به اتم و زیاده تر باشد از مشبه و درینجا کفار
مشبه اند و موتی مشبه به و وجه شبه عدم سمع است پس درینصورت از نص صریح عدم اموات

ثابت و متحقق شد و نیز مؤید اوست آنچه در تفسیر بیضاوی در ذیل تفسیر آیهٔ کریمهٔ انما یستجیب الذین
یسمعون والموتی یبعثهم الله ثم الیه یرجعون یعنی جز این نیست که قبول میکنند دعوت اسلام را
آنانکه می‌شنوند و مردگان یعنی کافران بر انگیزد ایشان را خدا باز بسوی او گردانیده شوند
مسطور است انما یستجیب الذین یسمعون سماع تفهم وتأمل کقوله تعالی او القی السمع وهو شهید وهؤلاء
کالموتی الذین لا یسمعون انتهی و تقریر جواب موقوف است بر تمهید یک مقدمه و بیانش آنکه

تقریر جواب

در علم بیان مبین شده که وجه تشبیه مشترک میباشد میان مشبه و مشبه به فی شرح التلخیص للعلامة
التفتازانی وجه الشبه هو المعنی الذی قصد اشتراک الطرفین هما المشبه والمشبه به فی ذلک المعنی
تحقیقاً او تخییلاً والا فزید والاسد فی قولنا زید کالاسد یشترکان فی الوجود والجسمیة
والحیوانیة وغیر ذلک من المعانی مع ان شیئاً منها لیس وجه الشبه فالمراد المعنی الذی له زیادة
اختصاص بهما وقصد بیان اشتراکهما فیه ولهذا قال الشیخ عبد القاهر التشبیه الدلالة علی اشتراک
شیئین فی وصف هو من اوصاف الشیء فی نفسه خاصة کالشجاعة فی الاسد والنور فی
الشمس انتهی بالجمله وجه شبه و مقصود از تشبیه در مثال زید کالاسد شجاعت است که مشترک است میان
زید که مشبه است و اسد که مشبه به است بخلاف افتراس که وجه شبه نمی‌تواند شد زیرا که
وی مخصوص است باسد و در زید یافته نمیشود هرگاه این مقدمه ممهد شد پس الآن باید
دانست که وجه شبه میان کفار و موتی عدم اجابت حق است که مشترک است میان مشبه یعنی
کفار و مشبه به یعنی موتی و در مشبه به اقوی و اتم است چه کفار تا زمانیکه زنده‌اند احتمال اجابت
حق باقی است اما موتی که از دار تکلیف بدار جزا انتقال کردند اصلاً اجابت حق از ایشان
ممکن نیست و از عدم اجابت حق تعبیر بعدم سماع در آیات قرآنیه واقع شده کما ذکرنا
تفصیله من التفاسیر المعتبرة مثل البیضاوی والکشاف والحسینی تفصیل این اجمال آنکه اکثر از قدماء

تفصیل [illegible]

سماع

سماع عدم اجابت حق اراده نکنیم بلکه معنی حقیقی او که عدم سماع بآن سمع است مراد باشد پس میگوئیم
که ممکن نیست که این معنی وجه شبه میان کفار و موتی باشد چه عدم سماع بجاسه
سمع میان مشبه و مشبه به مشترک نیست بلکه در مشبه یعنی کفار وقت حیات ضد آن که
وجود سماع بجاسه سمع است متحقق و درین وقت اگر عدمش نیز متحقق باشد اجتماع ضدین لازم
آید و آن ظاهر البطلان است ہکذا فی الطریقة الوسطی و بما اتینا علیک انہدم اساس ما حیله
بعض حملة عرش الاصیمته من انه قال البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی و ما انت بمسمع من فی القبور من انه
ترشیح لتمثیل المصرین علی الکفر بالاموات و مبالغة فی اقناطه عنهم انتهی قلت الترشیح ہو ذکر ما یلائم
المشبه به کالمصراع الثانی فی قوله لدی اسد شاکی السلاح مقذف ٭ له لبد اظفاره لم تقلم ٭
وہہنا شبه الکفار بالموتی ورشح بعدم السمع یعنی ذکر ما یلائم الموتی فثبت عدم سماعہم
بالنص قطعا انتہی کلامه بملخصه و ذلک لما وعیت انفا من ان المراد بعدم السماع ہو عدم اجابة
الحق وہذا ہو وجه التشبیه بین المشبه والمشبه به لا عدم السماع الحقیقی فغایة ما ثبت من النص ہو ذلک العدم
لا ہذا العدم فتفطن و ایضا انقطع عرق ما زعمه ذلک البعض من انه قال البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی
انما یستجیب الذین یسمعون والموتی یبعثہم الله ثم الیه یرجعون انما یجیب الذین یسمعون سماع تفہم
و تامل کقوله تعالی او القی السمع وہو شہید وہولاء کالموتی الذین لا یسمعون فہذا نص صریح
فی عدم سماع الموتی تم بعنوانه و ذلک لان المراد من قوله لا یسمعون انہم لا یسمعون سماع
تفہم و تامل والقرینة علیه ذکر ہذا السماع فی صدر ہذه العبارة و تنصیصه به فی مواضع کما
تفطنت منا تفصیله سابقا بما لا مزید علیه و ایضا یوافقه ما فی التفسیر الحسینی انما یستجیب جز این
نیست که اجابت میکنند دعوت ترا الذین یسمعون آنانکه می شنوند بسمع قبول از روی
فہم و تامل اما کافران مانند مردگان اند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات والموتی

میتهم الله و مردگان ابر انگیزاند خدا انگاه بدانند و دانستن سعو نکنند ثم الیه یرجعون پس سوی
او باز گردانند همه را برای جزا و مکافات انتهی فتبصر بعین الانصاف وتجنب عن سبیل الاعتساف
وایضاً اندفع ما توهمه ذلک البعض من انه ما قال بعضهم انه لیس المراد بقوله تعالی من فی القبور
وبقوله تعالی الموتی الاجساد الخالیة عن الارواح علی الحقیقة بل المراد الکفار وکانه قال انک
لا تسمع الکفار فلم یثبت حکم عدم السماع للموتی فوهم علی وهم منشاه قصور النظر وقلة الفکر وعدم
الوقوف علی علم البیان والا فعلی هذا یلزم ان یکون الآیة اقوم دلالة علی عدم سماع الموتی
لان لفظ الموتی ومن فی القبور حقیقة الاجساد الخالیة عن الارواح فلابد من الاستعارة
اذا ارید بهما الکفار واصل الاستعارة التشبیه والاصل فی التشبیه ان یکون وجه الشبه اتم
واکمل واشهر فی المشبه به کما صرح به ائمة البیان وعلیه قول الشاعر شعر ظلمناک فی تشبیه
صدغیک بالمسک ۞ فان قاعدة التشبیه نقصان ما یحکی ۞ فثبت بهذا التاویل ایضاً ان یکون
عدم السماع فی الموتی اتم واکمل واعرف قطعاً تم کلامه بلفظه وذلک لما ادعیت ان وجه الشبه هو
عدم اجابة الحق ولا ریب فی کونه اقوی واتم فی المشبه به هذا ولا تتبع الهوی وبعضی جواب داده
اند باین طور که مراد از موتی ومن فی القبور معنی حقیقی مراد است یعنی مردها و معنی مجازی
یعنی کفار اراده نمی کنیم و بهذا مقصود منکران ثابت نمیشود چنانچه همین تقریر در متن مذکور
میشود و قطع نظر از ان همه منکران سماع میت اینقدر نمی فهمند که مذکور در آیه کریمه لا تسمع
الموتی وما انت بمسمع من فی القبور نفی اسماع مخاطب است چنانکه صیغه تسمع و مسمع بران دلالت
صریحه دارد و اسماع بالکسر بمعنی رسانیدن آواز متکلم بگوش سامع و درینصورت معنی
آیه اینست که نمی شنوانی تو مردها را یعنی در حیز اختیار و قدرت تو نیست که اوشان را اسماع
نمائی بلکه خدای تعالی میشنواند هر کرا می خواهد چه این شنوانیدن در قدرت کامله او تعالی

است ونظیر آیۃ مذکورہ قول او تعالی ست انک لاتہدی من احببت ولکن اللہ یہدی من یشاء
ہکذا فی المرقاۃ شرح المشکوۃ بالجملہ جائز نیست کہ او تعالی جلت قدرتہ موتی را در قبور شیئی از حیات
بخشد کہ حاصل شود بدان سمع وادراک چنانچہ قول قتادہ کہ در آخر حدیث بخاری مذکور است
بران دلالت صریحہ دارد و در قول قتادہ تخصیص بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیست کہ
بطریق معجزہ واقع شدہ باشد و نہ تخصیص باین اموات بلکہ خدای تعالی قادر است کہ آن
حالت در ہمہ اموات نیز پیدا کند از ہر شخص کہ باشد در ہر زمان بر ہر تقدیر ہذا ما افادہ
الشیخ الاجل فی شرح المشکوۃ نہ نفی سماع فی نفسہ پا تمسک منکرین تمام شود و شناختن
مابینہما یعنی بون باین فیما بین الاسماع والسماع کما لایخفی علی من القی السمع وہو شہید واما
ماظن بعض مقتفی آثار الفلاسفۃ من انہ لاینافی ہذا النظم اعنی قولہ تعالی انک لاتسمع الموتی
وقولہ تعالی وما انت بمسمع من فی القبور علی قولہ تعالی وما رمیت اذ رمیت ولکن اللہ رمی وقولہ تعالی
انک لاتہدی من احببت وقولہ تعالی أانتم تزرعونہ ام نحن الزارعون لانہ لیس فی نفیک الاتیان بالدلیل
علی الثبوت فادعاء ما لاثبت بالنظم لاعبارۃ ولااشارۃ ولادلالۃ ولااقتضاء باطل باجماع
اہل الاصول کما عرف فی موضعہ واما ما ہو دال علی الثبوت فی ہذہ الآیات فمذکور بعد حرف
الاستثناء والاستفہام فالقیاس فاسد انتہی فینبئ عن غفلۃ عن نظم القرآن لان قولہ تعالی و
ما انت بمسمع من فی القبور صدرہ ہذہ الآیۃ ان اللہ یسمع من یشاء فما ہو دال علی الثبوت مذکور
فی ہذہ الآیۃ ایضا نعم ذلک غیر مذکور صراحۃ فی قولہ تعالی انک لاتسمع الموتی ولکن لما ثبت ان القرآن
یفسر بعضہ بعضا فلا محیص عن کونہ مذکورا معنی وارادۃ فالصف وکن من الشاکرین واما ما توہم
ذلک البعض من ان البحث فی سماع الاحیاء الموتی کلامہم لا فی فعلہ تعالی و تقدما در علی اسماع
الجمادات اما سماعنا فبقی داخلا تحت النفی فکما انا لانقدر علی سماع الجمادات واسماعنا قادر علیہ کذلک

لا نقدر على اسماع الاموات والله قادر عليه فانه تعالى على كل شيء قدير وقد احيى الاموات على ايدي الانبياء فضلا عن الاسماع تم كلامه بعنوانه فنشأ من عدم الاطلاع على حقيقة الحال فانه ليس البحث والكلام في ان للاحياء قدرة تامة على انهم يسمعون الموتى كلامهم ولهم استقلال تام في هذا الاسماع حتى يبقى هذا الاسماع داخلا تحت النفي بل المقصود ان القادر القدير المختار يسمع كلام الاحياء للموتى ويبلغه اليهم وهذا مما لم يثبت نفيه قطعا كما دريت تفصيله آنفا من عبارة شرح المشكوة للمحقق الدهلوي فاعلم وعلم المرء ينفعه وقس على هذا نفي الاسماع المذكور في قوله تعالى ولا تسمع الصم الدعاء الآية كما لا يخفى على الفطن فما ذكره ذلك البعض من ان اتصال قوله تعالى انك لا تسمع الموتى بقوله تعالى ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرين وجمعهما بالعطف يرد هذه التاويلات الفاسدة ويؤيد ما قلنا لان اسماع الصم في هذه الآية بعد انتهى مردود فافهم واستقم في نصرة المسلمين وتنبيه الوهابين المراد ان الله تعالى قادر باسماع من يشاء وانت لست بقادر بالاسماع كعدم قدرتك على اسماع من في القبور فالمنفي هو القدرة التحقيقية وهذا مما لا يحوم الريب حوله ولا ينكره احد من المسلمين انتهى يعني خداى تعالى قادر است بشنوانيدن هر كرا خواهد وتو نيستي قادر حقيقي بر شنوانيدن چنانكه قادر نيستي بر اسماع آن كسانيكه در قبور هستند پس درينجا مراد نفي قدرت حقيقي است واين را هيچ مسلماني انكار نمي كند وعلاوه آنكه من في القبور جسد ميباشد وروح من تعلق بالقبر است في القبر واحدى جسد راكه في القبر است سامع نميگويد پس درين صورت عدم سماع جسد لازم آمد واما روح چنانكه سمع وادراك در حالت تعلق ببدن ميداشت همچنان بلكه زياده ازان بعد موت نيز دارد وفي موضح القرآن لمولانا عبد القادر الدهلوي قدس سره ان الله يسمع من يشاء اور الله سناتا ہے جسکو چاہے وما انت بمسمع من في القبور اور تو نہیں سنانے والا قبروں پڑے ہوؤں کو ان انت الا نذير تو

تو نہین ہی مگر ڈر کی خبر پہنچانی والا ف اور فرمایا تو نہین سناتا قبرین پڑ ونکو اور حضرت ابن عباس نے
کہ مردون سی سلام علیک کرو وہ سنتی ہین اور بہت جگہہ مردی کو خطاب کیا ہی اور سکی
حقیقت یہ کہ مردی کی روح سنتی ہی اور قبرمین پڑا ہی دہڑ وہ نہین سن سکتا ہی انتہی و
نیز از ماسبق واضح شدہ کہ مقصود در آیہ مذکورہ تشبیہ کفار ہست بموتی در عدم اجابت
حق والا کفار سماع داشتند لیکن چون اجابت دعوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نکردند
پس مانند موتی شدند در سماعت اقوال زاجران و ندادن جواب بطوریکہ مفہوم احیا شود
و توضیح اینمقام آنفا مذکور شد فتبصر و تدبر و آنچہ منکران سماع اموات بحدیث ام المومنین
عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالی عنہا متمسک شدہ از صولت منکرہ سمع خراشی میکنند باین
تقریر کہ حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا انکار فرمود سماع موتی را و تمسک نمود بقول او تعالی
انک لا تسمع الموتی و مسلم نداشت حدیثی را کہ در حق قتلی بدر وارد شدہ و ازان صراحۃ
ثبوت سمع اموات می شود چنانکہ تفصیلش در ماسبق لائح شدہ بلکہ رد کرد آنحدیث را
باین طریق کہ وہم شد ابن عمر رضی اللہ عنہ را کہ سمع را بجای علم گفت و رسول خدا صلی اللہ علیہ
وسلم لیسمعون نفرمود بلکہ لیعلمون ارشاد کرد عن ہشام بن عروۃ عن ابیہ عن عائشہ رضی اللہ تعالی
عنہا قالت انما قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہم لیعلمون الآن ان ما کنت اقول لہم حق وقد
قال اللہ تعالی انک لا تسمع الموتی پس اولا بشروح حدیث مانند فتح الباری و
کرمانی و قسطلانی مراجعت باید کرد کہ علما با انکار حضرت ام المومنین رضی اللہ عنہا چہ معاملہ
کردہ اند تفصیل مقام آنکہ علما محققین از حدیث ام المومنین رضی اللہ تعالی عنہا بچند وجہ جواب
دادہ اند اول آنکہ حضرت ام المومنین رضی اللہ عنہا از الفاظ حدیث ما انتم باسمع لما اقول
منہم کہ بروایت حضرت عمر رضی اللہ عنہ و عبد اللہ بن عمر و ابو طلحہ و انس بن مالک و ابن مسعود رضی اللہ عنہم

تفصیل مقام
و جواب اول

مثبت شده انکاری نفرموده اند بلکه حضرت صدیقه رضی الله تعالی عنها انکار کرده اند این را
که حدیث مذکور محمول شود بر معنی متعارف سماع که عبارت است از اجابت حق چه در شریعت
غرا علی صاحبها الصلوة والثنا هر جا که سماع آیات و مواعظ مذکور شده مراد از ان نفس سماع
نیست بلکه مراد از ان ثمرات سماع و تعمیل بمضامین آنست و شواهد این دعوی سابقا از تفاسیر
معتبره ذکر کردیم و خلاصه اش آنست که در کلام الهی سماع آیات و مواعظ که در حق مؤمنین
حصر گردیده و نفی آنها که در حق کفار از بطریق تشبیه باموات یا بلا تشبیه جاری شده
مراد از ان سماع نفیا و اثباتا آثار و ثمرات آن هستند و هیچ شکی نیست که اگر قول صلی الله
علیه وسلم ما انتم باسمع الحدیث بر اجابت و انقیاد محمول شود لازم آید که کفار در عالم برزخ
بصفت ایمان متصف شوند و در این صورت تعارض او با کریمه انک لا تسمع الموتی و ما انت
بمسمع من فی القبور متحقق شود و لهذا حضرت صدیقه رضی الله عنها که مجمع فهم و ذکا بودند و در
غوامض علوم غواصی میفرمودند مقصود حدیث مذکور را باین طرز ارشاد کردند که مراد شارع
از سماع معنی متعارف او نیست بلکه مقصود از ان علم است و بهمین تقریر در خیر البحار هم در
قول حضرت صدیقه رضی الله عنه تصریح است قالت انما قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم انهم
لیعلمون ای اراد من قوله ما انتم باسمع منهم العلم والسماع نفسه لا السماع الذی یترتب علیه الجواب
پس تمسک منکرین منقطع گردید و حجت مثبتین مستحکم شد کذا فی بعض الرسائل و دوم آنکه از
عروه رضی الله عنه که حدیث مذکور را از ام المومنین رضی الله عنها روایت کرده منقول است که
مراد حضرت عائشه رضی الله عنها از آیه کریمه انک لا تسمع الموتی آنست که مردها بعد داخل شدن
ایشان در دوزخ سماع نخواهند کرد یعنی مقصود حضرت عائشه رضی الله عنها این است که حق تعالی
نفی سماع کفار میکند وقتیکه داخل خواهند شد در دوزخ و مؤید اوست قول وی تعالی در

ایشانرا

انبیاء وہم فیہا لا یسمعون یعنی کفار در دوزخ کلام کسی نخواہند شنید یا بسبب غل وشور که در دوزخ خواہند کرد و یا بسبب عذاب کلام یکدیگر مسموع نخواہند کرد و یا حقیقۃً سماع در دوزخ نخواہند داشت و بآین تقدیر و تاویل انکار حضرت ام المومنین رضی اللہ عنہا اولاً از و بآیات قرآنی مخالف کلام صحابه و علما محققین نیست و آین جواب مجروح و منقدوح است چرا که قول ام المومنین رضی اللہ عنہا که ابن عمر رضی اللہ عنه را وہم شده که بجای یعلمون لیسمعون ذکر کرده اشتدادا دارد از تاویل مذکور کما لا یخفی قال ابن حجر فی فتح الباری فی شرح قول البخاری یقول حین تبوّءوا مقاعدہم من النار القائل ہو عروۃ یرید ان یبین مراد عائشة رضی اللہ عنہا واشار الی ان اطلاق النفی فی قوله تعالی انک لا تسمع الموتی مقید باستقرارہم فی النار وعلی ہذا لا معارضة بین انکار عائشة رضی اللہ عنہا واثبات ابن عمر رضی اللہ عنه کما تقدم توضیحه فی الجنائز لکن الروایة التی بعد ہذہ تدل علی ان عائشة رضی اللہ عنہا کانت تنکر ذلک مطلقاً لقولہا ان الحدیث انما ہو بلفظ انہم لیعلمون وان ابن عمر رضی اللہ عنه وہم فی لیسمعون ہکذا فی الطریقة الوسطی سوم آنکه روایت الفاظ حدیث از اکابر صحابه که در بدر حاضر بودند مقبول است و انکار حضرت ام المومنین رضی اللہ عنہا باجتہاد خود مقابل اکابر صحابه باوجود عدم حضور شان در غزوه بدر غیر معتبر وہذا مما نص علیه الامام النووی فی شرح صحیح مسلم تحت قوله علیه السلام ان المیت لیعذب ببکاء اہله علی ایه کریمه انک لا تسمع الموتی و ما انت بمسمع من فی القبور با قول آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم ما انتم باسمع الحدیث ہرگز تعارضی ندارد چنانچه تفصیلش در ماسبق مذکور شد قال ابن حجر فی فتح الباری شرح صحیح البخاری جمہور العلماء قبلوا حدیث ابن عمر وخالفوہا وقالوا معنی الکریمة لا اسمعہم سماعاً ینفعہم او لا نسمعہم الا ان یشاء اللہ تعالی عز وجل وقال العلامة القسطلانی فی المواہب

جواب سوم

قالت جمہور کہ ہمچنین سمع

اللدنیۃ قال اسمعیل کان عند عائشۃ رضی اللہ عنہا من الفہم والذکاء وکثرۃ الروایۃ والغوص علی
غوامض العلم مالا مزید علیہ لکن لا سبیل الی رد روایۃ الثقۃ الا بنص مثلہ یدل علی النسخ
او تخصیصہ او استحالتہ فکیف والجمع بین الذی انکرتہ واثبتہ غیر ممکن لان قولہ تعالیٰ انک
لاتسمع الموتی لاینافی قولہ صلی اللہ علیہ وسلم انہم الآن یسمعون لان الاسماع ہو ابلاغ الصوت
من المسمع فی اذن السامع فاللہ تعالیٰ ہو الذی اسمعہم بان ابلغہم صوت النبی صلی اللہ علیہ
وسلم بذلک واما جوابہا بانہ انما قال انہم الآن لیعلمون فان کانت سمعت ذلک فلا ینافی روایۃ
یسمعون بل یؤیدہا قال السہیلی ما محصلہ انہ اذا جاز ان یکونوا فی تلک الحالۃ عالمین
جاز ان یکونوا سامعین وذلک اما باذان رؤسہم او قلنا ان الروح یعاد الی الجسد او الی
بعضہ عند السوال وہو قول اکثر اہل السنۃ واما باذان القلب او الروح علی مذہب
من یقول بتوجہ السوال الی الروح من غیر الرجوع الی الجسد او الی بعضہ انتہی یعنی گفت
اسمعیل کہ بود نزد عائشہ رضی اللہ عنہا از فہم و ذکاء و کثرت روایت و غوص در غوامض
علوم آنچہ زیادہ بران متصور نباشد لکن نیست راہی بسوی رد کردن روایت ثقہ
مگر بنص کہ مثل او باشد و دلالت کند بر نسخ یا تخصیص یا استحالۂ آن پس چگونہ و
حال آنکہ تطبیق میان چیزیکہ انکار کردہ است او را عائشہ رضی اللہ عنہا و ثابت کردہ است
او را سوای او ممکن است چہ آیۂ کریمہ انک لاتسمع الموتی با مقولۂ طیبۂ آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم انہم الآن یسمعون منافاتی ندارد زیرا کہ اسماع عبارت است از رسانیدن
آواز از جانب شنوانندہ در گوش سامع پس حق سبحانہ وتعالیٰ شنوانید کفار را
باین طور کہ رسانید او شان را آواز پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و آنچہ حضرت
ام المومنین عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا فرمودہ اند کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود انہم

الآن لیعلمون پس اگر حضرت ام المومنین عائشه رضی الله عنها این کلمات طیبات را از زبان فیض ترجمان
جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم شنیده باشند پس با قول آنحضرت لیسمعون که بروایت
اکابر صحابه ثابت شده تنافی ندارد بلکه مؤید این روایت است چه جائز است که کفار را
دران حالت صفت علم وسمع هردو حاصل باشد وجواب چهارم در متن باین عبارت
مذکور شده وثانیا چون عبارت بیضاوی الروح یبقی بعد الموت دراکة وعلیه جمهور
الصحابه نص صریح است در اثبات سماع اموات پس انکار یکدو فرد از صحابه قابل احد و حجت
نباشد آیا نمی بینی که ابن عباس رضی الله عنهما تجویز متعه و فضل فی الصرف وغیر آن نموده پس
اگر کسی بقول شان عمل نماید انصاف باید کرد که علما در حق او چه خواهند گفت و همچنین
انکار حضرت ام المومنین رضی الله تعالی عنها قصه معراج جسمی را و حمل کردن آن بر حالت مقام
معتبر ندانسته‌اند چه نصوص قاطعه و روایت مشهوره مقدم است بر قول صحابی بهم انکه صحابا
بعضی علما اثبت که ام المومنین رضی الله عنها از انکار سماع موتی رجوع نموده اند فی المواهب
اللدنیة فی المغازی لابن اسحاق بروایة یونس بن کثیر باسناد جید عن عائشة رضی الله
عنها مثل حدیث ابی طلحة وفیه ما انتم باسمع لما اقول منهم واخرجه الامام احمد باسناد
حسن فان کان محفوظا فکانها رجعت عن الانکار لما ثبت عندها فی روایة هولاء الصحابة
لکونها لم تشهد القصة انتهی و مؤید اوست بعضی معاملات حضرت ام المومنین رضی الله تعالی
عنها با اموات که تفصیلش در متن مذکور میشود و ثالثا در کتب احادیث معاینه باید کرد
حضرت ام المومنین عائشه رضی الله عنها با اموات چه معامله میداشتند حالانکه و حدیث از همین
باب باید شنید در مشکوة شریف از حضرت ام المومنین رضی الله تعالی عنها مرویست قالت
کنت ادخل بیتی الذی فیه رسول الله صلی الله علیه واله وسلم وانی واضع ثوبی واقول انما

هو زوجی وابی فلما دفن عمر معهم فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة علیّ ثیابی حیاءً من عمر رواه احمد
یعنی فرمود عائشه رضی الله عنها که داخل میشدم بخانه خود که دران رسول خدا صلی الله علیه
وسلم مدفون شده درحالیکه من پارچه خود را می گذاشتم و می گفتم که این شوهر من و پدر من
هستند پس هرگاه که مدفون شد عمر رضی الله عنه با اوشان پس بخدا سوگند که داخل نشدم
آنجا مگر درحالیکه پارچه ها را برخود می بستم بنا بر حیا از عمر ازین حدیث صاف لائح می شود
که نزد ام المؤمنین رضی الله عنها اموات را شعور و ادراک و رویت که مدار ستر بر آن است
حاصل و متحقق است واما التاویلات الرکیکة التی اوردها المنکرون فی هذا المقام فمما لا ینبغی
ان تذکر فی هذه الرسالة فانه لیس فی ذکرها الا التطویل والاسهاب کما لا یخفی علی اولی الالباب
وانچه ائمه محدثین در شرح این حدیث نوشته اند کی باید شنید و مضمون صحبت را
باید جست قال الشیخ الاجل المحقق الدهلوی رحمه الله فی ترجمة المشکوة درین حدیث دلیل
واضح است بر حیات میت و علم وی نیز واجب است احترام میت بر زیارت کننده وی
خصوصاً صالحان و مراعاة ادب برقدر مراتب ایشان چنانچه در حالت حیات ایشان
بود انتهی وقال السید فی شرح المشکوة وفی هذا الحدیث دلیل بین علی ما ذکر من انه یجب احترام
اهل القبور وتنزیل کلهم منزلة ما هم علیه فی حیوتهم من مراعات الادب معهم قدر مراتبهم وقال
الطیبی فی شرح هذا الحدیث وینبغی للزائر ان یدنو من القبر قدر ما یدنو من صاحبه فی الحیوة
لو زاره انتهی اور مظاهر حق ترجمه هندی مشکوة شریف مسطور هست اس حدیث مین
دلیل هی اس پر که لحاظ میت کا کرے وقت زیارت کی مانند لحاظ اوسکی کی حالت
حیات اوسکی مین ابن ابی الدنیا نے سلیم بن عفیر سے روایت کی ہے که وه گذرے ایک
مقبره پر اوس حال مین که اونکو زور کا پیشاب لگا ہوا تھا پس کہا گیا کیون نہیں اوترتے

کہا اونہر کہ شباب کم ہو کہا سبحان اللہ قسم ہے اللہ کی میں حیا کرتا ہوں مُردوں سے جیسی کہ حیا

کرتا ہوں زندوں سے ششم آنکہ محقق دہلوی رح در ترجمہ مشکوۃ شریف باین طور جواب افادہ

فرمودہ کہ درینجا سخن دیگر ہست کہ فرضاً اگر از ثبوت سماع تنزل کنیم باعتبار آنکہ سماع بجاسہ سمع

می باشد و سمع بخرابی بدن خراب شدہ بگوییم از نفی سمع نفی علم لازم نمی آید و علم بروح بود

وا و باقی ہست پس علم بمبصرات و مسموعات حاصل باشد نہ بروجہ ابصار چنانکہ بعضی متکلمین سمع

و بصر اللہ تعالی را بعلم بمسموعات و مبصرات تاویل کردہ اند و بتحقیق وارد شدہ اخبار و آثار در علم

موتی باحوال زیارت کنندگان و شناختن ایشان تا آنکہ آمدہ کہ زیارت روز جمعہ محبوب تر است

زیرا کہ درین روز علم میت اتم و اکمل میباشد و احوال زائران برایشان کشف و ظاہر می شود

و نیز شک نیست در حصول علم موتی را در برزخ و آخرت بحقیقت دین اسلام و احوال آخرت

چنانکہ عائشہ رضی اللہ عنہا گفتہ و متفق علیہ است در مراد بحدیث پس ممکن است علم باحوال دنیا و اہل دنیا

چیست دلیل بر زوال این علم و نسیان با وجود بقاء روح و آمدہ است کہ کافران تمنا خواہند کرد

برای عود بدنیا و نیز آمدہ است کہ چون میت از سوال منکر و نکیر جواب بخیر دہد و رحمت یابد از روح می کند

می گوید ای کاش کسی شد کہ خبر کند باہل من کہ در رحمتم و خوشم و بالجملہ کتاب و سنت مملو و

مشحون اند باخبار و آثار کہ دلالت میکنند بر وجود علم مر موتی را بدنیا و اہل آن پس منکر

نشود آن را مگر جاہل باخبار و طبیعی منکر دین انتہی و باید دانست کہ منکران سماع اموات بچند

آیات و احادیث و روایات فقہیہ استدلال میگیرند و بر دعوی خود برہان واثق می پندارند

اما الآیات فمنہا قولہ تعالی و ہو الذی یتوفکم باللیل الآیہ افاد فخر الملۃ والدین فی التفسیر الکبیر

بالمعنی انہ تعالی یمیتکم فیتوفی نفوسکم التی بہا تقدرون علی الادراک کما قال جل جلالہ اللہ یتوفی الانفس

حین موتہا والتی لم تمت فی منامہا و نفسہ جل جلالہ یقبض الارواح عن التصرف بالنوم کما یقبضہا

ششم

دانستن مردگان احوال زائران

ہفتم

الآیات الاولی

بالموت انتهى وفي انوار التنزيل يبعثكم فيه ويرد اليكم استعير التوفي من الموت لما بينهما من المشاركة
في زوال الاحساس والتمييز فان اصله قبض الشيء بتمامه انتهى ومنها قوله تعالى الله يتوفى الانفس
حين موتها الآية في انوار التنزيل اي يقبض الارواح عن الابدان بان يقطع عنها تعلقها
وتصرفها فيها اما ظاهرا وباطنا وذلك عند الموت او ظاهرا فقط وهو في النوم وما روي
عن ابن عباس رضي الله عنهما ان في ابن آدم نفسا وروحا بينهما مثل شعاع الشمس فالنفس التي
بها العقل والتمييز والروح التي بها النفس والحيات فيتوفيان عند الموت ويتوفى النفس وحدها
عند النوم قريب مما ذكرنا انتهى فظهر من هاتين الآيتين وتفاسيرها ومما قال ابن عباس
رضي الله عنهما ان الروح تتوفى عن الابدان عند الموت بالكلية ولا تصرف للموتى ولا تمييز لهم ولا
تتوفى الانفس التي بها يتعلق العقل والتمييز ولما كان توفي النفس وحدها مع بقاء الروح مانعا
عن السمع والبصر وغيرهما كما تجد في النائم ما دام نائما فما ظنك عند توفي النفس والروح
معا هذا ما ذكره بعض حملة عرش الغواية لغلبة جنود الوهم يعني از انجمله است قول او تعالى
هو الذي يتوفيكم بالليل ويعلم ما جرحتم بالنهار ثم يبعثكم فيه ليقضى اجل مسمى ثم اليه مرجعكم ثم ينبئكم
بما كنتم تعملون يعني واوست آنكه قبض روح شما ميكند بشب يعني وقت نوم وميداند آنچه
كسب كرده ايد بروز باز بر مي انگيزد شما را در روز تا بانجام رسانيده ميشود ميعاد معين باز
بسوي او باز گشت شماست باز خبر دهد شما را آنچه ميكرديد كذا في فتح الرحمن ترجمة القرآن
هدية المتكلمين در تفسير كبير افاده فرموده كه حق سبحانه وتعالى در خواب ارواح را قبض ميكند
واز تصرفات باز ميدارد همچنانكه در حالت مرگ قبض ميكند آنها را وباز ميدارد واز تصرفات
وهم در تفسير بيضاوي مرقوم است كه خواب ومرگ مشترك اند در زوال ادراك وامتياز واز انجمله
است قول او تعالى الله يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها فيمسك التي

قضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اجل مسمی ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون یعنی خدا تعالی
قبض ارواح میکند نزدیک موت آن و آن روح که مرده است قبض آن میکند نزدیک
خواب آن پس نگاه میدارد آن را که حکم موت کرده است بروی و میگذارد آن دیگر را
تا وقتی معین هر آئینه در ین مقدمه نشانهاست برای قومیکه تامل میکنند و در تفسیر موضح القرآن
مسطور است یعنی نیند مین کہینچتا ہی پہنچا ہی نشان ہی آخر کا معلوم ہوا نیند مین بہی جان کہنچتی ہے
جیسی موت مین اگر نیند مین کہینچ کر رہ گئی وہی موت ہی مگر یہ جان وہ ہی جسکو ہوش ہے
اور ایک جان جس سے دم چلتا ہی اور نبضین چلتی ہین اور کہانا ہضم ہوتا ہی وہ دوسری
ہی وہ موت سی پہلی بہی کہنچتی نہی و در تفسیر بیضاوی مرقوم است که حق سبحانه و تعالی
ارواح را قبض میکند از بدنها بایندطور که منقطع میشود تعلق و تصرف ظاهری و باطنی
ارواح از ابدان در حالت مرگ و اما وقت خواب پس موقوف میشود تصرف و تعلق
ظاهری و باقی میماند تصرف و تعلق باطنی بالجمله از هر دو آیه کریمه و از تفاسیر معتبره لائح شده
که ارواح را بعد از مرگ هیچگونه تعلقی و تصرفی با بدان باقی نمیماند و موتی را تصرف و تمیز و سمع
حاصل نیست و اما الجواب عن هذه الاوهام الرکیکة فجلی غایة الانجلاء فان المراد من قبض
الارواح عن التصرف بالموت کما نص علیه رئیس المتکلمین ان التصرفات المخصوصة المتعلقة
بالابدان کالستة الضروریة تنقطع عن الارواح عند الموت ولا تباشرة فی هذا الانقطاع
اصلا وکذا المراد من زوال الاحساس والتمیز عن الارواح بالموت هو زوال الاحساس
والتمیز المختصین بالمشاعر ظاهرة کانت او باطنة کالسمع بالسامعة والرویة بالباصرة
والتخیل بالمتخیلة ولا مریة فی فقدانها عند الموت وهذا هو المراد بانقطاع التعلق والتصرف
الظاهریین و الباطنیین عن الارواح فی حالة الموت اما قرع سمعک انه لو کان المراد

هو الانقطاع الاتم بحيث لا يكون للارواح نحو من التصرف والتعلق والتمييز بالاٰن لا لانه لا عود التنعيم والتعذيب فی القبر التی سنستوعبها سابقًا بالاٰيات والاحاديث واجماع اهل السنة والجماعة كثرهم الله تعالى على ان هولاء الفحول نصوا على خلاف ما توهمه ذلك البعض فاستمع لما نلقی عليك لا تكن من احزاب الصم والبكم والعمی فاعلم انه افاد فخر الملة والدين رحمه الله فی التفسير الكبير من ان القادر الحكيم دبر تعلق جوهر النفس بالبدن على ثلثة اوجه احدها ان يقع ضوء النفس على جميع اجزاء البدن ظاهره وباطنه وذلك هو اليقظة وثانيها ان يرتفع ضوء النفس عن باطن البدن بالكلية وهو النوم وثالثها ان يقع ضوء النفس على باطن البدن بالكلية ولكنه ينقطع تعلقه وضوءه عن ظاهر البدن بالكلية وهو الموت ثم قال فی ذلك التفسير الموت والنوم يشتركان فی كون كل واحد منهما توفيًا للنفس ثم تميز كل واحد منهما عن الاٰخر بخواص معينة ومثل هذا التدبير العجيب لا يمكن صدوره الا عن القادر الحكيم ثم بعد ما نه وفی شرح الفقه الاكبر لملا علی القاری رح للروح بالبدن تعلقات منها تعلقها به فی حال النوم فلها به تعلق من وجه ومفارقة من وجه ومنها تعلقها به فی البرزخ فانها وان فارقته وتجردت عنه لكنها لم تفارقه كليًا بحيث لا يبقى لها اليه التفات البتة فانه ورد ردها اليه وقت سلام المسلم عليه انتهى وقال صاحب المدارك العالية فی المدارك عن سعيد بن جبير ان ارواح الاحياء وارواح الاموات تلتقی فی المنام فتعارف منها ما شاء الله ان تتعارف فيمسك التی قضى عليها الموت ويرسل الاخرى الى اجسادها الى انقضاء مدة حيوتها وروی ان ارواح المومنين تعرج عند النوم فی السماء فمن كان منهم طاهرًا اذن له فی السجود ومن لم يكن منهم طاهرًا لم يوذن له فيه انتهى وفی شرح الصدور ذهب اهل الملل من المسلمين وغيرهم الى ان الروح تبقى بعد موت البدن وخالف فيه الفلاسفة

لبلنا

تعلق جوهر النفس بالبدن علی ثلثة اوجه [uncertain reading]

تعلقات الروح بالبدن [uncertain reading]

روایت [uncertain reading]

بقاء الروح بعد [illegible] [uncertain reading]

وليلينا قوله تعالى كل نفس ذائقة الموت والذائق لا بدان تبقى بعد المذوق وما تقدم في هذا الكتاب
من الآيات والاحاديث في بقائها وتصرفها وتنعيمها وتعذيبها الى غير ذلك دال عليه انتهى
فتامل ولا تعجل فان مفاسد قلة التامل اكثر من ان يحيطها نطاق البيان كما لا يخفى على من له
ادنى مسكة وعرفان تلخيص مقام آنكه جواب از اوهام ركيكه منكرين نيك ظاهر است چراكه مراد از
انقطاع تعلق ارواح از ابدان و باز ماندن اينها از تصرفاتی كه با بدنها می داشتند نيست مگر
تعلقات و تصرفات مخصوصه كه ارواح را در حالت حيات با ابدان حاصل بود مانند
تغذيه و تنميه و خواب و بيداری و اكل و شرب و جز اينها وقت مرگ تمامها منقطع شدند و اثری
ازان باقی نمانده و همچنان مراد از زوال احساس و تمييز آنست كه احساس و تمييز كه بحواس ظاهری و باطنی متعلق بود
آنها هنگام مرگ رو بزوال آوردند و نشانی از اينها نمانده و عاقلی در انقطاع تعلقات
مخصوصه بدنيه وقت موت انكار صح و نزاعی نمی كند و شكی نيست و در آنكه از انقطاع تعلقات
مذكوره لازم نمی آيد كه هيچگونه ارواح را تعلقی با بدان سوای تعلقات منقطعه نماند شعور و سمع
و شناختن زائران و متوجه شدن ارواح بحال ايشان باقی نماند تا توهم منكران بانجام
رسد والا انكار عذاب قبر و تنعم قبر لازم خواهد آمد چنانچه تفصيلش سابقاً مذكور شده
و مؤيد اوست آنچه امام فخر الدين رازی رح در تفسير كبير افاده فرموده كه نفس را با بدن
سه تعلق حاصل ميشود نخستين آنكه روشنی نفس بر جميع اجزای بدن بحسب ظاهر و باطن واقع
شود و اين تعلق در حالت بيداری دست ميدهد دوم آنكه روشنی نفس بر اجزای بدن
باعتبار ظاهر باقی ماند مانند تنفس و حركت نبض و انهضام طعام و روشنی او از باطن
بدن انقطاعی پذيرد و اين حالت از خصائص خواب است سوم آنكه روشنی نفس بر
باطن بدن محيط شود و از ظاهر بدن منقطع گردد و اين حالت وقت مرگ بحصول می

نفس را با بدن سه تعلق حاصل می شود

طلوع الشمس وغروبها وتفرق عظام الحمار وحفظ الطعام والشراب من التغير وتعيين مدة الموت
كلها من قبيل تلك الادراكات التي لا كلام فيها ومن ثم صرح رئيس المتكلمين في تفسيره الكبير
بان الميت بعد ان صار حيا لا يعلم مدة موته طويلة كانت او قصيرة ويعضده ان قلب النبي
صلى الله عليه وآله وسلم كان مستيقظا مستشعرا دائما وانما يعرض كيفية النوم لكريمتيه ومن
ثمة من خصائصه ان نومه صلى الله عليه وآله وسلم لا ينقض الوضوء ومع هذا فات صلوة الفجر
عنه صلى الله عليه وآله وسلم ليلة التعريس والسر فيه ان ادراك طلوع الشمس وغروبها انما
يختص بعين الرأس ولا يستشعر ذلك بالقلب فزبدة المرام ان للارواح تعلقا
خاصا معنويا بالابدان ولها ادراك وشعور وسمع مغاير لما كان لها في الحيوة الدنيوية
وافتقار لها في هذه الامور الى الآلات الجسمانية التي تسلب بالموت فالاموات
يعرفون الزائرين ويسمعون كلام الاحياء وسلامهم ويجيبون كما اقتضى التفصيل منا سابقا
ومن لم يجعل الله له نورا فما له من نور ونحن نساعدكم في كون الآلات الجسمانية مسلوبة
عن الاموات ولا نقول ان الموتى يسمعون ويدركون بهذه الآلات حتى يتم قولكم ولا [illegible]
ما يحملهم [illegible] بل المقصود ما ذكرنا [illegible] على انا نقول الغرض من هذه الاماتة والاحياء
بعد الامتحان والابتلاء فالذي مر على قرية حصل له الاستغراق [illegible] حتى [illegible]
استشعار الامور الحادثة عند موته [illegible] من الاطلاع لبعض الاموات على البعض [illegible]
الحكمة الازلية اياه لا يقتضي سلب جميع انحاء الشعور والادراك عن الاموات كلهم اجمعين كما هو
زعم البعض هذا اقتصر يعني ازانجمله هست قول او تعالى وتقدس او كالذي مر على قرية
وهي خاوية على عروشها قال انى يحيي هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال كم
لبثت قال لبثت يوما او بعض يوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الى طعامك وشرابك

لم یتسنه وانظر الی حمارک ولنجعلک آیة للناس وانظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما
فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر یعنی یا ندیدی آن شخص را که گذشت بر دهی که
افتاده بود بر سقف های خود متحیر گردید آن شخص عزیر بود و گفت چگونه زنده کند این را
خدا بعد مردن این پس مرده کرد او را خدا تعالی صد سال بعد ازان زنده کرد او را
گفت چه قدر درنگ کردی گفت درنگ کردم یکروز یا پاره از روز گفت بلکه درنگ
کردی صد سال پس به بین بسوی طعام خود و آشامیدنی خود که متغیر نشده و به بین
بسوی دراز گوش خود میخواهیم که کردانیم ترا نشانه برای مردمان و به بین بسوی استخوانها
چگونه جنبش میدهیم ترا بعد ازان می پوشانیم بران گوشت را پس چون واضح شد برای
این حال گفت به یقین میدانم که خدا بر هر چیز توانا است هکذا فی فتح الرحمن ترجمة القرآن
و در تفسیر حسینی مسطور است که گذرنده بر دیه خراب عزیر بود علیه السلام که توریة حفظ
داشت و از اکابر احبار بود بخت نصر بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر گرفته به بابل
آورد و حق سبحانه او را از قید کفار خلاصی ارزانی فرمود و عزیر توجه به بیت المقدس
شد و موضعی پس ویران دید و درختان آنجا میوه دار بود و قدری انجیر بچید و مقدار
انگور باز کرد و در سایه دیواری قرار گرفت و انجیری چند بخورد و انگور را فشرده
پاره بیاشامید و بقیه در خنک ریخت و دراز گوش را داشت در پیش خود بست و
تکیه بر دیوار کرده دران دیه ویران می نگریست چون آن دیه را بغایت خراب دید
قال انی یحیی الآیة المرام ازین آیت شریف لائح میشود که مرده را سمع و بصر حاصل
نیست چه بر تقدیر حصول اینها می بایست که از مدت موت او را اطلاعی میبود و
نیز از حقیقت عدم تغیر طعام و شراب یعنی انجیر و شیره انگور آگهی میداشت و ابن الطلیس

بر لبیب منصف در پرده مباد که همه ادراکات مخصوصه بدنیه و تعلقات خاصه جسدانیه مانند خواب و خور و حرکت و سکون و تغذیه و تنمیه و نگریستن بچشم سر در عالم برزخ منقطع میشوند و شبه نیست در انکه شمار کردن اوقات طلوع آفتاب و غروب آن و مشاهده نمودن عدم تغیر طعام و شراب و معاینه کردن استخوانهای متفرقه از قبیل ادراکات مخصوصه متعلقه منقطعه هستند لهذا رئیس المتکلمین در تفسیر کبیر تصریح نموده که مرده بعد زنده شدن نمیداند که چه قدر مدت میت مانده و ظاهر است که از انقطاع ادراکات مخصوصه مذکوره لازم نمی آید که هیچگونه ارواح را با ابدان تعلقی باقی نمانده باشد بلکه آنها را تعلق خاص معنوی با ابدان باقی میماند و همان تعلق مناط ادراک و سمع و شعور است و این تعلق بسوی الآت مخصوصه که بسبب فساد بدن خراب و برباد شده احتیاجی ندارد و مؤید اوست آنچه در شرح سفر السعادة مسطور است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمود مراد در خواب خیال مکنید هرچه شما میگویید نزد من می شنوم چشم من در خواب است ولیکن دل من بیدار اینجا اشکالی آورده اند که اگر حال این است پس چرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم در لیلة التعریس بخواب رفت و از طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر فوت شد و بعد از بیداری آن را قضا کرد و جوابش آنکه دریافت طلوع و غروب کار چشم است لاجرم چون چشم در خواب باشد طلوع و غروب مدرک نگردد اگرچه دل بیدار است مثلا شخصی بیدار است و در کنج خانه در پرده افتاده طلوع و غروب درنیابد پس بیداری دل با عدم ادراک طلوع منافی نیست بلکه در نیراکه برای این ادراک چشم کشاده باید تنها بیداری دل کفایت ندارد انتهی ملخصه و نیز تائیدی دهد آن را آنچه در رساله شرفیه مسطور است که چون اکثری از منکرین مزاولت کتب شرعیه علی سبیل الاستقصاء ندارند و بر اقوال و فعال آنحضرت صلی الله

اشکالی که آورده اند

جواب

علیه وسلم و دیگر اکابر و کمل اطلاعی نیافتند از انجهت ثمرات حیات را که تعلق روح آ[نست]
به بدن حصر کنند و انکه بر وی ترتیب احتیاج خواب و خور و دیگر ضروریات دنیویه با[شد]
و ظاهر است که این چنین تعلق روح با بدن در عالم برزخ مفقود است پس حیات
برزخیه را حیوة ندانند و نمی فهمند که تعلقات روح با بدن انواع متعدده دارد
منجمله آنها تعلقاتی است که موجب احتیاج بسوی امور مرقومه نمی گردد بلکه بر آنها
سماع کلام احیا و کلام دیگر اموات مترتب می تواند شد پس ایشان بسبب قلت فهم
و عدم اطلاع بر نصوص شارع اموات را بمنزله جماد انگارند و غائب را که حیات
برزخیه است بر شاهد که حیات دنیویه است و ارواح را بر اجسام قیاس کرده اند
حیوة برزخیه علی الاطلاق راه انکار ورزند قال ابن القیم ان للارواح بالابدان اتصالا
یصح ان یعرض علیها مقعدها من الجنة والنار وان لها شانا آخر فیکون فی الرفیق
الاعلی وهی متصلة بالابدان بحیث اذا سلم المسلم علی صاحبها رد علیه السلام وروحه فی
مکانها هناک وانما یاتی الغلط من قیاس الغائب علی الشاهد فیعتقد ان الروح من
جنس ما یعهد من الاجسام التی اذا شغلت مکانا لم یمکن ان تکون فی غیره وهذا
غلط محض ولا منافاة بین کون الروح فی علیین او فی الجنة او فی السماء وان لها بالبدن
تعلقا بحیث یدرک ویسمع ویصلی ویقرء وللروح من سرعة الحرکة والانتقال کلمح البصر
عروجها من القبر الی السماء فی ادنی زمان ویشهد علی ذلک روح النائم تصعد فتخترق
السبع الطباق وتسجد بین یدی العرش ثم ترد الی جسده فی ایسر زمان انتهی ملخصا
بالجمله حیات برزخیه حیاتی است که احکام حیات دنیاویه بر آن مترتب می تواند شد
مگر بسته ضروریه و ارتکاب عبادات که برای ثواب اخروی مترتب گردد که آنها از

لوازم

لوازم حیات دنیویہ اند در این حیات مفقود و اما باقی لوازم حیات کہ عذاب و تفریح
سماع و شعور است ہمہ آنہا در حیات برزخیہ موجود ہم کلا یعتقدونہ و منہا قولہ تعالی و
نفخ فی الصور فاذا ہم من الاجداث الآیۃ قال بعض المفسرین قد ثبت من ہذہ الآیۃ
ان الموتی راقدون فی القبور غافلون عن الدنیا قال البیضاوی فیہ ترشیح و رمز
واشعار بانہم لاختلاط عقولہم یظنون انہم کانوا نیاما انتہی ای مع انہم کانوا امواتا لکنہم
لاختلاط عقولہم یظنون انہم کانوا نیاما انتہی کلامہ بالفاظہ نحن نلقی علیک اولا ان المراد
من ہذہ النفخۃ النفخۃ الثانیۃ ای نفخۃ البعث و بین النفختین اربعون سنۃ و ثانیا انہ قال ابی بن
کعب و ابن عباس و قتادۃ انما یقولون ہذا لان اللہ تعالی رفع عنہم العذاب بین
النفختین فیرقدون فاذا انتبہوا بعد النفخۃ و عاینوا القیمۃ دعوا بالویل و قال اہل المعانی ان
الکفار اذا عاینوا جہنم و انواع عذابہا صار عذاب القبر فی جنبہا کالنوم قالوا یا ویلنا من
بعثنا من مرقدنا کذا فی معالم التنزیل و عن مجاہد للکفار ہجعۃ یجدون فیہا طعم النوم فاذا صیح
باہل القبور قالوا من بعثنا کذا فی المدارک اذا دریت ہذا فنلقی علیک ان تعبیر الکفار عن
الموت البرزخی الذی ہو عبارۃ عن کونہم مدرکین العذاب القبری بالنوم یمکن بمقابلۃ
نکال جہنم و عذابہا لکون عذاب القبر کالنوم فی جنب النکال و لاختلاط العقول او لکونہم
راقدین فی القبر علی تقدیر رفع العذاب عنہم بین النفختین لا یستدعی سلب الادراکات
والشعور عن الامور الدنیویۃ راسا فان الحیوۃ البرزخیۃ والنوم الکذائی و فعلہا بعضا
منافیۃ للحیوۃ الدنیویۃ والنوم الکذائی مع الاشتراک فی بعض الاحکام کما لا یخفی نعم
فتنبہ لا لکن من الراقدین یعنی و از انجملہ است قول او تعالی و نفخ فی الصور فاذا ہم
من الاجداث الی ربہم ینسلون قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا ہذا ما وعد الرحمن

اولا ۱
ثانیا ۲
۵ از ...

و صدق المرسلون یعنی و بعد از چهل سال بدمد در صور دیگر باره پس ناگاه ایشان از گورها
بیرون برآمده بسوی پروردگار خود می شتابند گویند ای وای بر ما که برانگیخت ما را
از خوابگاه ما این ست آنچه وعده کرده بود خدا از بعث و نشر راست گفتند پیغمبران
در باب بعث و جز آنچه گفتند اما شما باور نکردید کذا فی التفسیر الحسینی بعضی متبعان
فلاسفه زعم کرده اند که از آیه کریمه ظاهر میشود که مردگان در عالم برزخ از امور
دنیا خبری ندارند بلکه غافل و ذاهل اند و لهذا خود را در خواب می انگارند و حال آنکه
ذائقه موت چشیده اند و از بدن انقطاع کلی دست داده جواب این شبهه باطله نیز ظاهر است
چه کفار موت برزخی را که عبارت از ادراک عذاب و نکال است بجهت پریشانی و اختلاط
عقل هنگام مشاهده عذاب دوزخ تعبیر بخواب کردند یا حقیقةً ایشان را میان نفخهٔ
اولی و نفخهٔ ثانیه بسبب دور شدن عذاب از آنها تا چهل سال که مدت فاصله میان
هر دو نفخه است کیفیت خواب حاصل خواهد شد پس هنگام بعث بعد از نفخهٔ دوم و معاینه کردن
قیامت بر زبان حسرت بیان جاری خواهند کرد که وای بر ما که برانگیخت ما را از خوابگاه
ما و ظاهر است که از تعبیر موت برزخی بخواب و یا از حصول خواب ایشان را در میان نفختین
لازم نمی آید که موتی را هیچگونه ادراکی و شعوری بامور دنیویه در هیچ وقت باقی نماند
چرا که حیات و خواب عالم برزخ مغایر است با حیات و خواب دنیا کما مر تفصیله مراراً فقد کره
ولا الفصل و تائید میدهد آن را آنچه از بعضی محدثان منقول است و در متن تفصیلش بیان میشود

---

و حضرت مولانا سید حسن علی هاشمی قدس سره در بعضی رسائل تصریح فرموده اند که

---

بالجمله صحیح و ثابت عند التحقیق نزد جماهیر بحسب روایات و درایات احادیث و اقوال

---

صحابه و تابعین و سلف صالحین اعادهٔ روح مجید و بقاء تعلق آن ببدن بحیثیته تنعیم

تغذیه پذیرد و تعلق شعور و ادراکی بحدیکه مناسب اوست باقی ماند گردیده لکن این تعلق مادون
تعلق دنیوی است و گاهی بطریق خرق عادت مانند تعلق دنیوی موجود گردد و خلاصه
مرام آنکه حیوة عالم قبر بطرزی علیحده است که منافی موت کذائی نیست چنانچه حیوة
نائم غیر حیوة مستیقظ است و تحقیق درین باب آنست که قدر مشترک حیوة درمیان
نائم و مستیقظ برابر است و در بعضی آثار و خصوصیات امتیازی یافته می شود
همچنین قدر مشترک درمیان حی و میت برابر است لکن امتیاز در بعضی آثار و خصوصیات
است مانند تغذیه و تنمیه و تولید و سماع اموات کلام احیا را در بسیاری از احادیث
به ثبوت رسیده و تفصیلش در ما سبق باید جست تا آنکه متواتر بالمعنی شده و کلام اموات
با یکدیگر و تعارف شان نیز ثابت شده انتهی ملخصه منها قوله تعالی ومن اضل ممن یدعو
الآیة قال البیضاوی لانهم اما جمادات و اما عباد مسخرون مشتغلون باحوالهم فقصد
تخصیص علی کونهم غافلین عن الامور الدنیویة هذا من تعبیهات بعض اهل الغوایة و نحن نقص
علیک اولا انه تعالی بین فیما سبق ان القول بعبادة الاجسام باطل من حیث انها
لا قدرة لها البتة علی الخلق والایجاد والاعدام والنفع والضرر فاردفه بدلیل اخر
علی بطلان ذلک المذهب و حاصله ان الاجسام جمادات محضة فلا تسمع دعاء
الداعین ولا تعلم حاجات المحتاجین وبالجملة فالدلیل الاول اشارة الی نفی القدرة
والدلیل الثانی الی نفی العلم واذا ثبت نفی القدرة والعلم فقط بطل عبادتها ببدیهة العقل
کذا فی التفسیر الکبیر لفخر الملة والدین الرازی و ثانیا ان فی قوله تعالی ومن اضل انکاران
لا یکون احد اضل من المشرکین حیث ترکوا عبادة السمیع المجیب القادر الخبیر الی عبادة من لا
یستجیب لهم لو سمع دعائهم فضلا عن ان یعلم سرائرهم و یراعی مصالحهم کذا فی [illegible]

التنزيل وقال انه انما جعل قوله تعالى الى يوم القيمة غاية لعدم الاجابة وغاية للازم فقيل انه تعالى يحيي الاصنام يوم القيمة ويقع بينها وبين من يعبدها مخاصمة فتعادي هؤلاء العابدين فظاهر المراد النامية فهم هذا مذهب الاكثرين وقال بعضهم بل المراد عبدة الملائكة وعيسى فانهم في يوم القيمة مظهرون عداوة هؤلاء العابدين ويرجح المراد من قوله تعالى وهم عن دعائهم غافلون انهم مشغولون بعبادة الله تعالى او اوجب هذا فصح ان نفي القدرة التامة والعلم الشامل والاجابة الاتم التي هي من خصائص المعبود الحقيقي الحق تعالى شانه عن المعبودات الباطلة اصناما كانت او ملائكة او انبياء لا يستدعي نفي السماع عن الموتى الذي نحن بصدد اثباته اما خطر في قلبك ان الموتى مطلعون على اعمال الاحياء واقوالهم باطلاع الملائكة او باعلام اموات اخر او باطلاعه سبحانه وتعالى بلا واسطة هذا والتفصيل في كتاب الديلمي وشرح الصدور ولكن الانبياء والملائكة مشغولين باحوالهم غير ملتفتين الى المشركين الذين هم اعداء لهم لا لعدم اطلاعهم على احوال الزائرين ولا يقتضي لغفلة عن الامور الدنيوية راسا وكذا سائر الموتى في المرقات شرح المشكوة الانبياء في قبورهم احياء والعرض والسماع بعد الموت ليس مخصوصا بالانبياء بل سائر الموتى يسمعون السلام والكلام ويعرض عليهم اعمال اقاربهم بعض الايام لكن الانبياء يكون شهودهم على الوجه الاكمل وقال ابن حجر ان للانبياء حيوة بها يتعبدون ويصلون في قبورهم مع استغنائهم عن الطعام والشراب كالملائكة وهذا امر لا مرية فيه وقد صنف البيهقي جزأ في ذلك وقال صلاتهم في اوقات مختلفة واماكن متعددة جائز عقلا وفي المواهب اللدنية انه صلى الله عليه وآله وسلم حي في قبره وكذلك الانبياء وقيل لا عدة على ازواجه وقيل يصلي فيه باذان واقامة وقال صلى الله عليه وسلم من صلى علي عند قبري سمعته ومن صلى علي غائبا بلغته وقال صلى الله عليه وسلم علمي بعد وفاتي كعلمي في حياتي

ترجمه

یعنی و از آنجمله است قول او تعالی و من اضل ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له الی یوم
القیمة و هم عن دعائهم غافلون ای و کیست گمراه تر از آن کسی که بخواند و بپرستد بجز خدا
آنرا که اجابت نکند تا روز قیامت یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را او مدت عمر دنیا
بخواند اثر استجابت از و ظاهر نشود و بتان از خواندن بت پرستان بیخبر اند و
نشنوند دعا ایشان را پس چگونه اجابت کنند بدبخت کسی که از عبادت خداوند شنونده
اجابت کننده دست باز دارد و روی توجه بجماد نابینا و ناشنوا آورد کذا فی التفسیر
الحسینی و در تفسیر بیضاوی مرقوم است که معبودات باطله یا اصنام اند که حقیقة جمادات
هستند یا بندگان خاص اند که در عالم برزخ باحوال بشارت مال خود شادان و مشغول اند
بسوی عبدة بلکه التفاتی ندارند و جواب آواز های ایشان نمی دهند بعضی فلسفه
مزاجان زعم کرده اند که ازینجا آشکارا می شود که موتی را در عالم برزخ شعور و
فهمی بامور دنیویه حاصل نیست

جواب

جواب این تمویه باطل و تشکیک لاطائل نیز اظهر است
زیرا که هرگاه مطلع شدن موتی بر اعمال احیا و اقوال ایشان و شنیدن کلام و سلام
زائران از دلائل عقلیه و نقلیه که توضیحش سابقا مذکور شد لائح گردیده پس از
مشغول بودن موتی بحال خیر مال و التفات نفرمودن شان بحال مشرکین ضالین
لازم نمی آید که او شان را صفت ادراک و شعور و سمع حاصل نباشد و از همین جا
که ملا علی قاری در مرقات شرح مشکوة تصریح فرموده که همه مردها سلام و کلام زندگان
می شنوند و احوال اقارب ایشان پیش میشوند و مؤید است آنچه در بعضی رسائل
مسطور است آمده که در دنیا بوقوع می آید پس اموات هم ادراک و احساس آنها
توانند کرد و گاهی باطلاع ملائکه و گاهی باطلاع اموات دیگر که بعد از ایشان

ف
که همه مردها سلام و کلام زندگان می شنوند

لاحق کردند و گاہی باطلاع او تعالی و سبحانہ بلا واسطہ دیگری در کتاب دیلمی در شرح
المیت یوذیہ فی قبرہ ما یوذیہ فی حیوتہ مذکور ست المیت یبلغ من فعال الاحیاء ۔ واقع الہم
بلطیفۃ یجدہا اللہ امن ملک او علامۃ او دلیل او ما شاء اللہ وہو القادر علی ما یشاء
و فی الطریقۃ الوسطی مقصود اثبات علم و ادراک ست برای اموات خواہ کسی برقبور ایشان
بیان کند خواہ ملائکہ و مردہای دیگر خبر رسانند بہر طرز اموات را اطلاع از احوال
اینجا و علم و شعور حاصل ست و اما الاحادیث الدالۃ علی عدم سماع الموتی عند المنکرین
فمنہا ما روی الشیخان عن ابی قتادہ رضی اللہ عنہ انہ کان یحدث ان رسول اللہ صلی
اللہ علیہ و آلہ وسلم مر علیہ بجنازۃ فقال مستریح او مستراح منہ فقالوا یا رسول
اللہ ما المستریح والمستراح منہ فقال العبد المومن یستریح من
نصب الدنیا واذاہا الی رحمۃ اللہ والعبد الفاجر یستریح منہ العباد والبلاد والشجر والدواب
قد توہم بعض المتعصبین انہ کثیرا ما یحدث فی الدنیا من الامور التی یتالم المومن بہا
فلو ادرکہا المومن المیت لتالم بہا ولم یکن مستریحا وقد ثبت من الحدیث استراحۃ
العبد المومن المیت من نصب الدنیا واذاہا الی رحمۃ اللہ تعالی انتہی نحن نلقی علیک
اولا ان المستریح ہو الذی یطلب الراحۃ من نصب الغیر و تعبہ والمستراح ہو الذی
یطلب الراحۃ من نصبہ و صبہ والحدیث مبین و مفسر لذلک و مشتمل علیہ وثانیا ان
قولہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم البلاد والشجر والدواب یدل علی سرایۃ آثار فسق الفاسق الی الغیر
من الجماد وغیرہ ہکذا فی شرح المصابیح اذا تفطنت ہذا فاعلم انہ قد مر سابقا من
الاحادیث الصحیحۃ ان المیت اذا اوصی بان یبکی علیہ ویناح بعد موتہ یکون معذبا ببکاء
اہلہ علیہ کما ہو رای الجمہور و ان الاموات یفرحون بالاعمال الحسنۃ من الاحیاء

(Margin notes:) حدیث اول ۔ ہذا او ہام الوہابی محمد علی الرامپوری ۱۲ منہ ۔ اولا ۔ ثانیا ۔ واذیہا

ويزداد وجوههم بياضا واشراقا ويتاذون باعمال اهاليهم السيئة وان الميت يتاذى بالبكاء
على القبر والوطى ووضع الراس عليه وبكسر عظمه فلو كان المراد فيما نحن فيه استراحة
الميت من تعب الدنيا واذاها مطلقا يلزم التعارض بين الاحاديث فلابد لدفع
التعارض وتحصيل التطبيق ان يقضى بان الميت المومن يكون مستريحا من الاذى الذى
يحصل له فى الدنيا بخصوص الجسد كالايلام والضرب وسمع السب بالقوة السامعة وشم
الرائحة المستكرهة بالقوة الشامة ونحوها واما النصب الروحانى الحاصل بمشاركة الجسم المثالى
او الجسم ببعض اجزاء البدن فلا شك فى تحققه للمستريح من الاحياء فى عالم البرزخ ايضا
فادركه يعنى از جمله حديثهائى كه منكران سماع موتى بآنها متمسك گيرند حديثى است كه بخارى
ومسلم از ابو قتاده رضى الله عنه روايت كرده كه گذرانيده شد بر پيغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم جنازه پس فرمود آنحضرت اين ميت يا راحت يابنده است يا راحت يافته شده
از وى پس گفتند صحابه چيست معنى مستريح و مستراح منه پس فرمود آنحضرت صلى الله
عليه وآله وسلم كه بنده مومن صالح راحت مى يابد بمرگ از تعب و رنج دنيا و آزار دنيا
و اهل آن و ميرسد بسوى رحمت خدا و بنده فاسق راحت مى يابند از وى بندگان
و شهرها و درختان و بر زمين روندگان و خلاص مى شوند از شر وى و استراحت
عباد و بلاد ظاهر است كه بايشان از وى آزار ميرسد اما استراحت بلاد و اشجار
و دواب بجهت آنست كه بوجود فجور و ظلم او قحط ميكرد و فساد در عالم و اختلال
در اركان و اجزاى آن و حق سبحانه و تعالى منعدم مى دارد فاجر را پس ايمن
گشته بوجود وى زمين و هر كه و هرچه بر زمين است كذا فى الترجمة و خلاصه تمسك
منكرين آنست كه هرگاه از حديث مذكور استراحت يافتن ميت مومن در عالم برزخ

از رنج وتعب دنیا مثبت شده پس اگر او را در آن عالم شعور وادراک امور دنیویه حاصل شود
لازم آید که از ادراک امور دنیویه مؤلمه موذیه میت مومن ایذا واندوه رسد وبدیده
همه استراحت بجراحت مبدل شود واین خلاف منطوق حدیث مذکور است پوشیده
نماند که جواب این زعم سخیف وتوهم ضعیف اظهر من الشمس است زیرا که چون از احادیث
صحیحه که سابق نقلم حواله کردیم خوش شدن موتی بجهت اعمال حسنه احیا واندوهناک
گردیدن ایشان بسبب سیئات زندگان وتعذیب اموات بنوحه احیا در صورت
الصیاح ثابت گردید پس مراد از راحت یافتن بنده مومن از رنج وآزار دنیا که حدیث
مرقوم بران دلالت واضحه دارد اینست که در عالم برزخ از آزار دنیا که بالات
جسدانیه وقوای بدنیه در حیات دنیویه حاصل میشد راحتی نصیب گشته واما الم
وایذای روحانی بمشارکت جسم مثالی یا بعضی اجزای بدن بجهت ادراک وسمع امور
دنیویه مولمه موذیه پس شبهه نیست در حصول آن همه موتی را در عالم برزخ وبهمین
تقریر دلپذیر تعارض وتخالف از احادیث مرتفع گردید فادرک والضعف وما منهما
ما روی الترمذی والنسائی وابن ماجه عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم اکثروا ذکر هادم اللذات الموت فقد ظن بعض الناس ان المیت
لو ادرک من الامور الدنیویة ما یولمهم لکنه لتلذذ به ویفرح وقد ثبت من الحدیث
ان النبی صلی الله علیه وسلم سمی الموت هادم اللذات نحن نقول بالحق وانتم تورثون السماع و
لو کره المنکرون فاعلموا اولاً ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل المسجد فرای ناسا
یضحکون فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو اکثرتم ذکر هادم اللذات لشغلکم عما ارى
وثانیاً ان الامر فی قوله صلی الله علیه وسلم اکثروا الندب للاستحباب قال فی الاحیاء

صح عن عائشة رضي الله عنها انها قالت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم هل يحشر مع الشهداء احد قال نعم من

يذكر الموت كل يوم عشرين مرة كذا في شرح المصابيح اذا وعيت هذا فنتلو عليك انك

قد دريت من الاحاديث السابقة ان الميت ينتفع بوصول الثواب من الاحياء ويفرح

به وايضا يستبشر باعمالهم الحسنة ويتاذى بسيئها فلا بد لدفع التعارض ان يقال ان المراد

من اللذات المنهدمة بالموت هو اللذات الدنيوية الحاصلة بالآلات الجسدانية كاكل الاطعمة

اللذيذة وسماع الاصوات الحسنة ورؤية الاشكال العجيبة والصور الغريبة ولبس الثياب

الفاخرة وشم الروائح الطيبة ونحوها واما اللذائذ الروحانية الحاصلة لمشاركة الاجسام

المثالية اللطيفة او بشركة بعض اجزاء البدن بسمع الامور الدنيوية المفرحة فلا شك

في حصولها للاموات في عالم البرزخ ولا ينكرها الا الاصم والابكم كما هو الظاهر على العالم

يعني واز انجمله است حديثي كه بروايت ترمذي ونسائي وابن ماجه از ابو هريره رضي الله عنه

ثابت شده كه فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كه بسيار ياد كنيد ويران كننده

وقطع كننده لذتها را كه موت است مفهوم از كلام طيبي آنست كه هادم از هدم است

بدال مهمله بمعني ويران كردن وانداختن وشكستن بناء خانه چنانكه مشهور است بر زبان

مردم وليكن در مهمات مذكور است كه هاذم بذال معجمه است بمعني قاطع چنانكه جوهري گفته

وتحقيق وتصحيح كرده است سهيلي كه روايت بذال معجمه است كذا في الترجمه بايد دانست كه

منكران سمع اموات زعم كرده اند كه حديث مذكور را دليل است برانكه موت قاطع لذات

است پس اگر ميت را سمع وادراك امور دنيويه مفرحه لذيذه دست دهد لازم آيد

كه او را انبساطي ولذتي عطا شود واين خلاف منطوق حديث است مخفي مبادا كه

هرگاه از احاديث صحيحه سابقه هويدا شده كه اموات را انتفاع وتلذذ ونشا

بحصول عبادات بدنیه مالیه یا اعمال حسنه ایشان حاصل میشود پس مراد از قطع لذات
بجهت موت آنست که لذتهای که در دنیا بسبب آلات جسمانیه و قوی بدنیه مانند
خوردن اطعمه لذیذه و پوشیدن لباسهای فاخره و دیدن صور حسنه حاصل بود در عالم
برزخ منقطع گردیده و آن لذات در عالم بمشارکت اجسام لطیفه مثالیه یا بشرکت بعضی
اجزای بدن بجهت سمع و شعور امور دنیویه منفرج پس مشکلی نیست در ثبوت آن مراهوا
را بهذا فلنقتصر ومنها ما روی الترمذی عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ثم یقال له نم فیقول ارجع الی اهلی فاخبرهم فیقولان نم کنومة العروس الذی
لا یوقظه الا احب اهله الیه حتی یبعثه الله من مضجعه ذلک توهم بعض المنکرین ان کون
المیت نائما فی القبر اول دلیل علی عدم اطلاعه عن الامور الدنیویة فانی له السمع والادراک
نحن نلقی علیک اولا ان العروس نعت یطلق علی الرجل والمرأة ما داما فی اعراسهما
وجمع الرجال عرس بضمتین وجمع النساء عرائس والمراد من العروس ههنا الرجل وثانیا ان
قوله صلی الله علیه وسلم حتی یبعثه الله متعلق بمحذوف والتقدیر فلا یزال فیها مروحا حتی یبعثه
الله وثالثا انه اختلف فی ان المیت بعد الاحیاء والسؤال فی القبر یدوم حیوته ام تنزع
روحه ثانیا فقیل تنزع روحه ولا یدوم حیوته وقیل لا تنزع والاخبار تدل علیه فان النبی
صلی الله علیه وسلم اذا دخل المقابر قال سلام علیکم و [illegible] یسلم الا علی الاحیاء وقوله
صلی الله علیه وسلم نم کنومة العروس صریح فیه لان النائم حی وقوله صلی الله علیه
وسلم یعاد روحه فی جسده وقوله صلی الله علیه وسلم ثم یعاد فیه الروح صریحان فی
الاحیاء ولم یثبت الاماتة فالاصل الحیوة ولان المؤمن فی القبر مروح والکافر معذب فکیف
یروح ویعذب بلا روح فان قیل ما تقول فی قوله صلی الله علیه وسلم انما نسمة المؤمن [illegible]

روح طائر في الجنة حتى يبعثه الله الى جسده يوم يبعثه والنسائي قلنا لا يعارضه الاخبار

المذكورة ويضعفه الدلالة العقلية مع ان الجمع ممكن ولا منافاة بينهما قال المفسرون في

قول الله تعالى الله يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها ان لكل انسان

روحين فاذا نامت فارقت احدهما وبقيت احدهما في البدن فالتي في قوله صلى الله عليه

وسلم ثم كنومة العروس روح الحيوة والتي هي طائر في الجنة الروح الاخرى فان قيل كلمة

في القبر اذا قلنا الروح غير مانع من البلى فان عضو الحي قد يبلى ولو اضطجع اياما على التراب

لتنتن بعضه هكذا في شرح المصابيح اذا سمعت هذا فادرك انه انما ضرب المثل بالعروس

لان الانسان اعز ما يكون في اهله ليلة الاعراس واحوج اليه في الاستراحة في المنزل

كالعروس ان يكون المراد قال الطيبي هذا عبارة عن عزته وتعظيمه بانه عداه بيانه فانه

من هو حبيب وعطف فهو قطه على الرفق ويعطف هكذا في المرقاة والحاصل انه ليس المراد

هو النوم الحقيقي لكونه مخصوصا بالحيوة الدنيوية بل المراد هو الاستراحة والعزة فان

ان للميت المؤمن استراحة وعزة كاستراحة العروس وعزته ثم ان تختلج في صدرك

انه قد ورد ان النوم اخو الموت وكما ان النائم في حالة النوم يكون مشابها

السمع والرؤية والادراك فكذلك يجوز ان يكون الميت سلبت الرؤية والسمع فاز

بان المماثلة بين النوم والموت ليست الا من جهة ان روح اليقظة تفارق عن

في حالتي النوم والموت كليهما وان التألم والتلذذ وادراك الامور البهجة كما يحصل

للنائم في حالة النوم كذلك للميت في حالة الموت وليست المشابهة من جميع الوجوه

اما خطر في قلبك ان الاحكام الدنيوية باقية في حق النائم ومنقطعة عن الميت وتجديد

لا يبلى بالنوم ويبلى بالموت فقياس احدهما على الآخر من جميع الانحاء مما لا سبيل له

الی السداد والله اعلم بضمائر العباد یعنی و از انجمله است حدیثیکه بروایت ترمذی از ابو هریره
رضی الله عنه ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پستر گفته می شود میت را
خواب استراحت کن پس میگوید میت باز برگردم و بروم بسوی اهل خانه خود پس خبر دهم
ایشان را ازین حال خوش خود چنانچه غریبی در شهر راحتی یابد و ذوقی بیند گوید
کاشکی بروم و کسان خود را ببینم و حال خوش خود را با ایشان بنمایم پس میگویند
منکر و نکیر مر میت را خواب کن همچو خواب کردن شخصی که نو کدخدا است که بیدار نمیکنند
او را مگر محبوب ترین اهل خانه وی نزد وی چه بیدار کردن او از هر کس خوش نمی آید و
موجب وحشت میگردد و نمی تواند که هر کس بیدار کرده مگر محبوب بیاید و بیدار
گرداند تا آنکه مبعوث گرداند او را خدای تعالی ازین خوابگاه وی هکذا فی ترجمة المشکوة للشیخ
بدانکه منکران سماع میت زعم کرده اند که از حدیث مذکور صاف لائح میشود که اموات را
در عالم برزخ خوابی و غفلتی از امور دنیویه حاصل است در پرده مباد که مراد از خواب
که دران حدیث مذکور شده آسایش و آرام و عزت است نه خوابی که از خصائص
زندگی دنیا بود لفقدان الحیوة الدنیویة فی عالم البرزخ فکیف یصدق تعریف النوم هنا
والا یلزم دوام تقابل النتبه والمشاعر وهذا المکابرة و بعضی جواب داده اند باینطور
که حیوة در انسان دو روح میباشد یکی آنکه بهضم طعام و حرکت نبض و تنفس به
وابسته است دوم آنکه شعور و ادراک و هوش با و تعلقی دارد پس مخاطب قول
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نم کنومة العروس روح اول است نه دوم فاحفظ
واما الروایات الفقهیة فمنها ما فی الهدایة فی باب الیمین بالضرب والقتل وغیره و
من قال ان ضربتک فعبدی حر فمات فضربه فهو علی الحیوة لان الضرب اسم لفعل مؤلم

واما الروایات الفقهیة

يتصل بالبدن والايلام لا يتحقق فى الميت ومن يعذب فى القبر يوضع فيه الحيوة فى قول العامة وكذلك الكسوة لانه يراد به التمليك عند الاطلاق ومنه الكسوة فى الكفارة وهو من الميت لا يتحقق الا ان ينوى به الستر وقيل بالفارسية ينصرف الى اللبس وكذا الكلام والدخول لان المقصود من الكلام الافهام والموت ينافيه والمراد من الدخول عليه زيارته وبعد الموت يزار قبره لا هو انتهى وفى الكفاية شرح الهداية قوله وكذلك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا لان المقصود من الكلام الافهام وهو بالاسماع وذا لا يتحقق بعد الموت ومنها ما فى البحر الرائق فى كتاب الايمان الاصل فيه ان ما شارك الميت فيه الحى يقع اليمين فيه حالة الحيوة والموت وما اختص بحالة الحيوة يتقيد بها وضربتك وكلمتك ودخلت عليك يتقيد بالحيوة بخلاف الغسل والحمل واللمس انتهى ومنها ما فى فتح القدير ان الميت لا يسمع عندهم على ما صرحوا به فى كتاب الايمان لو حلف لا يكلم فلانا فكلمه ميتا لا يحنث لانه يتقيد على ما حيث يفهم والميت ليس كذلك لعدم السماع انتهى تلخيص مقام انكه منكران سمع اموات به بعضى مسائل فقهيه متمسك شده باين دلائل وعناد كرده ميكنند تفصيلش انكه مثلا اگر شخصى بكسى بگويد كه اگر بزنم ترا بنده من آزاد است وآن شخص آن كس را بعد مردنش بزد پس در صورت آن شخص حانث نخواهد شد يعنى بنده او آزاد نخواهد گشت چه ايلام وايذا كه جهت زدن متحقق نشود در ميت موجود نيست همچنين است اگر بگويد كه اگر كلام كنم از تو يا داخل شوم بر تو پس بنده من آزاد است پس كلام كرد از و يا داخل شد بروى بعد مردنش پس درين حالت نيز حانث نخواهد شد زيرا كه مقصود از كلام افهام است و افهام باسماع متحقق مى شود و در ميت اسماع موجود نيست ومراد از داخل شدن ملاقات

کردن او ست و ملاقات از خصائص نشده است آری زیارت قبر میت البته میکنند نه
زیارت میت و شبهه نیست در اینکه عبارات فقهیه دلالت واضحه دارند بر عدم سماع موتی
ثم الجواب عن هذه التمسکات من وجهین اولهما تقتضی تمهید مقدمة وهی ان الایمان مبناها
علی العرف دون الشرع فی الاشباه والنظائر فاذا تعارضا ای العرف مع الشرع
قدم عرف الاستعمال خصوصا فی الایمان فلذا حلف لا یجلس علی الفراش او علی
البساط والاستضی بالسراج لم یحنث بجلوسه علی الارض ولا بالاستضاءة بالشمس
وان سماها الله تعالی فراشا وبساطا وسمی الشمس سراجا ولو حلف لا یاکل لحما لم یحنث
باکل السمک وان سماها الله تعالی لحما فی القرآن انتهی اذا تمهد هذا فاقول ان المراد من
الایلام والافهام والدخول هو الذی یختص بالجسد فی الحیوة الدنیویة لا البرزخیة فصار
بالزم من المسائل الفقهیة نفی السماع العرفی الذی علیه بناء الایمان لا نفی السماع التحقیقی
الذی نحن بصدده کما سلف غیر مرة تحقیقه وتفصیله ثانیهما ایضا یستدعی تمهید مقدمة
وهی ان مسائل الایمان من الاحکام الفقهیة التی هی من الاحکام الدنیویة لا البرزخیة و
الاخرویة والا لزم فرضیة الصلوة والصوم والزکوة فی البرزخ والآخرة وبطلان التالی
یستلزم بطلان المقدم اذا دریت هذا فاستمع ان الاحکام الدنیویة کلها ایا ما کانت
او غیرها تتعلق بالذات بالابدان وبالعرض بالارواح واما الاحکام البرزخیة فبالعکس
والاحکام الاخرویة فتتعلق بالارواح والابدان کلیهما بالذات فی شرح الفقه الاکبر
والحاصل ان احکام الدنیا علی الابدان والارواح تبع لها واحکام البرزخ علی الارواح
والابدان تبع لها واحکام الحشر والنشر علی الارواح والاجسام جمیعا انتهی وحاصل
الکلام ان مراد الفقهاء نفی السماع المخصوص بالقوة الجسدانیة لا نفی سماع الارواح ومن

ظهران

ظهر ان ما اورده بعض تبعة آثار الفلاسفة بقوله وعجبا من الذی یدعی تقلید مذهب الامام

ابی حنیفة رح ویعتقد تقلیده واحبائهم یرفضه فی هذه المسئلة اتباعا للهواه انتهی عجیب جدا

ناشی عن اتباع هوی النفس قطعا فتبصر بعین الانصاف ولا ترکن الی منهج الاعتساف

خلاصهٔ مرام آنکه جواب از مشکلات فقهیه بدو وجه است نخستین آنکه بنای مسئلها

که بسوکند تعلق دارند بر عرف است پس اگر کسی سوگند خورد که بر فراش یا بر

بساط نخواهد نشست و از چراغ روشنی نخواهد گرفت و آن کس بر زمین نشست و از

آفتاب روشنی بگرفت پس در تنفیذ او حانث نخواهد شد زیرا که حق سبحانه

وتعالی اگرچه زمین را بفراش و بساط و آفتاب را بچراغ تعبیر فرموده لکن در عرف

زمین را فراش و بساط نمی نامند و آفتاب را چراغ گویند هرگاه این تقریر ذهن نشین

کردید پس در مسائل مذکوره مراد از ایلام و افهام و دخول آنست که مخصوص

بدن در حالت حیات دنیا پس نفی سماع متعارف که بقوه سامعه وقت زندگی دنیا

حاصل بود لازم آمد نه نفی سماع روح که اثبات آن مطلوب است دوم آنکه مسائل

سوگند از احکام فقهیه دنیویه هستند نه از احکام برزخیه و اخرویه و ظاهر است که

همه احکام دنیویه بالذات به ابدان متعلق می شوند و بالتبع به ارواح و احکام برزخیه

بالعکس و احکام اخرویه بهر دو بالذات پس مراد فقها در مسائل مذکوره نفی سماعی

است که مخصوص بقوت جسمانیه باشد نه نفی سماع ارواح فاحفظ و چند احادیث

که از آنها سمع و ادراک اموات بالصراحت ثابت و از کتاب شرح الصدور وغیره مانند

... مستقول هستند که گوش شنیدن و اجابت باید شنید و از اتباع

... در شرح الصدور اخرج ... عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال النبی

کردن او ست و ملاقات از خصائص ہند ہست آری زیارت قبر میت البتہ میکنند نہ بہ
زیارت میت و شبہ نیست در اینکہ عبارات فقہیہ دلالت وضحہ دارند بر عدم سماع موتے
اولہما ثم الجواب عن ہذہ التمسکات من وجہین اولہما تقتضی تمہید مقدمۃ وہی ان الایمان مبناہا
علی العرف دون الشرع فی الاشباہ والنظائر فاذا تعارضا ای العرف مع الشرع
قدم عرف الاستعمال خصوصا فی الایمان فلو حلف لا یجلس علی الفراش او علی
البساط ولا یستضیٔ بالسراج لم یحنث بجلوسہ علی الارض ولا بالاستضاءۃ بالشمس
وان سماہا اللہ تعالی فراشا وبساطا وسمی الشمس سراجا ولو حلف لا یاکل لحما لم یحنث
باکل السمک وان سماہا اللہ تعالی لحما فی القرآن انتہی اذا تمہد ہذا فادر ان المراد من
الایلام والافہام والدخول ہو الذی یختص بالجسد فی الحیوۃ الدنیویۃ لا البرزخیۃ فقصاری
بالزم من المسائل الفقہیۃ نفی السماع العرفی الذی علیہ بناء الایمان لا نفی السماع التحقیقی
الذی نحن بصددہ کما سلف غیر مرۃ تحقیقہ وتفصیلہ ثانیہما ایضا یستدعی تمہید مقدمۃ
وہی ان مسائل الایمان من الاحکام الفقہیۃ التی ہی من الاحکام الدنیویۃ لا البرزخیۃ و
الاخرویۃ والا لزم فرضیۃ الصلوۃ والصوم والزکوۃ فی البرزخ والاخرۃ وبطلان التالی
یستلزم بطلان المقدم اذا دریت ہذا فاستمع ان الاحکام الدنیویۃ کلہا ایمانا کانت
او غیرہا تتعلق بالذات بالابدان وبالعرض بالارواح واما الاحکام البرزخیۃ فبالعکس
والاحکام الاخرویۃ فتتعلق بالارواح والابدان کلیہما بالذات فی شرح الفقہ الاکبر
والحاصل ان احکام الدنیا علی الابدان والارواح تبع لہا واحکام البرزخ علی الارواح
والابدان تبع لہا واحکام الحشر والنشر علی الارواح والاجسام جمیعا انتہی وحاصل
الکلام ان مراد الفقہاء نفی السماع المخصوص بالقوۃ الجسدانیۃ لا نفی سماع الارواح ومن

ثانیہما

علی ان ما اورده بعض تبعة آثار الفلاسفة بقوله وعجبًا من الذی یدعی تقلید مذهب الامام
ابی حنیفة رح ویعتقد تقلیده واجبًا ثم یرفضه فی هذه المسئلة اتباعًا للهواء انتهی عجیب جدًا
ناش عن اتباع هوی النفس قطعًا فتبصر بعین الانصاف ولا ترکن الی منهج الاعتساف
خلاصهٔ مرام آنکه جواب از تمسکات فقهیه بدو وجه است نخستین آنکه بنای مسئلها
که بسوگند تعلق دارند بر عرف است پس اگر کسی سوگند خورد که بر فراش یا بر
بساط نخواهد نشست و از چراغ روشنی نخواهد گرفت و آن کس بر زمین نشست و از
آفتاب روشنی بگرفت پس در این صورت او حانث نخواهد شد زیرا که حق سبحانه
و تعالی اگرچه زمین را بفراش و ببساط و آفتاب را بچراغ تعبیر فرموده لکن در عرف
زمین را فراش و بساط نمی نامند و آفتاب را چراغ نگویند هرگاه این تقریر ذهن نشین
کردید پس در مسائل مذکوره مراد از ایلام و افهام و دخول آنست که مخصوص است
ببدن در حالت حیات دنیا پس نفی سماع متعارف که بقوه سامعه وقت زندگی دنیا
حاصل بود لازم آمد نه نفی سماع روح که اثبات آن مطلوب است دوم آنکه مسائل
سوگند از احکام فقهیه دنیویه هستند نه از احکام برزخیه و اخرویه و ظاهر است که
همه احکام دنیویه بالذات به ابدان متعلق می شوند و بالتبع به ارواح و احکام برزخیه
بالعکس و احکام اخرویه بهر دو بالذات پس مراد فقها در مسائل مذکوره نفی سماعی
است که مخصوص بقوت جسدانیه باشد نه نفی سماع ارواح فاحفظ و چند احادیث
که از آنها سمع و ادراک اموات ثابت میشود از کتاب شرح الصدور وغیره مانند
انیس و حبیب القلوب منقول میشوند که مشتمل بر سمع و اجابت باید شنید و از آنجمله
آنست آنکه در شرح الصدور اخرج العقیلی عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال النبی

خلاصهٔ مرام

جواب تمسکات

دو وجه

یا رسول اللہ ان طریقی علی الموتی فہل من کلامٍ اتکلم بہ اذا مررت علیہم قال قل السلام علیکم
یا اہل القبور من المسلمین والمؤمنین انتم لنا سلف ونحن لکم تبع وانا ان شاء اللہ بکم لاحقون
یعنی ابو رزین عرض نمود کہ ای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در راہ من گورستان
واقع است پس آیا کلامی ہست کہ بآن متکلم شوم و اموات را بوی مخاطب سازم
وقتیکہ بگذرم بر انہا فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بگو السلام علیکم الخ قال ابو رزین
یا رسول اللہ یسمعون یعنی گفت ابو رزین کہ ای پیغمبر خدا مردہا می شنوند قال یسمعون
فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ می شنوند ولکن لا یستطیعون ان یجیبوا ولکن طاقت
ندارند کہ جواب بدہند قال یا ابا رزین الا ترضی ان یرد علیک بعددہم من
الملائکۃ انتہی فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ای ابا رزین آیا راضی نمی شوی اینکہ
فرشتگان موافق شمار مردگان در حق تو جواب دہند قال مولانا علی القاری رح
فی شرح المشکوٰۃ قولہ لا یستطیعون ان یجیبوا ای جوابا یسمعہ الحی والا فہم یردون
حیث لا یسمع یعنی مراد از قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ مردہا طاقت جواب دادن
ندارند آنست کہ طاقت آن جواب ندارند کہ زندہ او را بگوش خود بشنود الا
در حقیقت ایشان جواب سلام احیا میدہند لکن مسموع ایشان نمیشود وفی المواہب
اللدنیۃ للعلامۃ القسطلانی من ینتقل الی عالم البرزخ من المؤمنین یعلم احوال الاحیاء
غالبا انتہی یعنی مومنان در عالم برزخ اکثر اوقات احوال زندہا را می دانند و
قال مجاہد ان الرجل لیبشر بصلاح ولدہ فی قبرہ یعنی مجاہد گفتہ است کہ مرد خوشحال
میشود در قبر بجہت شایستگی پسر خود وفی جذب القلوب الی دیار المحبوب [illegible]
ثم تمامہ اہل سنت وجماعت کثرہم اللہ تعالی قطع میکنند [illegible]

در قبر چنانکه در احادیث ورود یافته و تفصیلش در ماسبق ذکر کردیم و قال ابن عبد البر
ام احادیث السوال و عرض المقعد و عذاب القبر و تنعیمه و زیارة القبور و السلام علیها و
خطابهم مخاطبة الحاضر العاقل دالة علی تحقق الحیات فی القبر و وارد نشده که بعد از
عود حیوة در قبر بار دیگر موت عود میکند بلکه تنعیم قبر و عذاب آن را تا قیام قیامت
ادراک می کند و شک نیست که ادراک مشروط است بحیات و لکن کفایت میکند
حیات جزوی از اجزاء و علامه قونیوی تصریح کرده که احادیث کثیره دلالت دارند
برانکه اموات را ادراک و سماع حاصل است و عبد الرزاق باسناد صحیحه روایت می آرد
که عبد الله بن عمر رضی الله عنه چون از سفر قدوم می آورد اول بقبر شریف آنحضرت
صلی الله علیه وسلم میرسید و کلمات خطاب عرضه میداد و میگفت السلام علیک
یا رسول الله السلام علیک یا ابا بکر السلام علیک یا ابتاه و در موطا امام مالک
نیز این روایت مذکور است باید دانست که چون از مسئله اثبات سماع اموات فراغت
حاصل کردیم الآن در مسئله توسل و استمداد و استعانت علی سبیل الاجمال شروع
میکنیم پس مخفی نماند اگر کسی بگوید که خداوندا به تصدق و بوسیله و بحرمت جناب رسول
مقبول صلی الله علیه وسلم و بوسیله حضرت غوث الثقلین قدس سره العزیز گناهم ببخش
و عقیده صحیحه در باب سماع اموات ما را عنایت کن این را توسل میگویند و درین قسم
توسل بانبیا و اولیا خلافی واقع نیست و بطریق تبرک دو سه حدیث که از ان اثبات
توسل بخوبی پیدا می شود مذکور میکنیم فی حصن الحصین و ان یتوسل الی الله تعالی بانبیائه خ رس
الصالحین من عباده خ ... و از جمله ادب دعا آنست که وسیله جوید در قبول
دعا بسوی خدای تعالی بانبیا ان او ... در وقتها

بگوید که خداوندا به برکت پیغمبران خود دعای مرا قبول کن انتهی

توسل از جملهٔ مندوبات است و نیز از جمله ادب دعا این است که توسل جوید بصالحان

از بندگان خدا عزوجل یعنی در وقت دعا بگوید که دعای مرا ببرکت بندگان صالحان

خود قبول کن و در ظفر جلیل مرقوم است اور یہ کہ وسیلہ پکڑے طرف اللہ تعالی کی

ساتھ پیغمبروں اوسکی کی نقل کی یہ بخاری نے اور بزار اور حاکم نے کہا مؤلف نے کہ وسیلہ

کرنا مستحبات سے ہے کذا ذکر الفخر والعلی اور وسیلہ پکڑے ساتھ نیکوں کی یعنی

سوای انبیا کی صدیقوں کا اور علما کا اور شہدا کا نقل کی یہ بخاری نے وجہ

مصالح وجہ یہ ہے کہ قائم ہو ساتھ اوکے نے کمال حق اللہ تعالی کی جیسے قائم ہوتا ہے

ساتھ اوکے حق بندوں کا کذا ذکر العلی انتہی و در جذب القلوب مسطور است که

مردی ضریر البصر پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد و عرض نمود که یا رسول اللہ دعا کن

تا خدای تعالی حاجت من نصیب کرداند فرمود اگر بصارت خواهی دعا کنم تا چشم تو بینا

گردد و اگر آخرت خواهی صبر کن که آن بهتر است برای تو گفت دعا کن یا رسول اللہ

فرمود تا وضو کند و این دعا خواند اللهم انی اسألک واتوجه الیک بنبیک محمد نبی

الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربک فی حاجتی هذه لتقضیها لی اللهم شفعه فی ترمذی

گفته است که هذا حدیث حسن صحیح غریب و بیهقی نیز تصحیح آن کرده باز یاده این عبارت

که فقام وقد ابصر انتهی و در خلاصه [illegible] علی اعدا ابن مریم مسطور است اور

صحیح نسائی و معجم کبیر میں ہے کہ ایک اندھے نے آپ سے بینا ہونیکی استدعا

کی تو آپ نے اوسکو وضو کرکے نماز پڑھنا اور پڑھنا یہ کہا اللهم انی اسألک واتوجه

الیک بنبیک محمد نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی اللہ فی حاجتی هذه اللهم فشفعه فی

کہتے ہیں فوراً اوسکی آنکھیں تارا سی کھل گئیں اور رسول صلی اللہ علیہ وسلم کی یہ دعا صحاح
فی الحدیث نماز دعا کو آزمایا اور پورا پایا انتہی و از سبکی مروی ہست کہ چون توسل اعمال
صالحہ با وجود آنکہ فعل ایشان ہست و بقصور و نقصان موصوف جائز باشد و در درگاہ
رحمت مستجاب و مقبول گردد پس تشفع بہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ محب و محبوب او ست
بطریق اولی جائز بود و فی الشفا للقاضی رح وصل یوماً ابو جعفر المنصور العباسی امیر المومنین
مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال للامام مالک رح یا ابا عبد اللہ استقبل القبلة
وادعو ام استقبل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال الامام لا تصرف وجہک عنہ وہو
وسیلتک و وسیلة ابیک آدم علیہ السلام الی اللہ یوم القیمة بل استقبلہ واستشفع بہ
فیشفعک اللہ انتہی و بروایت صحیح مصحح شدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در قبر فاطمہ
بنت اسد مادر حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ در آمدند و فرمودند بحق
نبیک والانبیاء الذین من قبلی در ین حدیث دلیل واضح ست بر توسل بہر دو حالت
نسبت با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حالت حیات و نسبت با نبیا علیہم السلام
بعد از وفات و چون توسل بانبیاء دیگر صلوة اللہ علیہم اجمعین بعد از وفات جائز
باشد پس بسید انبیا علیہ افضل الصلوة واکملہا بطریق اولی جائز باشد بلکہ اگر بنابر این
حدیث توسل باولیاء خدا نیز بعد از وفات ایشان قیاس کنند دور نیست مگر آنکہ
دلیلی بر تخصیص حضرات رسل صلوات اللہ علیہم اجمعین قائم شود و این الدلیل واللہ اعلم
کذا فی جذب القلوب الی دیار المحبوب یروی عن افضل الصدیقین ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ
انہ یجیئ عند قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم فیقول یا محمد انی اتوسل الیک کذا فی شرح
دلائل الخیرات و اما انقطاع [illegible] کہ [illegible] وسیلہ الدعا کردہ اند

ایشان بجناب او تعالی و تقدس والتجا کردن بجناب ایشان باین طور که شما مقربان
درگاه الهی هستید بجناب حق تعالی عرض کرده فلان کار دینی یا دنیاوی مرا
آسان کنانید پس این استمداد بارواح اولیا است و آن مختلف فیه است لکن ارجح
واصح جواز اوست بشرطیکه مستمد در حق ارواح تصرف اتم و علم شامل و قدرت
کامل و سوای آن چیزیکه موجب شرک باشد اعتقاد نکند و اما استمداد از انبیاء علیهم
السلام پس خلافی در ان متحقق نیست قال الشیخ الاجل الدهلوی رح فی ترجمة المشکوة فی
کتاب الجهاد و اما استمداد باهل قبور منکر شده اند آنرا بعضی فقها اگر انکار از جهت
آنست که سماع و علم نیست ایشان را بزائران و احوال ایشان پس بطلان او ثابت است
و اگر بسبب آنست که قدرت و تصرف نیست مر ایشان را در آن موطن تا مدد کنند بلکه
محبوس و ممنوع اند و مشغول بانچه عارض شده است مر ایشان را از محنت و شدت
پس ممنوع است که این کلیه باشد خصوصا در شان متقین که دوستان خدا اند شاید که
حاصل شود ایشان را از قرب در برزخ و قوت بر شفاعت و دعا و طلب حاجت
مر زائران را که متوسل اند بایشان چنانکه در روز قیامت خواهد بود و چیست دلیل
بر نفی آن و تفسیر کرده است بیضاوی کریمه والنازعات غرقا الآیة بصفات نفوس
فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده می شوند از ابدان و نشاط می کنند بسوی
عالم ملکوت و سیاحت میکنند بسوی آن پس میگردند بشرف و قوت از مدبرات و
شعری چه میخواهند ایشان باستمداد و امداد و آنچه ما می فهیم از آن همین است که داعی
محتاج فقیر الی الله دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجت خود را از جناب او و
و توسل میکند بروحانیت این بنده مقرب و مکرم در درگاه و میگوید ...

بحرمت این بندهٔ تو که رحمت کرده بر وی و اکرام کرده او را و لطف و کرمی که بوی داری
برآورده گردان حاجت مرا که تو معطی کریمی یا آنکه میگوید این بندهٔ مقرب را که ای بندهٔ خدا و
ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا
پس معطی و مسئول و مامول پروردگار است تعالی و تقدس و نیست این بنده در میان
مگر وسیله و نیست ایشان را فعل و قدرت و تصرف کنون که در قبور اند و نه در آن هنگام
که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی که در امداد و استمداد ذکر کردیم موجب شرک و توجه
بما سوای حق باشد چنانکه منکر زعم میکند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب
دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیات نیز و این ممنوع نیست بلکه مستحب و
مستحسن باتفاق شائع است در دین و اگر میگویند ایشان بعد از موت معزول شده اند
و بیرون آورده شده اند از آن حالت و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات
چیست دلیل بران یا گویند که مشغول و منجذب شدند بعالم قدس و مستهلک باشند
در لاهوت حق پس این کلیت بر دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت
نیست تا که فائده استمداد عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی را حالت انجذاب و مشغولی طاری
شده باشد که بجهت آن شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی در وی
نه چنانکه درین عالم نیز از تفاوت حال مجذوب بان ظاهر میگردد نعم اگر زائران اعتقاد
کنند که اهل قبور متصرف هستند و قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجناب وی تعالی
چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند و چنانکه میکنند آنچه حرام و منهی عنه است
در دین از تقبیل قبر و سجده مر آن را و نماز بسوی وی و جز آن از آنچه نهی و تحذیر
واقع شده است این اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتباری

ندارند و خارج از بحث و حاشا از عالم شریعت و عارف با حکام دین که این معتقد او باشند
در این فعل تعطیل آن و آنچه مردود و محکی بسیار مشایخ اهل کشف استمداد از ارواح کمل و استفاده از آن خارج از حصر است مذکور
است در کتب و رسائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که ذکر
کنیم آن را شاید که منکر و متعصب را سودی نکند کلمات ایشان آری مروی و مسنون
در زیارت سلام بر موتی و استغفار مر ایشان را و قرأت قرآن است ولیکن در اینجا
نهی از استمداد نیست پس زیارت برای امداد و مر موتی را و استمداد از ایشان هر دو
باشد بر تفاوت حال زائران و فرو باید دانست که خلاف در غیر انبیا است صلوات
الله و سلامه علیهم اجمعین انتهی و ایضا فی الترجمة فی باب زیارة القبور و تحقیق ثابت شده
است بآیات و حدیث که روح باقی است و او را علم و شعور بزائران و احوال ایشان
ثابت و ارواح کاملان را قربی و مکانتی در جناب حق ثابت چنانکه در حیات بود
یا بیشتر از آن و اولیا را کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و آن نیست مگر
ارواح ایشان را و ارواح باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدا عز شانه
و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس
اگر داده شود مر احدی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد
خدا دارد دور نباشد و نیست چیزی که فرق کند میان حالت حیات و بعد از
ممات و یافته نشده است دلیلی بر آن و در شرح شیخ ابن حجر مکی در شرح حدیث لعن الله
الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته است این بر تقدیر است که نماز
گزارد بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام است بالاتفاق و اما اتخاذ مسجد
در جوار پیغمبری و یا صالحی و نماز گزاردن نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب

قبر

قبر بلکه به نیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت برکت قرب و مجاورت
مر آن روح پاک را حرجی نیست در ان انتهی و فی الرسائل العزیزیه استمداد از اولیا
چنانکه در زندگی ایشان میکنند همچنین بعد ممات ایشان بکنند جائز است یعنی با استقلال
از ایشان چیزی استمداد نه کنند و اکثر عوام همین قسم میکنند و در باب استعانت باز
طلبیدن امت افراط بسیار بوقوع آمده آنچه جهال و عوام میکنند بلا شبه شرک
جلی است انتهی الغرض فیها استمداد از اموات خواه نزدیک قبور باشد خواه غائبانه بلا شبهه
بدعت است در زمان صحابه و تابعین نبود لکن اختلاف است در انکه این بدعت
حسنه است یا سیئه و حکم مختلف میشود باختلاف طریق استمداد اگر استمداد باین طریق
است که یا فلان از حضرت حق تبارک و تعالی حاجت مرا بخواه و شفیع من شو
پس ظاهر جواز است زیرا که درین صورت شرکی نمی آید مانند استمداد از صلحا و علما
و التجا در حال حیات و اگر بنوع دیگر است پس حکم آن موافق آن صورت خواهد بود و الغرض
فیها سوال بت پرستی مدد از بت میخواست عالمی منع کرد که شرک مکن بت پرست
گفت که اگر شریک خدا دانسته پرستش کنم البته شرک است و اگر مخلوق فهمیده پرستش
نمایم چگونه شرک باشد عالم گفت که در کلام مجید متواتر آمده که از غیر خدا مدد
مجوئید بت پرست گفت که نبی انسان از یکدیگر سوال می نمایند عالم گفت که
نبی نوع زنده اند و ازیشان سوال کنید نیست و بتان تو مثل کنهیا و کالکا وغیره مرده
اند قدرت هیچ چیز ندارند بت پرست گفت شما که از اهل قبور مدد و شفاعت
می طلبید باید که از شما هم شرک عاید شود القصه هر چه مقصود و مراد شما از اهل قبور است
همان مقصود من هم از صورت کنهیا و کالکا است نقل است که در قوت اهل قبور دارند

نسبت واگر میگوئی که بقوت باطن اهل قبور کشایش حاجات می نمایند میگوییم بسا جا
از بتان هم روای حاجات می شود واگر میگویند که با ایشان میگوییم که از خدا برای
ما شفاعت بخواهید من هم از بتان همین مستدعا دارم پس هرگاه که جواز استمداد
از اهل قبور ثابت شد پس بعض مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش سیتلا و مسانی وغیره
چگونه باز خواهند آمد جواب درین سوال چند جا اشتباه واقع شده آنخود را
خبردار باید شد آنگاه بفضل الهی جواب سوال بخوبی واضح خواهد شد اول آنکه مدد خواستن
چیز دیگر است و پرستش چیز دیگر عوام مسلمین برخلاف حکم شرع از اهل قبور مدد هم می خواهند
و پرستش میکنند و بت پرستان مدد هم می خواهند و پرستش هم میکنند پرستش آن است
که سجده کند یا طواف نماید یا نام او را بطریق تقرب ورد سازد یا ذبح جانور بنام
او کند یا خود را بنده فلانی بگوید و هر که از مسلمانان جاهل با اهل قبور این چیزها
بعمل آرد فی الفور کافر گردد و از مسلمانی می برآید دوم آنکه مدد خواستن دو طور
می باشد یکی آنکه مدد خواستن از مخلوقی مثل آنکه از امیر و پادشاه نوکر و گدا در مهمات
خود مدد می جویند و عوام الناس از اولیا دعا می خواهند که از جناب الهی
فلان مطلب ما را درخواست نمائید این نوع مدد خواستن در شرع از زنده و مرده
جائز است دوم آنکه باستقلال چیزی که خصوصیت بجناب الهی دارد مثل دادن فرزند
یا بارش باران یا دفع امراض یا طول عمر و مانند این چیزها بی آنکه دعا و سوال از
جناب الهی درینت منظور باشد از مخلوق درخواست نمایند این نوع حرام مطلق بلکه کفر
اگر مسلمانان کسی از اولیای مذهب خود خواه زنده باشند خواه مرده این نوع
خواهد از دائره مسلمانان خارج میشود بخلاف بت پرستان که همین نوع مدد را از معبودان باطل

باطل خود می خواهند و آن را جائز می شمارند و آنچه بت پرست گفت که من از بتان خود
شفاعت می خواهم چنانچه شما هم از پیغمبران و اولیا شفاعت می خواهید پس درین
کلام هم دغل و تلبیس است زیرا که بت پرستان هرگز شفاعت را نمی دانند و نه در دل
خود تصور می کنند پس معنی شفاعت سفارش است و سفارش آنست که کسی مطلب
کسی را از غیر خود بعرض و معروض ادا سازد و بت پرستان در وقت درخواست
مطالب خود از بتان نمی فهمند و نمی گویند که سفارش ما بحضور پروردگار جل و علا
نمائید و مطلب ما را از جناب او تعالی برآرید بلکه از بتان خود درخواست مطلب خود
می کنند و آنچه گفته است که هرچه مقصد شما از اهل قبور است همان قسم مقصد من هم
از صورت کنهیا و کالکا است نیز خطا در خطا است زیرا که ارواح را تعلق با ابدان
خود که در قبور مدفون اند البته می باشد زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند
و اینها از طرف خود صورت سنگها و درختان اختراع نموده قرار می دهند که صورت
فلان است بی آنکه آن را تعلق با آن ارواح باشد و این قرار داد فرضی را هیچ
اثر نیست آری حاجت روای بندگان خالق اکبر از راه رحمانیت خود می فرماید اینها
می فهمند که از طرف بتان این فائده حاصل شد حق تعالی که عالم الغیب و الخفیات است
حاجات بندگان خود را میداند و در زندگانی دنیا حاجت روائی منظور است از
هر طرف که مطلب خود خواهید مطلب ایشان را بایشان میدهد چنانچه پدر مشفق حاجات پسر
خود را که صغیر السن است میداند و وقتیکه از خدمتگار و دایه چیزی مطلبد باو میدهد حالانکه خدمتگار و دایه
ندارد همچنین است حال بتان بلکه حال قبور نیز موافق قاعدهٔ اهل اسلام هم آنچه مرقوم شده که [illegible]
استمداد از اهل قبور ثابت شده بعض مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش سیتلا و مسانی و غیره هیچگونه باز نخواهند [illegible]

پس فرق در میان استمداد از اهل قبور و پرستش ستیلا و مسانی بچند وجه است اول آنکه اهل قبور
معلوم اند که صلحا و بزرگان بوده اند و ستیلا و مسانی موهوم محض اند وجود آنها
معلوم نیست بلکه ظاهرا خیال بندی این مردم است دوم آنکه مسانی و ستیلا بر تقدیر
وجود آنها از قبیل ارواح خبیثه شیاطین اند که بر ایذای خلق بسته اند انهارا نسبت
با ارواح طیبه انبیا و اولیا چه مناسبت سوم آنکه استمداد از اهل قبور بطریق دعا
که از جناب الهی عرض کرده مطلب مارا بر آرند و پرستش این چیزها بنا بر اعتقاد استقلال
و قدرت ایشان است که کفر محض است و ایضا فیما نحن فیه استمداد بارواح بزرگان دو قسم است
قسمی آنست که با بزرگان زنده هم مانند آن عمل می آید یعنی دعای ایشان را
اقرب الی الاجابة فهمیده ایشان را واسطه درخواست مطالب خود سازد و
ایشان را مرتبه مجرد توسل و آلیت در ذهن خود جا نهد و مانند عینک پندارد و این
جائز بلا اشتباه و قسمی آنست که توجه مقصود بر ایشان باشد و چنان پندارد که ایشان
در دادن مطلب یا دادن آن مستقل اند و مرتبه از قرب حق دارند که تدبیر الهی را
تابع مرضی خود توانند ساخت و همین قسم است که عوام به آن استمداد می طلبند و
این قسم شرک محض است مشرکان زمان جاهلیت زیاده برین در حق اصنام خود اعتقاد
نمی داشتند و اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا باهل القبور حدیث نیست قول بعض اکابر
است و امعان [illegible] معناه اذا تحیرتم نظرا الی الادلة المتعارضة فی حل بعض الاشیاء
و [illegible] فاذکروا احوالهم و [illegible] هذا القول او شبهه منقول عن
عبد الله بن مسعود و سفیان الثوری و معناه اذا تحیرتم فی الامور الدنیویة و ضاقت
بکم [illegible] الدنیا و [illegible] الآخرة [illegible]

انکم الیه صائرون الی ما صار و الیه هذا العلم السهل علیکم مصائب الدنیا و شدائد آن با تحمله بعض
در معنی استمداد و خبیثست انتهی یعنی از انجمله اینست که چون متحیر شوید بنظر در دلائل متعارضه
در حلت بعض اشیاء و حرمت آن پس بگذارید اجتهاد خود را و تقلید کنید آنانکه مرده
اند و این قول یا شبیه آن منقول است از عبد الله بن مسعود و سفیان ثوری و از انجمله اینست
که چون متحیر شوید در امور دنیویه و تنگدل شوید بسبب آن پس نظر کنید بسوی حال
اهل قبور چگونه گذشتند دنیا را و روآوردند باخرت و بدانید که شما هم رونده اید
جائی که ایشان رفتند و این دانستن آسان خواهد کرد بر شما شدائد دنیا و مصائب
آن شعر دهان مرده بزیر زمین همیگوید ۷ اگرچه نیست بصورت زبان گفتارش ۷
که زینهار بدنیا و مال غره مشو ۷ چه خواهدت بضرورت گذشت بگذارش ۷
هکذا فی تجهیز الاموات و در مکاتیب رشیدیه مرقوم است استمداد چند احتمال دارد
اول آنکه مدد خواهنده ارواح کاملین را موثر حقیقی در حل مشکل دانسته دعا کند دوم
آنکه موثر حقیقی نداند لکن دخیل در کارخانه حق تعالی و راتق و فاتق آن باین طور شده اند
که خدای تعالی بعضی امور را بطور ایشان گذاشته است ایشان دوستان و محبان
خود را نفع می بخشند و دشمنان و مغضوبان را ضرر میرسانند پس این هر دو قسم شرک
اند سوم آنکه ایشان را اصلا موثر نداند بلکه موثر حقیقی محض حق تعالی را اعتقاد کند و
ایشان را صرف واسطه عرض بجناب الهی پندارد باعتقاد اینکه چون ایشان در وقت
حیات که حالت تعلق بامور بشریه می باشد از مخصوصان خدا بودند و عرض ایشان
بجناب الهی مقرون القبول بود پس بعد ممات ایشان که حالت تجرد و تنزه از لوازم
بشریه است قرب ایشان بجناب الهی زیاده تر و چون سماع کلام احیا در حق اموات از

از احادیث صحیحه ثابت است پس در حق کاملین بطریق اولی ثابت باشد برین تقدیر اگر بعد سماع تضرع اہل حاجت بمقتضای ترحم یا نظر برارادتی که داعی و ملتجی برامست صاحب قبر حاصل است آن کامل شفیع و ملتجی بجناب الٰہی شود و درین قسم دعا ابداً قبحی نیست بشرطیکه مضمون دعا چنین باشد که شما بجناب الٰہی شفیع من برای اجرای این حاجت شوید و اعتقاد ملتجی باین طور مستقر باشد که سوای خدا تعالیٰ جل شانه این بزرگان یکسر مو بکسی نفع و ضرر نمی توانند رسانید کار ایشان محض عرض بجناب الٰہی است و این عرض هم موهوم است چه عرض ایشان بجناب او تعالیٰ و قبول کردن حق تعالیٰ عرض ایشان را ضروری نیست و درین ولا بفرموده میر راحت علی صاحب محدث شافعی روایات جواز استمداد و ما یؤید جمع کرده ام قریب بست جز کلان مرتب شده انتهی پوشیده نماند که از آیات کثیره و احادیث متوافره استنباط جواز استمداد میشود لکن رومًا للاختصار و حذرًا عن الاسهاب بر یک آیت و دو حدیث اکتفا میرود اما الآیة فقوله تعالیٰ ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون طور استدلال بر جواز استمداد ازین آیت آنکه حیات شهدا از نص قرآنی به ثبوت پیوسته و قائل بودن جمهور صحابه و تابعین با دراک و شعور ارواح و بقای آنها بعد از موت در تفسیر بیضاوی مرقوم است و سابقاً تفصیلش مبین شده و ظاهر است که این حیات نیست مگر ارواح شان را پس در امور متعلقه بروح از جنس احیا باشند و شکی نیست در آنکه استمداد از احکام متعلقه روح است پس درین حکم نیز مثل احیا باشند و در حالت حیات شهدا و التجا استمداد از ایشان بدعا و التجا در جناب او تعالیٰ نزد مانعین هم تناقضی ندارد پس همچنین بعد موت شان دعوی کی

شان نیز ممنوع نباشد و هرگاه باین دلیل استمداد از شهدا جائز شد از غیر ایشان نیز که
باعتبار ایمان و تقوی و مجاهده و جهاد با نفس اماره باعتبار امانت مقتضیات قوی
بهیمیه در حکم شهدا بودند جائز خواهد شد چراکه مدار استمداد بر بقای مستمد عنه و قرب
منزلت او عند الله است و این معنی غیر شهدا را نیز حاصل میباشد پس از غیر شهدا نیز
جائز باشد کذا فی الرسالة القاسمیة و الاحادیث پس از انجمله است حدیثی که روایت
دارمی ثابت شده قحط اهل المدینة قحطا شدیدا فشکوا الی عائشة رضی الله عنها فقالت
انظروا الی قبر النبی صلی الله علیه و سلم فاجعلوا فیه کوی الی السماء حتی لا یکون بینه و بین السماء
سقف ففعلوا فمطروا مطرا شدیدا یعنی قحط کرده شدند اهل مدینه قحط شدید پس شکایت
کردند بسوی عائشه تا دعا کند و علاج سازد پس گفت عائشه رضی الله عنها نگاه کنید قبر
پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم پس بگردانید در قبر شریف منافذ بسوی آسمان تا آنکه نماند
میان قبر و میان آسمان سقف یعنی بردارید حجاب را و سبب در رفع حجاب میان قبر شریف و
آسمان آن باشد که این طلب شفاعت است از قبر شریف زیرا که در حیات آنحضرت
صلی الله علیه و سلم استسقا میکردند بذات شریف و چون ذات شریف در پرده شد امر
کرد عائشه رضی الله عنها که کشف کرده شود قبر شریف تا باران ببارد گویا استسقا کرد
بقبر و در حقیقت استسقا و استشفاع است بذات شریف و کشف قبر مبالغه است در آن
پس کردند ایشان آنچه امر کرد عائشه صدیقه رضی الله عنها پس باران داده شدند باران
دادنی بسیار بالجمله شفاعت جستن عائشه رضی الله عنها از قبر شریف و قبول افتادن
شفاعت و ظهور اثر آن کرامت است مر عائشه را و در حقیقت معجزه است مر آنحضرت را
صلی الله علیه و سلم و خود کرامت اولیا همه معجزه است مر پیغمبر را صلی الله علیه و سلم کذا فی

ترجمہ مشکوۃ و تقریر استدلال بر مطلوب باین حدیث آنکہ اگر استمداد مظنہ شرک می بود
پس این مظنہ در صورت استمداد از قبر آن صلی اللہ علیہ وسلم زیادہ تر است زیرا کہ از
عوام گمان تصرف آنحضرت در کائنات نسبت باولیاء اللہ قریب الوقوع است چون
ام المومنین رضی اللہ عنہا این مظنہ را از درجہ اعتبار ساقط کردہ مردم را امر باستمداد
از قبر مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نمودند پس استمداد از قبور اولیاء اللہ کہ مظنہ
شرک دران ضعیف تر است بطریق اولی جائز باشد ہکذا فی الرسالۃ القاسمیۃ از انجملہ
است حدیثی کہ در حصن حصین مذکور است واذا اراد عونا فلیقل یا عباد اللہ اعینونی
یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی ط وقد جرب ذلک ط یعنی وقتیکہ بخواہد یاری برای گرفتن
دابہ یا مطلقاً پس بگوید سہ بار ای بندگان خدا یاری کنید مرا و مراد از عباد اللہ
رجال الغیب یعنی ابدال اند یا ملائکہ یا اجنہ یا ارواح اولیاء و بتحقیق تجربہ کردہ
شدہ است این تخریج طبرانی از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ثابت شدہ اذا ضل احدکم او
او اراد عونا وہو بارض لیس بہا انیس فلیقل یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ
اعینونی فان للہ عبادا لا تروہم و در ظفر جلیل مرقوم است فرمایا ہی آن حضرت صلی اللہ علیہ
وسلم نی کہ جب کوئی کچھ چیز گم کری یا چاہی مدد اور حال یہ کہ وہ ایسی زمین میں ہو کہ
کوئی انیس و ہمنشین اوسکا نہیں ہی پس چاہئی کہ کہی یا عباد اللہ اعینونی پس اللہ تعالی کی
بندہ ہیں کہ تم نہیں دیکھتی میرک شاہ نی بعض علماء ثقات سی نقل کیا ہی کہ یہ حدیث حسن ہی
اور محتاج ہیں طرف اسکی تمام مسافر اور مشائخ سی روایت ہی کہ یہ مجرب ہی اس مقدمہ میں
اور نزدیک ہی ساتھ اسکی فتح مقصود ہر کذا ذکر الفخر و العلی انتہی و طریق استدلال
بر مطلوب باین حدیث صاف لائح و روشن است احتیاج ذکر ندارد و درینجا خدشہ

است جواب طلب تقریرش آنکه تقدیم مفعول بر فعل در کریمه وایاک نستعین که مفید اختصاص
است اول دلیل است بر امتناع استمداد و استعانت از ارواح کاملین لکونه منافیا
لذلک الاختصاص و تقریر جواب آنکه مراد از استعانت مختصه بذات او تعالی که معین
بالحقیقة و مستعان حقیقی است استعانت مستقله کامله است و در ما نحن فیه استقلال استعانت متوهم
است و نه استقلال مستعان به و از همین قبیل است استعانت برای دفع امراض
با دویه و برای دفع تشنگی از آب و استعانت برای تعلم احکام دین و تهذیب نفس از انبیا
علیهم السلام و از اولیا قدست اسرارهم بلکه اگر امعان نظر بکار رود و آشکار شود
که اینهمه استعانت های ناقصه مقیده غیر مستقله می شوند و اظلال استعانت مستقله کامله
استند و مؤید اوست آنچه در تفسیر فتح العزیز مرقوم است در اینجا باید فهمید که استعانت
از غیر بوجهی که اعتماد بر آن غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام و اگر التفات
محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بکارخانه اسباب و حکمت
او تعالی در آن نموده از غیر استعانت ظاهری نماید دور از عرفان نخواهد بود و در شرع
نیز جائز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استعانت از غیر نموده اند و در حقیقت
این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لا غیر انتهی هذا و التحقیق
مقام آنکه در بعضی تفاسیر معتبره مرقوم است که قول او تعالی ایاک نعبد رد عقیده
جبریان میکند و اعتقاد ایشان آنست که بنده هیچ اختیاری ندارد و افعال و حرکات از و
بلا اختیار مانند کار در چوب و سنگ صادر می شوند و ازین اعتقاد فاسد لازم
می آید ابطال شرائع و سد ابواب تکلیفات مع انها مفتوحة الی یوم الساعة و قوله
و ایاک نستعین رد عقیده قدریان می نماید و ایشان زعمی دارند که بنده اختیار تام دارد

و افعال و حرکات انبیا بایجاد او صادر می شوند و ازین اعتقاد لازم می آید شرک صریح
در کارخانهٔ خدائی هو تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا و حق واقعی نصیب اهل سنت و جماعت
است که از افراط و تفریط بمراحل دور اند و سلوک صراط مستقیم ملحوظ نظر دارند پس میکوشند
که خاص ترا بندگی می کنیم و خاص از تو مدد می خواهیم و توفیق از تو همی جوییم و اما
حجة الاسلام امام غزالی رحمه الله گفته هر که بوی مدد خواسته در حالت حیاتش تبرک جویند بعد از مماتش
نیز بوی تبرک و انتفاع گیرند و در تنبیه الوهابین نقلا عن الکبری مرقوم است من یتبرک بمشاهدته
فی حیاته یتبرک بزیارته بعد وفاته و بعضی از مشائخ عظام رحمهم الله گفته اند که یافتم چهار کس را
از اولیاء الله که تصرف می کنند در قبور مثل تصرف ایشان که در حالت حیات داشتند
داشتند یا زیاده از ان و مقصود حصر نیست بلکه انچه خود دیده و یافته بیان نموده یکی حضرت
شیخ معروف کرخی رح و دوم شیخ محیی الدین عبد القادر رح و وجه لقب محیی الدین خود آن جناب
افاده فرموده اند که یک بار از سیاحت بازگشته رو بجانب بغداد داشتم ناگاه در راه
شخصی چون مریض تباه برنگ کاه ره بمن آورد و دیدم چون نهال خشک سال پیش
من از پا در افتاده و گفت یا سید مرا بدست رحمت بنشان و ازین چشمهٔ حیوان برمن رشحه
بفشان پس او را بنشاندم و روغنی بمالیدم و درهمین لحظه چون شاخ نورسته گل گل بشگفت و گفت مرا
میشناسی گفتم نه گفت دین محمد توام که بدین حالت رسیده ام خدا مرا بتو زنده کرد
و بمرتبهٔ اولی رسانید فانت محیی الدین او را همانجا گذاشتم و رو بجانب مسجد جامع بغداد
آورده ام پا برهنه بودم مردی نعلین پیش من آورد و گفت یا سید محیی الدین بعد از ان
بمسجد درآمدم دوگانه نماز گزاردم چون سلام دادم مردم بر من هجوم کردند و تهنیت گفتند
لقب مرا خواندند اگرچه پیش از من کسی مرا باین لقب نخوانده بود کذا فی التحفة القادریة والتحفة

نور الدین ابو یوسف رحمه مصنف کتاب بهجة الاسرار در مدح آنحضرت قدس سره قصیده انشا کرده
که چند ابیات آن را درین مقام مع ترجمه اش که از افادات شیخ محمد عثمان بن شیخ
هارون بن شیخ المشایخ شیخ محمد چشتی کشمیری ایراد نموده حسب رساله زبدة الآثار منتخب بهجة
الاسرار است نقل میکنم شعر له عبد الفوق المعالی رتبة * وله المراتب في العلی والافخر *
یعنی حضرت شیخ بنده ایست از بندگان که او راست مرتبه بالاتر از مراتب عالیه که در
درک مردم نیاید یعنی مرتبه فوق مرتبه صاحبان مراتب بلند است که دیگر اولیا باشند
و او راست بزرگیها و او راست نازش بسیار یعنی مراتب فخر بسیار دارند شعر وله الحقائق
والطرائق في الهدى * وله المعارف كالكواكب تزهر * یعنی او راست حقائق در راه یاوری
یابی و او راست معارف مانند ستاره ها که روشن باشد چه ایشان سر حلقه مشائخ
اند پس در مقامات سلوک و سیر او طریقه جداگانه دارند و برای سیر شعر ان
قانون می شود شعر وله الفضائل والمكارم في الهدى * وله المناقب في المحافل تنشر *
یعنی او راست شریف اوصاف و مکارم در راه یابی در راه نمائی و او راست صفتها
کمالات که در مجالس اولیا و ملائکه مذکور می شوند شعر وله التقدم والتعالی فی العلی *
وله المراتب في النهاية تكثر * و او راست تقدم و پیشدستی در علو مرتبه و او راست مراتب
نهایت سلوک که بسیار اند شعر غوث الورى غيث الندى نور الهدى * بدر الدجى شمس الضحى
بل انور * یعنی ملجای خلائق است و مشرف بمرتبه غوثیت باران جود و عطاست نور
رهنمائی است ماهتاب شب چهاردهم است برای رفع تاریکی هجران و بعد و آفتاب چاشت
است در کمال روشنائی بلکه روشن تر از آفتاب است شعر ما في علاه مقالة لمخالف *
متماثل الاجماع فيه مسطر * یعنی نیست در بزرگی آن حضرت قدس سره هیچ مخالفی را

گفتگوی پس مسائل اجماع در وی نوشته می شوند یعنی بر بزرگی و علای شان آنحضرت قدس سره

اجماع ناس منعقد شده و سوم شیخ عقیل رح و چهارم شیخ حیات رحمه الله و فی القلائد لابن الحجر المکی اعلم انه
لم یزل العلماء و ذوو الحاجات یزورون قبر ابی حنیفة و یتوسلون عنده فی قضاء حوائجهم و منهم الامام الشافعی
رح قال انی اتبرک بابی حنیفة رح و اتی الی قبره فاذا عرضت لی حاجة صلیت رکعتین و
سالت الله تعالی عنده تنقضی سریعا یعنی در قلائد ابن حجر مکی مرقوم است که علما
و حاجتمندان همیشه زیارت قبر امام اعظم ابوحنیفه رح میکنند و برای برآمدن مطالب خود ها
وسیله میجویند نزد قبر شریف وی و امام شافعی رح نیز از جمله آن متوسلان هستند
و فرموده امام شافعی رح که ما برکت میجوییم به امام ابوحنیفه و می آییم بسوی قبر وی
پس چون پیش می آید مرا حاجت دو رکعت نماز نفل میگزارم و از خدا عز و جل مطلب خود
میخواهم نزدیک قبر شان پس زود بر می آید مطلب من مخفی نماند که اینجا دو سه
روایت که مشتمل بر تعظیم علو شان امام اعظم رح است مذکور میکنیم که شنیدن آن بر کسی
دست دهد پس بدانکه در خزانة الروایات مذکور است عن خلف بن ایوب البلخی رح
قال ان الله جعل العلم بعد نبیه فی صحابه ثم بعدهم فی التابعین ثم بعدهم فی ابی حنیفة
رح و صحابه فمن شاء فلیرض و من شاء فلیسخط انتهی یعنی الله سبحانه اول علم را بجناب
رسول مقبول صلی الله علیه و سلم عنایت فرموده باز باصحاب آنحضرت باز بتابعین باز بامام
ابوحنیفه و یاران او پس هر که خواهد راضی شود باین تقسیم علم و هر که خواهد
ناخوش شود ازین تقسیم و قال الامام محیی الدین النووی فی روضة الطالبین ان
الناس کالمجمعین علی انه لا مجتهد الیوم فلو منعنا تقلید الماضین لترکنا الناس سدی
یعنی مردمان اتفاق کرده اند بر آنکه درین وقت کسی مجتهد نیست پس اگر منع کنیم

قصه تعظیم و علو شان حضرت امام اعظم رح

تعلیہ مجتہدین گذشتہ را اپر آتیہ بکذا یکم ہر دمان ا ستحبر سر گشتہ و قال الامام النووی فی تہذیب
الاسماء واللغات کان فی زمنہ اربعۃ من الصحابۃ انس بن مالک وعبد اللہ بن ابی اوفیٰ
وسہیل بن سعد وابو الطفیل وفی معدن الیواقیت الملتقطۃ ان ابا حنیفہ رح قصد العزلۃ
فی اول الامر ولبس الصوف وصرف وجہہ عن الخلق وتوجہ الی الحق سبحانہ وتعالیٰ
فرئی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی المنام وقال لہ یا ابا حنیفۃ ان اللہ خلقک لتحیی سنتی
تنشرہا فی الناس ولا تقصد العزلۃ یعنی امام اعظم ابو حنیفہ رح اولاً ارادہ گوشہ نشینی
نمودند ولباس گلیم پوشیدند واز مخلوقات اعراض کردہ بسوی حق جل شانہ
متوجہ شدند پس در خواب دیدند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را کہ میفرمایند ای ابو
حنیفہ بتحقیق پیدا کردہ ترا خدا تعالیٰ تا زندہ کنی طریقہ مرا و مشہور نمائی آن را میان
مردمان وقصد گوشہ نشینی مکن و در منتہی الکلام مذکور است کہ حضرت امام شافعی
باعتراف اکابر شافعیہ واظہار علمای امامیہ مثل جلال الدین سیوطی وخضر بن علی
المشہدی در توضیح انوار الحجج الواردۃ لدفع شبہ الاعور مداح ابو حنیفہ ہستند و
گفتہ اند کلہم عیال ابی حنیفۃ رح یعنی جملہ فقہا محکوم و زیر دست اویند و بسیاری از
اوصاف جلیلہ او علی ما رواہ بعض الثقات در سلک نظم کشیدہ کہ از ان جملہ این است
شعر لقد زان البلاد ومن علیہا ٭ امام المسلمین ابو حنیفۃ ٭ بآیات واثار وفقہ ٭
کآیات الزبور علی الصحیفۃ ٭ اما ان صار فی الاسلام نوراً ٭ ابیناً للرسول للحنیفۃ
وما بالمشرقین لہ نظیر ٭ ولا بالمغربین ولا بکوفۃ ٭ انتہی وفی المیزان الشعرانی وعن شقیق البلخی انہ کان یقول کان الامام ابو حنیفہ من اورع الناس واعلم الناس واعبد الناس واکرم الناس واکثرہم احتیاطاً فی الدین وابعدہم
عن القول بالرای فی دین اللہ عز وجل انتہی وفی الرسالۃ الرشیدیۃ ناقلاً عن التحقیقات الرفیعۃ اما اثبات الاستمداد وتحبیب اقوال الحکماء فما

بعض من کان من اجلۃ تابعی الاشراقیۃ فی رسالۃ المسماۃ بالالواح ان المراد بالمدبرات امرا فی کلام اللہ تعالی ارواح الکاملین المفارقۃ عن الابدان فانہا تدبر امور الکمالات و تلقیہا

فی قلوب طالبیہا و تعینہم علی کسبہا کالعقول النیرۃ الخالیۃ عن شوائب النقصان و الشرور

یعنی ثابت کردن استمداد از ارواح موافق اقوال حکما پس آنچہ بعضی از تابعان اشراقیہ

در رسالہ مترجم بالواح گفتہ کہ مراد از آیہ کریمہ والمدبرات امرا ارواح کاملین اند کہ

جدا شدند از بدنہا چرا کہ آنہا تدبیر می کنند امور کمالات را و القا می کنند آن

امور را در دلہای طالبان کمالات و مدد گاری طالبان می نمایند بر حاصل کردن

کمالات مانند عقول مجردہ نورانی کہ منزہ اند از آمیزش نقصان و شرور و اما اثبات

الاستمداد عن الارواح بالادلۃ الشرعیۃ فیثبتہ بقولی و قد ثبت بالادلۃ الشرعیۃ ان

الارواح لا فناء لہا بل تبقی ابدا او تفنی آنا بعد نفخ الصور ثم تدوم علی الاختلاف

الواقع بین العلماء یعنی از دلائل شرعیہ ثابت شدہ کہ ارواح فنا نمی شوند بلکہ ہمیشہ

باقی می مانند یا کہ ایشان را فناء آنی بعد نفخ صور خواہد شد باز علی الدوام موجود

خواہند بود فی البدور السافرۃ فی احوال الآخرۃ لجلال الملۃ والدین السیوطی نقلا

عما قال النسفی فی بحر الکلام قال اہل السنۃ والجماعۃ سبعۃ لا تفنی العرش والکرسی

واللوح والقلم والجنۃ والنار باہلہا من ملائکۃ العذاب والحور العین والارواح انتہی واما

قولہ تعالی کل شیء ہالک الا وجہہ فمعناہ قابل للہلاک وکل محدث قابل للہلاک وان لم

یہلک بخلاف القدیم الازلی انتہی وفی الطریقۃ الوسطی نقلا عما قال الامام الرازی فی

الاربعین لستم قد دللتم علی ان کل ما سوی اللہ فانہ یفنی ویصیر معدوما فالنفس الانسانیۃ

ایضا تفنی وتعدم وحینئذ یعود الاشکال قلنا نحن اثبتنا بالدلیل العقلی ان کل ما سوی اللہ

تعالی فانہ جائز العدم فاما ان ہذا الجائز یقع وانما عقولنا فیہ علی ظاہر العمومات وتخصیص العموم

بالدلیل

الارواح لا فناء لہا

بالدليل حاقر انتهى وفى شرح الصدر ورد ما اخرجه ابن السنى عن ابن مسعود رضى الله عنه ان النبى
صلى الله عليه وسلم كان اذا دخل المقابر قال السلام عليكم ايتها الارواح الفانية والابدان
البالية والعظام النخرة التى خرجت من الدنيا اللهم ادخل عليهم روحا منك وسلاما منا
فانه مع ضعف سنده مؤول بان المراد بفناء الارواح فراقها عن الاجساد المشاهدة
انتهى وقال المحقق الدهلوى رح فى شرح المشكوة قد ثبت فى الدين ان الروح باقية
ولها علم وشعور بالزائرين ولارواح الكمل قرب مكان من جناب الحق تعالى كما كان فى
الحيوة او اتم من ذلك انتهى فكل من كان اقرب عند الله زلفى يكون قوة حياته فى البرزخ
اقوى من حيوته فى الدنيا فى ترتب بعض اثارها وظهور بعض من شعارها پس هركه
نزديك تر باشد نزد بارى تعالى از روى قرب ومنزلت قوى تر خواهد بود قوت حيات
او در برزخ از حيات وى در دنيا باعتبار مترتب شدن بعضے اثار حيات وظاهر شدن بعضى از علامات آن فاقرب الكل عند الله منزلة سيدنا
الامى فداه ابى وامى وبعده الانبياء الآخر فانهم ايضا احياء يتعاملون بالاحياء معاملة الاحياء
كحج بيت الله الحرام كما ورد فى الصحاح واداء الصلوة والمكالمة كما وقع فى ليلة الاسراء
پس نزديك تر بنسبت همه نزد خداى تعالى در عزت ومرتبه پيغمبر خدا عليه الصلوة
والثنا هستند وبعد آن ديگر انبيا عليهم التسليمات اند پس بتحقيق ايشان زنده اند معامله
ميكنند بازندگان مانند معامله زنده بازنده مانند حج كردن خانه كعبه ادها الله شرفا
وخواندن نماز وكلام كردن انبيا عليهم السلام بارسول مقبول صلى الله عليه وسلم چنانكه
واقع شده در شب معراج وتفصيل اين مقام در رسائل معراجيه معاينه بايد كرد خوفا
للاطناب ذكر نه نموديم وبعدهم ابراهيم بن نبينا صلى الله عليه وسلم فانه ورد بالروايات
الجيدة ان له مرضعة فى الجنة كما يكون لاطفالنا فى الدنيا يعنى وبعد از انبيا عليهم السلام

حضرت ابراهیم اند صاحبزاده رسول خدا صلی الله علیه وسلم چه از روایات معتبره بثبوت
رسیده که برای حضرت ابراهیم دایه شیر دهنده هست در بهشت چنانچه مهیا شد
مرضعه برای بچه‌های مادر دنیا و بعده الشهداء فانهم یرزقون بحکم الکریمة ولا تحسبن الذین
قتلوا الآیة و بعد ابراهیم شهیدان اند که ایشان روزی داده می‌شوند چه قول
او تعالی ولا تحسبن الذین الآیة دران نص صریح است و تفصیل این مقام سابقا
مذکور شد فاذا ثبت حیات هؤلاء الکرام البررة فی عالم البرزخ مثل حیات الدنیا
فی ترتب بعض آثارها یعنی پس چون ثابت شد زندگی ایشان در عالم برزخ مانند زندگانی
دنیا در مرتب شدن بعضی علامات آن فاعلم انهم کانوا فیها قادرین علی انجاح مآرب
الملتجئین الیهم بالدعاء الی الله والتضرع الی جنابه کما قیل شعر اولیا را هست قدرت
از اله تیر جسته باز گردانند ز راه یعنی پس بعد آنکه اینها در حالت حیات دنیا قادر بودند
بعنایت او تعالی جلت قدرته بر برآوردن مطالب التجا کنندگان بسوی ایشان
بدعا کردن و عاجزی نمودن بجناب خدای تعالی و تقدس فکذا بعد الانتقال من
هذه الدار الی عالم البرزخ فان هذه القوة لا تنقص بل تشتد بمفارقتهم عن هذه الدار
الفاسدة وتجردهم عن تعلق المادة ودنوهم من حضرة الحق وتشبههم بالملأ الاعلی
فبالتشبه به یقدرون علی افعال کانوا قادرین علیها فی حال الحیوة فان للتشبه تاثیرا
عجیبا فی الاعطاء لا یجحدها الا الاحمق یعنی پس همچنین بعد انتقال ازین دار فانی بسوی
عالم برزخ پس بتحقیق این قوت درینجا کم نمیگردد بلکه در ترقی می‌شود بسبب جدا
شدن ایشان ازین دار فاسد و مجرد گشتن ایشان از تعلقات مادی و نزدیک شدن
اینها از خدا تعالی و مشابه گردیدن ایشان بملائکه پس بسبب همین مشابهت

قادر می شوند بر فعلهائیکه قادر بودند بر آنها در زندگی دنیا پس بتحقیق برای مشابهت تاثیری
است عجیب در بخشیدن حکم مشبه به مشبه الا تری ان الخضر علیه السلام لما تشبه بالملائکة
فی الغیبوبة عن اعین الناس و نزول الفیض والبرکات بوسطته فی العالم فصار علمه مغایرا
لعلمنا و فعاله مخالفة لافعالنا و موافقة بافعال الملائکة یعنی آیا نمی بینی که خضر علیه السلام
هرگاه مشابه شدند بملائکه در غائب شدن از چشم خلائق و فرود آمدن فیض و برکات
بوسیطه ایشان درین عالم پس گردید علم حضرت خضر علیه السلام مغایر بعلم ما و فعال
شان مخالف بافعال ما و فعال ایشان موافقت پیدا کردند با افعال ملائکه چنانچه
وارد است در حدیث صحیح هر که مشابه شد بقومی پس آنکس از آن قوم است فهذا وجه
اثبات قدرتهم بعد الموت علی ما وعینا بحسب الشرع و اما اثباتها بحسب الکشف فهذا
انه قال ارباب الکشف والعرفان ان ارواح الکملة تنخرط فی سلک الملائکة المقربین
و تصیر بکثرة محبتها به تعالی منظورا فیها بنظر العنایة یعنی پس اینهمه که مذکور شد وجهی است
برائی دعوی اثبات قدرت کاملین بعد از موت موافق شرع شریف و اما اثبات کردن
قدرت موافق کشف پس بیانش اینست که افاده فرموده اند ارباب کشف و عرفان که ارواح کاملین منسلک میشوند در رشته فرشتگان مقربین
و میگردند بجهت کثرت عشق بخدای عز و جل که او تعالی در حق ایشان نظر عنایت و رحمت
متوجه میکنند کالعبید المخصوصة للسلاطین الکرام الحریین بان یومروا بالامور العظیمة فیامرها
الحکیم بالامور الخطیرة فیمتثل کما امرت ولا یکون لها الخیرة مانند غلامان مخصوص پادشاهان
بزرگ که سزاوار اند برای اینکه حکم کرده شوند بکارهای عظیم پس حکم می فرماید
حکیم مطلق ارواح را بامور کلان یعنی ایشان فرمان او تعالی فی الفور بجا می آرند
و نمی باشند اختیاری تا خلاف آن کنند مثل حمل السکینة الوقار من حضرت العزیز

الجبار والقائه فی قلوب عباده الاخیار و انقاذ محبیه من المصائب اشداد الکبار یعنی امور عظیمه عبارت ست از مانند بر داشتن اطمینان از بارگاه سلطان حقیقی و انداختن آن در دلهای نیکان نیک و رها کردن دوستان خدا از مصیبتهای سخت و اما بحسب التجارب فینقل کثیر من العقلاء ان بعض الفیوض کان جاریا من اکثر قبور العرفاء فانقطع من بعضها ببعض الاسباب و جار من بعضها الی الآن فمن الجاریة فیضها مزار السید الاشرف جهانگیر قدس سره فی کچھوچھ یمشی الیه الممسوسون و یقیمون مجاورین له ایاما عدیدة فیبرؤن باذن خالق الارض والسماء و یرجعون برآء یعنی و اما اثبات قدرت بحسب تجربه پس بیانش آنکه اکثر عقلاء نقل کردند که بعضی فیض از اکثر مزار بزرگان جاری بود پس موقوف شد فیض از مزار بعض بزرگان و از بعضی مزار هنوز دروازه فیض مفتوح ست چنانچه از مزار مبارک حضرت سید اشرف جهانگیر قدس سره تا ایندم بسیار فیض جاری ست چه جن زدگان آنجا میروند و چند روز آن مقام قیام می کنند پس صحیح و سالم می شوند بحکم پروردگار جلت قدرته و درینجا سخن ست جلیل ایشان تقریرش آنکه عارفان حق بر سه قسم اند اول مستغرقین دوم غیر مستغرقین سوم متوسطین درمیان این هر دو پس کسانیکه در حالت استغراق وصال یافته رحلت کردند استمداد از ایشان محال چراکه از خود محو اند و از غیر مستغرقین البته استمداد و استعانت متصور ست و متوسطین هر دو حال اند اگر در ابتدای مقام وصال مستغرق شده وفات کردند پس حال ایشان مثل مستغرقین تصور باید نمود و اگر در انتهای مرتبه وصال اینها را کیفیت استغراق حاصل شد او استمداد از ایشان جائز ست و آن موقوف بر تحقیق اینمقام بدون اطلاع بر ضبط احوالات حضرات صوفیه قدست اسرارهم دشوار ست

مقامات اربعہ پس محال فمن شاء الاطلاع علی حقیقۃ الحال فلیرجع الی اسفارہم المسفرۃ ہذا
فلتبصر من آنہ ثبت الرد لمذہب الوہابی الذی یعتقد امتناع الاستمداد من الاموات
لانا اثبتنا ان بعضہم کالاحیاء فی قوۃ الحیوۃ وکالملائکۃ فی الافعال فہم قادرون
باقدار اللہ تعالی علی انقاذ ملتجیہم عن المہالک کما کان یسوغ منہم فی حالۃ الحیوۃ ولا تردہ
شیٔ من ادلۃ الشرع بل تثبتہ یعنی و ازیں مقام مردود شد مذہب وہابی کہ اعتقاد میکنند
کہ اصلا استمداد از اموات درست نیست چراکہ ما ثابت کردہ ایم کہ بعضی از کاملین بعد
انتقال ازین دار فانی مانند زندگان اند در قوت و بعضی از ایشان مانند فرشتگان
اند در صدور افعال پس قادر حقیقی ایشان را قدرتی عطا فرمودہ کہ بسبب آن
حاجتمندان ملتجیان را از مہلکہا نجات میدہند چنانچہ در حالت حیات نیز ہمین قسم
قدرت ایشان را از بارگاہ سلطان حقیقی عنایت شدہ بود و رد نمی کند این را
ہیچ دلیل شرعی بلکہ ثابت میکند او را و اما من یعتقدہم موثرین فی الامور
حقیقۃ فلا نزاع لنا معہ فی کونہ مشرکا فاذا دریت ہذہ الادلۃ حق الدرایۃ لا تبقی
لک ریبۃ فیما ادعینا من اعانۃ ارواح الکاملین بعد مفارقۃ البدن علی اسعاف مرام
الملتجین الیہم بقدرۃ اللہ واذنہ یعنی کسیکہ اعتقاد نماید کہ ارواح کمل در انجاح مطالب
و تفصی از مہالک موثر حقیقی و قادر تام ہستند پس بلاشبہ آن کس مشرک ہست ما را
ہیچ نزاعی و گفتگوی در مشرک بودن او نیست پس عقلا و نقلا و تجربۃ استمداد و امداد
بر روا کردن حاجت ملتجیان بقدرت و حکم او تعالی جلت قدرتہ بثبوت پیوست و فی
ترجمۃ المشکوۃ للشیخ الاجل المحقق الدہلوی قدس سرہ امام شافعی رح گفتہ است کہ قبر
موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را چہ آن مقام متبرک مہبط برکات و انوار است

پس در اسرع اوقات حصول مطلوب متصور و ایضاً فی الترجمة المذکورة سید احمد بن زروق
که از اعاظم فقها و علما و مشایخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید
که امداد حی قوی تر است یا امداد میت گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی تر است و من میگویم که امداد میت قوی تر است
شیخ ابو العباس رح گفت نعم زیرا که وی در بساط حق و در حضرت اوست و نقل درین معنی
ازین طائفه بیشتر ازان است که حصر و احصا کرده شود و یافته نمی شود در کتاب و سنت
و اقوال سلف صالح که مخالف این قول باشد و رد کند این را بلکه از آنها اثبات وی
می شود کما دریت تفصیله آنفاً و فی المرقاة شرح المشکوة لمولانا علی القاری علیه
رحمة الله الباری لهم فی برازخهم تصرفات و برکات لا تحصی عددها ولا تحصر یعنی مر ارواح
کاملین عارفین را در عالم برزخ تصرفهای فراوان و برکتهای بی پایان ثابت است و کتاب
انفاس العارفین تصنیف حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی قدس سره العزیز
که از ذکر استمدادهای ایشان و پدران و اساتذهٔ ایشان از قبور مجامع النور مملو
اند پر است ملاحظه باید کرد و طریق مستقیم باید ورزید و از راه مجادله اعراض باید نمود
و داد انصاف باید داد و درینجا چند حکایت ازان یعنی از کتاب انفاس العارفین مذکور
میکرد تا اهل حق را مرتبه حق الیقین بلکه عین الیقین دست دهد پس بدانکه شاه صاحب
ممدوح در کتاب مسطور میفرمایند که چون این فقیر بزیارت مدینه منوره و بقعه طیبه علی
صاحبها الصلوة والتحیه رسید و مدتی بر قبر مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم متوجه شد
مراتب جذب و سلوک همه از ابتدا تا انتها در نظر آن حضرت صلی الله علیه وسلم طی کرد
آنگاه من این فقیر را بزکی و حکیم ملقب ساختند و طریقه حقه عنایت فرمودند و آنچه در علم
مشکلات داشتم پرسیدم جواب با صواب ظاهر فرمودند اگر آن چیزها در رساله فیوض الحرمین
نوشته

نوشته اند بجهت خوف اطناب در شرح نیز آن را ذکر نکردیم و بیان طریقه در رساله همعات
میسر شد و نیز دران مرقوم است که حضرت شیخ ابراهیم کردی قدس سره عالم بود و علامه
در فنون علم از فقه امام شافعی و حدیث و عربیت و در هر یکی ازین فنون تصانیف دارد
و قریب دو سال در بغداد ساکن شد و طرائق ذوق از انجا اخذ نمود و در ایام اقامت
در شام بوجه پر فتوح حضرت شیخ محیی الدین عربی قدس سره متوجه شد تا مطلع شود
بر انکه عزم سفر دران وقت کند یا نی شیخ ممدوح را در عالم رویای صادقه دید که عبا
از پاپوش او یعنی از پاپوش حضرت ابراهیم کردی رح دور می کنند دانست که باقامت
میفرمایند و نیز حضرت شاه صاحب ممدوح در کتاب مذکور رقم فرموده اند که حضرت
مولانا شیخ عبد الرحیم قدس سره چون نزدیک قبر مخدومی شیخ محمد قدس سره
می نشستند میفرمودند که روح ایشان در نماز بمن اقتدا می کند و از من استماع معارف
می نماید یکبار باین فقیر متوجه شدند و بعض معارف فرمودند و نیز حضرت ایشان میفرمودند
که در بلده رهتک بتفرج برآمدم چون ماندگی راه و حرارت آفتاب احساس کردم
بمقبره در آمدم تا انجا دمی استراحت کنم بمجرد در آمدن محسوس شد که دران قبور
آتشی عظیم شعله می زند و گرمی آن بمن در گرفت یاران گفتم ازینجا زود برآئید
که این مقبره باتش مملو است و نمی پندارم که آنجا مسلمانی باشد هندوی دران صحبت
حاضر بود تعجب کرد و گفت بچه طریق معلوم کردید گفتم بطریق کشف اعتراف کرد که اینها
قبور مسلمان نیستند چه گیاان اند که زنده در گور رفته اند و مردم قبور آنها را
قبور مسلمانان ساختند و فی القول الجلی فی ذکر آثار الولی حضرت مولانا شاه ولی الله
محدث دهلوی رح روزی در مرض موت خود بحضرت مولانا شاه عبد العزیز قدس سرها

سره العزیز فرمودند که حضرت قبله گاه ما چون ازین عالم انتقال شدند عمر ما مثل همین عمر شما بود
و میان اهل الله یعنی برادر خرد بسن رفیع الدین بود پس ما بر مزار شریف ایشان اکثر
اوقات متوجه بروحانیت شان می نشستیم پس راه حقیقت بر ما کشاده شد ایضاً فقیه
غفر له بخدمت حضرت شاه ولی الله قدس سره ذکر کرد که بزیارت عتبات بزرگان
و قبور ایشان می روم و در بعضی مقابر انس و سکون و راحت و آرام در خود
ادراک می نمایم الا در روضهٔ شریفهٔ حضرت سلطان نظام الدین قدس سره که اثر آن حتی
یافته نمی شود سبب آن ادراک نمی یابم امید وارم که حضرت افاده فرمایند و برین سر
آگاه گردانند حضرت ایشان فرمودند که بعض کاملین ارواح ایشان از قیود بشری
خلاص شده و از آلایش مقتضیات جسمانی پاک گشته توجه ایشان بسوی ذات بحت و
بی نشان صرف است پس کسیکه بزیارت قبور ایشان رود البته بحال او هیچ تغیر لاحق نشود
مثل شخصی که داخل آئینه خانه شود به هر طرف که می نگرد خود را ببیند و بغیر خودش چیزی
بنظر نمی آید حضرت سلطان المشائخ قدس سره از جملهٔ این طائفه اند و بعض اهل
ولایت که ارواح ایشان از آن قیود مجرد نگشته اند و توجه ایشان بالکل بجانب صرف
اطلاق نیست ازین جهت التفات ایشان بنحوی از انحاء مناسبه بسوی زیارت
کنندگان واقع میشود و تاثیر آن التفات ایشان در خود ها احساس می نمایند و حضرت
مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز در تفسیر فتح العزیز و در رساله رد وهابی
و در جواب استفتا های غیر عدیده باتم وجه تصریح فرموده اند که اموات را شعور و سماع
بلا ارتیاب حاصل است و نیز تنصیص فرموده اند که استمداد از ارواح کاملین بطریقی که
مخلطه شرک در آن نباشد روا است و توضیحش در ما سبق ملاحظه باید کرد و حضرت مولانا

بنیشیا المتکلمین درین باب دفترها نوشته اند و تصریح فرموده اند که منکر سماع و شعور اموات اکثر اولیا
صحیح ندارد و مبتدع و ضال است نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا ربنا افتح
بیننا و بین قومنا اعنی المنکرین لسماع الاموات والاستمداد عن ارواح الکاملین بالحق وانت
خیر الفاتحین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله الامین وآله

الطاهرین وصحابته الاجمعین خاتمه مخفی مباد که روایات این شرح از صحف موثوقه و معتبره
مانند تفسیر کبیر و تفسیر مدارک و حسینی و نیشاپوری و معالم التنزیل تصنیف امام بغوی
و تفسیر احمدی و موضح القرآن و فتح الرحمن و تفسیر بیضاوی و مشکوة المصابیح و مرقاة المفاتیح
و حصن حصین و ظفر جلیل و شرح مصابیح تصنیف امام نووی و عین العلم و شرح آن تصنیف
ملا علی قاری و شرح سفر السعادة و ترجمه مشکوة شریف و مواهب لدنیه و صحیح بخاری
و شرح مقاصد و شرح طوالع و شرح عقائد عضدی و شرح مواقف و شرح الصدور و
شرح عقائد نسفی و بحر الرائق و شرعة الاسلام و بنایه شرح هدایه و فتاوی عالمگیری
و ذخیرة العقبی و جامع الرموز شرح مختصر وقایه و تجهیز الاموات والقراح فی احوال الارواح
و انفاس العارفین و مائة مسائل و الفتور علی دار السرور و الطریقة الوسطی و تنبیه الوهابیه
و القول الجلی فی ذکر آثار الولی و رسائل عزیزیه و رساله هاشمیه و قاسمیه و رساله قطعیه
و رشیدیه و میزان شعرانی و مدارج النبوة و مظاهر حق و ما عداها من الصحائف المعتبرة
والکتب المعتمدة استخراج نموده نقل حواله نموده ایم و کیفیر در پرده مباد که مجاهد و ابن
عبد البر و ابن عبد الملک و ابن قیم و علامه قسطلانی و ابن حجر و قاضی عیاض مالکی و
علامه علقمی شافعی و مولانا جلال الدین سیوطی و علامه قونیوی و امام حجة الاسلام
غزالی و امام فخر الدین رازی و امام نووی و ملا علی قاری و حضرت شیخ محی الدین

غزالی و بحر العلوم مولانا عبد العلی و شیخ عبد الحق محدث دہلوی و حضرت مولانا شاہ ولی اللہ و شاہ عبد الرحیم و شاہ عبد العزیز و مولوی شاہ عبد القادر و مولانا رشید الدین خان و مولانا حسن علی ہاشمی قدست اسرارہم بالجملہ جمیع حضرات صوفیہ و اکثر مفسرین و محدثین و فقہا قائل شدہ اند باینکہ اموات سلام و کلام زائران می شنوند و از ان آگاہ می شوند چنانچہ تفصیلش در ماسبق مبین شدہ فما تفوہ بہ بعض حملۃ عرش الجہل من انہ ذہب اہل الحق و التحقیق الی ان الموتی لا یسمعون کلام الاحیاء عادۃ و اتفق العلماء من المفسرین و المحدثین و الفقہاء علی عدم سماع الموتی کلام الاحیاء انتہی فہو افک مبین کما لا یخفی علی اہل الحق و الیقین فانصف و کن من الشاکرین حتی یاتیک الیقین قد تمت الرسالۃ

المترجمۃ بالتحقیقات الشامخات فی اثبات السماع للاموات و الملقبۃ بتحصیل الفلاح بسماع الارواح فی الثانی من ربیع الاول سنۃ خمس و خمسین و الف و مائتین من الہجرۃ علی صاحبہا الصلوۃ و التحیۃ و فرغنا عن تحریر ہذا الشرح الموسوم بالتدقیقات الراسخات فی شرح التحقیقات الشامخات و الملقب بسبیل النجاح الی تحصیل الفلاح

فی یوم الجمعۃ الرابع عشر من الجمادی الاولی عام
ثمان و خمسین و الف و مائتین من الہجرۃ
النبویۃ علیہ الصلوۃ و التحیۃ

رسالہ سبیل النجاح الی تحصیل الفلاح تصنیف کشاف مشکلات دقائق مفتاح مغلقات حقائق تحریر بلیغی مولانا مولوی تراب علی طلہ العالی

# صحیح نامہ سبیل النجاح

| صفحہ | سطر | غلط | صحیح | صفحہ | سطر | غلط | صحیح | صفحہ | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۵ | ۱۶ | و | + | ۳۲ | ۶ | نودوی | نووی | ۶۱ | ۱۳ | میکنند | میکند |
| ۶ | ۱ | المقبرة | فی المقبرة | ۳۲ | ۸ | نودوی | نووی | ۶۱ | ۱۶ | غشی | عشی |
| ۸ | ۹ | اللآل | اللآلی | ۳۲ | ۱۲ | تزر | تزر | ۶۲ | ۱۸ | ازقهم | رزقهم |
| ۱۱ | ۱۱ | مرهو | مراد | ۳۳ | ۱۲ | سهت | آنست | ۶۳ | ۱ | نبیها | ونبیی |
| ۱۲ | ۱ | نا | ما | ۳۴ | ۱۲ | بل لیس | بل لیس البتة | ۶۶ | ۱۹ | العذاب | عذاب |
| ۱۲ | ۱۴ | بشتی | لشتی | ۳۵ | ۱۲ | شل | بشل | ۷۰ | ۱۳ | لثواب | الثواب |
| ۱۲ | ۴ | ساخی | شناختی | ۳۷ | ۷ | باز | از | ۷۳ | ۴ | ابنست | انشت |
| ۱۴ | ۱۳ | سکروند | سکیرند | ۳۹ | ۱۸ | میرفت | میرفت | ۷۸ | ۱۹ | ابین | ابن |
| ۱۵ | ۹ | متقق | مستقنی | ۴۱ | ۱۳ | که | + | ۸۴ | ۳ | بینا | بیتا |
| ۱۵ | ۱۹ | سه | سه | ۴۲ | ۱۸ | بزيارة | زيارة | ۸۴ | ۳ | المصابیح | المفاتیح |
| ۲۱ | ۳ | عقد | قد | ۴۲ | ۱۲ | مرور | مرور | ۸۶ | ۷ | ابن صدہ | صاحب ابن |
| ۲۱ | ۴ | بره | بدان | ۴۲ | ۱۵ | بان | این | ۸۸ | ۱ | آن | ان |
| ۲۲ | ۸ | فرود | فرود | ۴۳ | ۱۵ | آنست | انست | ۸۸ | ۲ | الكابة | الكابة |
| ۲۴ | ۱۵ | اخذا | خدا | ۴۴ | ۱ | آنست | نست | ۸۹ | ۱۲ | نیستند | نیستید |
| ۲۴ | ۱۲ | الاکست | [illegible] | ۴۵ | ۱۷ | بساز | بسایر | ۹۳ | ۲۴ | بهمن | بهمه |
| ۲۴ | ۱۲ | از | کراز | ۴۵ | ۱۸ | نغمات | انقاست | ۹۳ | ۳ | ووالتمیز | والتمیز |
| ۲۶ | ۱ | دنوبس | [illegible] | ۴۶ | ۱ | الشیح | الکشح | ۹۳ | ۱۶ | اباریکا | الباری |
| ۲۶ | ۱ | یبی | بتی | ۵۲ | ۱۰ | لمیتة | الموتة | ۹۷ | ۵ | المسرقة | المسرة |
| ۲۷ | ۳ | برزان | برد | ۵۶ | ۱۰ | مهولان | مجهولان | ۹۸ | ۱۶ | العقل | الفعل |
| ۲۷ | ۹ | الهکم | الحکم | ۵۸ | ۱۵ | تفسیر | التفسیر | ۱۰۲ | ۶ | درسوم | سوم |
| ۲۹ | ۴ | اوانهم | وانهم | ۵۹ | ۳ | یقتضی | تقتضی | ۱۰۶ | ۲ | وجوده | الوجود |
| ۲۹ | ۱۷ | فی | مالی | ۶۰ | ۱ | النبا | النار | ۱۰۶ | ۹ | موند | موید |
| ۳۱ | ۷ | نهات | متمات | ۶۰ | ۱۶ | نور | در | ۱۱۰ | ۹ | فرل | مرل |
| ۳۲ | ۱ | الفورة | الشهوة | ۶۱ | ۱۳ | تقشی | تغشی | ۱۱۱ | ۱ | بتوجه | بتوجه |